GANJVÂŽA
ГАНЧВОЖА



گرداورنده :

Âqâz : 1385 (2006)

Vâpasin virâyeš : 2015

- پیش از نشانهٔ "=" (نشاندهنده یِ پارسی واژگان) واژه ها یِ پارسی آمده است
- پیش از نشانهٔ ":" (نشاندهنده یِ بیگانه واژگان) واژه ها یِ بیگانه آمده است

❇ نشاندهندهٔ واژگان گزیده و ساخته شدهٔ گردآورنده

کاربری یِ این واژه نامه بیشتر برای سره گرایانی است که جویا یِ واژه ها یِ پارسی و همترازها یِ پارسی یِ بیگانه واژگان اند.
گرداورنده نِداود که همترازها بوندکانه درست اند و باید اندر به کار بردن ِ آنها برنایشت بودن . به همین کرکوز تنها باید مُک (Exact) همترازها را به کار برید.

(گز =1.04متر چارک =26 گره =6.5 بهر =3.25سانتیمتر ⁄ یک گز =34 بهر 16گره =1.04متر ⁄ 4گره =یک چارک 4چارک =یک گز)

Abridge, Abbreviation مختصر کردن
،کهستن
Abrogationبرافکنی،فسخ،نسخ،الغا، بطلان
abstractبراهیخته،مجرد
abyssمغاک
académiqueدانشگاهی،دانشیک
acanthellaخارسرک
acanthocephalaخارسران
acanthocephalanalusخارسر
acanthocephaliasisخارسرزدگی
acanthor خارسرچه
accountامارک
accountingآمارش
Accreditationارزشگذاری
Accretionبرافزون
Achievementکوشاورد
acne رخجوش
adage-byword
ADD ONبرافزا
ADD-INاندرافزا
adjust آجستن،آرازیدن،آراشتن ،تنظیم
کردن،تعدیل،تسویه،اصلاح
Advertiseاعلان،دیدآهنجی
aerobicهوازی
aerobicهوازیستی
aerostatهوارَو،هواایستا،بالون
Ageعصر : روزگار
Aggressionفراتازی،تجاوز،حمله
Agronomyخاکورزی،فلاحت

algorithmخوارزمی
algorithmicخوارزمیک
Allocationرَسَه بندی،تقسیط،تخصیص،تسهیم
altarخونکده،کرپانگاه، مذبح
aluminium foilپوشبرگ
Amalgamation هم آمیزی،همجوشی،
اختلاط،ادغام
Amendبهارایی ،اصلاح
americanism – آمریکاگفتاری – آمریکاآیینی :
آمریکاگرایی
anabolismفراگشت
anachronismنابهنگامی :
analogyفراسنجی
anarcheismسرچیکناخواهی :
anatomyفرابُری،تشریح،کالبدشکافی
anglicism – انگلیکگفتاری – انگلیک آیینی :
انگلیکگرایی
animismجانمندباوری :
anodeفرازراه،فرازه،قطب مثبت
Antagonism پدیاری،پادورزی،
مخالفت،ضدیت، تعارض
antibioticپادزیست
anticycloneواچرخند
Antiqueدیرمانه، عتیقه
aortaبزرگ سرخرگ
aphorismگزینگوی :
Appartementسراپار
appartementکاشانه

appendicitisآویز آماس
archaismکهنگفتاری – کهنگرایی :
archipelagoگنگبار
arrangeچینمان
ascenseurآسانبر(مردمی)بالابر،بالارو(بار)
asterismخوشه (ی آسمانی) :
Astigmatism دژبینی
Asurgical, opreation,surgery
عمل،بُرمان
atheismنابغباوری
Atlasفرنگارنامه
Atomپاریز
atomismسوفچه باوری
Aucationبیشفروشی ،حراج، مزایده
auto gyroهواچرخ
autographyدستنویسی
Axiom بُنداشت ،قضیه بدیهی، علم متعارفی،
قاعده کلی
bal-masquéجشن رخپوشان
barbarismبربرخویی :
behaviourismرفتارنگری(–باوری) :
benchmarkingالگوبرداری، محکزنی :
Biopsyبافت برداری
bisexualنرموک
blackguardismتباهکاری، اوباشی :
Blast/o تَنده
blocکشورهای همبسته
blue printدستورکنش – پیرنگ :
Boardلوح : تخته

Botany=pythology
Boycottفرابندی، تحریم معاملات
Broadcastپیامش،پیامگستری
Brokerداسار، دلال
Budgetبُنیچه
bunkerانبار ماتکان کانی :
bureaucratismاواره بازی :
buybackخرش دوسویانه، پسخرش :
by chance/randomبختوار
cannibalismهمگونه خواری :
caoutchoueغَندران
careerزیستراه، گذره
Cargoکالابار
carnalityتن کامگی
cartomancyفالبینی با برگهای پاسور
Cataclysm انقلاب : دگرگونی، برگشتگی
catastrophismteفروافکنگرایی
cathodeفرودراه،قطب منفی
celotomyفتق بری،کاواکه بری
Censusسرشماری، احصاء
Centerمرکز : کُیان، کَدوادَ
Ceramiqueسفالینه
Chairman فرنشین
Channel,canalکندال،کنال ،مجرا
Character بُنخوی،دَخشار، سیرت،صفت
اختصاصی
Characteristicدَخشارَه، مشخصه
Characterشخصیت : چهره

charge هزینه های ثابت–بار زدن– نیرودهی :
جانمایه– پرکردن(انبار قوه)– هزینه کردن، به آمارک
هزینه گذاشتن
chatگپ
chatroomگپسرا
Cheatingتقلب : کلاهبرداری
chipتراشه
chiromancyهبک بینی
chronologyرخدادشناسی
Circuitگردمان،دور،سیر ،جریان
Clauseبندال، ماده،شرط،قید،فقره
Climate هواب،واب،اقلیم
Codeنِمار
cohesionهمچسب،پیوستگی
colleageهمسان
collectivismالفنجباوری :
comedyخندستانی،شادنمایش
comicخندستانی
Commentتفسیر : گزاره
commonerنارایگان
communismهمه دارخواهی :
Complex,frustration, obsession
عقده، همتافت ،همبافت
Componentهمنه،تکِنه
concervatoryتاوخانه،هنرستان آهنگ
Concordance واژه نِما،پهرست،کشف الایات
concreteپرماس پذیر
Conduction رسانش
confederateهم پیمان

Confluence همریز،متلاقی
conscience خویشتن خویش =وجدان
Constantثابت : استنیک
constitutionalismمشروته خواهی :
Continuousپیوستار، مسلسل،تسلسل
Contrive وانمایی
controlمهار،واپاد
Cooperative همیارگان،شرکت تعاونی
Copy right راستاد پدیدآوری،حق چاپ،حق
تالیف، حق طبع وتولید
corporativismرسته خواهی :
Cosmopolis جهانشهر،جای گردامد نژادهای
گوناگون
criticism نقد، سره سنجی، عیارسنجی سخن :
سنجی ،
cryptographyپوشیده نگاری
Current تَزَن،گردان،شاران،جاری،رایج
Cybernetics خودرایانی
Cytoplasmدِشته یاخته
Dataاطلاعات : داده‌ها
debateگفتمان،نگرنمایی
Deceptionتقلب (معرب): دگل
Definition شناسه،تعریف
deliriumروان آشفتگی
Departmentگروه آزمایشی
Descriptionتفسیر : بازنمایی
Desm/oرباط،بندیزه، بند کوچک
desperatelyناچارانه،نومیدانه

despotism خدایگانی، خدایگانسالاری :
deteriorate تبهگن
Device فرامار، تدبیر،طرح
diachronic احراری،تراهنگامی
diagnosis روشناخت،تشخیص طبی
diagonal مورب،تراگوش
diffract پراشیدن
digitizing ماریانگر =
disparity ناسانی
dissent ناهم اندیشی
doctrine بن باور،هسته بنیادین باور
Document پشتار،سند،مدرک
Dogma بن آموزه،حکم جزمی،اصول دین، قول مسلم
dogma اندیس–پایه،باورداشت
Dogmatism بن آموزگانی، جزمیت
domain دامنه
double self خود دوگانه
Doublet دوانه، قرینه
Draft پیشنویس، برات، مسوده، حواله
duodenum دوازدهه،اثنی عشر
Duplicate دُوانیدن، المثنا
dysplasia دُشدشتاری
Eco بومه، محل،محیط اصلی
economism آبریباوری :
ecstatic بی خویشانه
Efficiency کارایی
ejaculate واپراندن،انزال کردن

electrode درخش راه
elitism سرامدباوری :
empirical آروینگرا
empiricism آزمون(آروین)باوری :
emptiness تهیگی
enema تنقیه،درون فرستی
enfeeble زواریدن،تضعیف کردن
Engine میوانه
enlightenment روشنگری،آموزندگی
enthusiasm شورنمایی
Entity شخصیت : هستومند
entrance ورودی،درایه،مدخل،درآیگاه
epicurianism اپیکورباوری :
epidemic همه گیری،همه گیری
epido miology واگیرشناسی
epigraphy نگارکندشناسی
Epoch عصر : دورک
equator خط استوا،زم نیمگان،برابران
Era عصر : زمانه
Establishment براِستاد،دستگاه، موسسه،استقرار،تشکیل، تاسیس
estasy ازخودشدگی
evolutionism فرگشتباوری :
Exact مُک، کامل،صحیح،دقیق
existantialists هستی گرایان
exorcism جنزدایی :
exosphere برِونسپهر
Explanation تفسیر : روشن گری

Expoundتفسیر : زَند
Expression فرنمودن، اظهار،بیان
expressionismنمودگرایی،نمودنمایی
EXTENSIONافزونه :
fabriqueدست نخست کارخانه :
Factهستا،امرمسلم، امرمحقق، حقیقت ، واقع ،عامل
fantasticپندارش
fantasyپندارگین
fascismگروه گرایی
Faunaزیواپهنه،کلیه حیوانات یک اقلیم
Feeپردازانه
feminismeزنسالاری :
Fermentation بوزش،تخمیر
Fetish بت،افسون
Fined دیو،روان پلید
Firmثابت : پایدار
Fixedثابت : استوار
flamingoآتشین مرغ
Fluid غلتور،آبگونه،سیال،مایع، متغیر
Focusمرکز : مندو
formalistدیسگرا،تاشگِرا
formas (lâtinگرم :)
Format سانه(رایانه)،فرم اطلاعات
Forte – آهنگ]بلند[دژ،کلات،هنرشاهکار
Fountainمنبع : انباره
frankressبی پردگی
Fraudتقلب : فریب
frequencyفِرگی،بسامد

frequentفرگان،مکرر،پی درپی
freudismفرویدباوری :
functionalismکارکردنگری(-باوری) :
gaffeنازرنگی :
Gazetteer فرهنگ گیتیشناختی،روزنامه-ماهنامه نویس
gelatinدُردینه=
Genderجنس : گینه
Generationزایگان، نسل
geneticsزاگشناسی
Genitureجنسی: گُنشی
Gentlemanآقازاده : گوهرمرد
Gentlemanآقامنش : جوانمرد
geophysicsزم نیاد شناسی=
ghettoکوخگاه،گدابرزن،برزن ویژه یک قوم
Glamour افسون،فریبندگی،افسون کردن
Gon/oگوند،غده تناسلی
Goods, commodityجنس : کالا
gorgeتنگ،فرکند
Greatnessشخصیت : بزرگواری
Gruesome,dreadful,dreaded, scary,dire ترسناک
Gryphon,griffin,griffonباشکوچ،شیردال
Headquartersمرکز : پایگاه
Headwater, headspringمنبع : سرچشمه
hebraismهبروگفتاری- هبروآیینی- هبروگرایی :
hegelianismهگلباوری :
hellenism –یونانگفتاری- یونان آیینی- یونانگرایی :

heroism پهلوان آیینی :
hierachical پایه گانی
hierarchy پایورسالاری،گروه فرشتگان نه گانه
Hinterland پسبوم
historicism میژوباوری :
holistic وابسته به همایگرایی
hortulus باغستان جان
humanism مشیاباوری :
hurricane توفند
hydraulics آبگان شناسی
hypnotizer خواب انگیز
hypothesis فرضیه،برانگاشت
idealism آرمان باوری،آرمان گرایی دیدارباوری،
Ideology وینه گر
imaginative گمان پرداز
Immovable ثابت : پابرجا
impressionism برداشتگری،تاثیرپذیری
impulse تکانه
Incantation افسون
Indicator شاخص،شناسگر
indicator نشانگر
Individual تکوندی،انفرادی
individualism تکوندباوری :
Individual شخصیت : کدیک
Information اطلاعات : درونده
inherent درون زاد
input داده،درداده
insightful درونبین،هشیوار
Installment بخشانه،قسطی،قسط
Insurgence انقلاب : شورش، خیزش، جنبش، گردن‌کشی
integrate هماگن،یکپارچه کردن
inteligence quotient هوشبهر
Intelligence اطلاعات : آگاهی
intertia مانگری
Interview فراپرسی،مصاحبه،مذاکره
Intuition درونبینی، درک مستقیم، شهود
ironically گواژه آمیزانه
isolationism کناره خواهی :
Isomer همپار
Itis تبسیدن، گرم وملتهب شدن،تورم
Jobber میانگیر،بنکدار،مقاطعه کار،دلال ، دلال سهام
Knowledge اطلاعات : دانسته‌ها
latinism لاتینگفتاری :
lethargy دروغین مرگ
levellist ترازگر :
liberalism آزادیخواهی :
likely شاینده
Limit مرز،کران،ویمند
link دنبالک
Lob/o لَپ ،شقه
Lot لت،مقدار،قطعه
luxury پیرایه پرستی
Lymph/o لنف ،تنابه
Machine میوانه

Magnanimityشخصیت : منش
mailboxنامه دان
Manifestoفرنمایه،بیانیه
marxismمارکسباوری :
materialismماتکباوری :
mechanicsافزارگان شناسی
Mediumمیده،وسیله،واسطه، رسانگر
mesosphere میانسپهر
metabolismدگرگوهرش
metamorphosisدگردیسی
metaphysicianبرین شناس ،فراگیتی شناس
metaphysicsپس نیادشناسی،برین شناسی
micronکِهپار
microphysics کهنیادشناسی،فیزیک اتمی
Middleمرکز : میان
milieuپرگیر،محیط
Ministryوزیرگانی
Misterآقا : مهتر
Mit/oراک ،رشته ،نخ
mobileجُنبا
Model نمون،پتمون
modernismنوگفتاری– نوآیینی– نوگرایی :
Modification دگرهنجیدن،تغییر،اصلاح،
تصرف، تغییر شکل
Moduleپیمون،مقیاس،میزان
moleculeتوداله،توده کوچک
monismیگانه باوری :
monitoring(نیویانه (راهگیری :

moralدرون سرشتی
multilateralismهمه سویگی چندسویگی،
Nationزادگان
nationalismپاترمخواهی :
Natureجنس : نیاد
Natureشخصیت : نیاد
Negative کماد
neoroticروان رنجور
nepotismخویشاوندپروری :
neuralgiaپی درد
Neutralنتار،خنثا،بیطرف
neutralismبیسویگی :
Nitr/oشوره
Nomenclature نامْگان
normalبَهنجار
Not originalتقلب : نا آسال
Not pureتقلب، نا خالص : ناسَرَه
Noteدشه،سند،قبض
Nutritionخوالیدن،تغذیه
Objectچیز،شی،برنمود،عین،برنهاد، موضوع
Occult ورمند،جادویی
Oddity چیزیاکار ناآشنا،اکنونه ویژه
Officeکارکده، اواره، محل خدمت
oncoآماسه،دشپل سرطان
open mindedروشن اندیش، فراخنگر :
open-endedآزاد :
Opportunistهنگام جو،هنگام شناس
Orchi/o بیضه، خاگ

organeدستگاه بشولشی، پخشاک، روزنامه :
organismاندامگان، اندامه
orientalismخورای آیینی :
orientationسوگیری
Originمنبع : خاستگاه
Oscillationنَوِش، نوسان
ostracism(کسی از هازه) برون افکنی :
other selfخود دیگر
out breakبروز ناگهانی
Outshineپیشی گرفتن از،تحت الشعاع قراردادن
overheadبالاسری :
overlapهمپوشانی :
oxidize اکسیدن
paleontologistدیرینشناس
Parallelهمرو، همسویه، متوازی
paralysisپراکاو
paranthesisپرانهش
Parkگلشن
Parkingماندنگاه
Parquet چوببُب،چوبیانه
passionکام
pastoralismچوپانکارگی :
percussionاصابت،کوبش
Perforatedآژدار،سوراخ دار
Periodگشتار،پاره زمان،دوره
Permanentثابت : پایا
Personalitiesشخصیت : خاوندیک
Petroglyphلوح : سنگنبشته
Petroglyphلوح : گلنبشته
phrenoحجاب حاجز،دیافراگم،تراشامه
Phyl/oتبار، نژاد
physicsنیادشناسی
physiologistتنکردشناس
Picture=پیکره،فتوگراف(نه تندیس)
pilot پیل پایه
planningبرنامه گذاری
plasioورین،مایل،مورب
Plateلوح : رویه
PLUG-INافزایه :
pointed archکمانی ،تیزه دار
polarizeسرالیدن،مِخیدن
Poleپاغر،عماد،عمود
Policyکاراندیشی،راهبری، رهگزینی، خط مشی
Polymerپرپار
polytheismبغناباوری :
poolچالاب
porridgeسپو،سوا،پست،چیزآمیخته
portraitتکچهره
Positive بیشاد
positivismاثباتباوری :
Postulate بن نهاد، اصول موضوعه
potentialاندرتوان
practitionerکارورز
procedureشیوه، فراروند
proceedingsمجموعه چاپ شدهٔ مقاله ها :
proct/oمُرز؛کون

productionتولید،فرآورش
produstivityفرآوری،پاوپرِزادآوری
promontoryسنگپوز
Proposition ، فرانهاد،گزاره،موضوع، مسئله
قضیه
proteinپیشزینه
protocolپوریادوس،پیش پیمان،تفاهم نامه
pseudدروغین
psychoticروان پریش
Pure پاو،خالص
puritanismپاکباوری :
quiēs (lâtin :) شادی
quiētus (lâtin :) شاد
radicalism(ریشه نگری (-باوری :
Railتیرال
ramblingخودرونامه،بیراهنامه
rampart خاکریز دیوارهای بلند دژ،باره
randomسرزده :
raticبرچند
Ratioدرچند،نسبت، ضریب
rationalismخردباوری :
reboundواتاب،پسجهیدن
Referenceمنبع : پس‌گرد، بن سار
reformاصلاح،بازتاش
Regionپادوس،منطقه،ناحیه، حوزه،قلمرو
Registry office سازمان شناسه نگاری ،اداره
ثبت
regression(اقتصادی)وایازی،پسگرایی

repelپسکوفتن
republicanismجمهوریخواهی :
research(recherche)جستار
Resourceمنبع : بن‌مایه
retardationکند وآهسته
Revolutionانقلاب : واگرد
Rhythm، روه ، وزن، سجع،توافق نواخت،آهنگ
rigidityخمش ناپذیر،سخت لاکی
romanceانگاره
Sapr/oپوده،ماتکان گندیده
Scheduleفرانما، جدول،صورت تکمیلی
Screen پردینه
securityارمندی،ایمنی
separatismجداخواهی :
settlementفراروگاه، مانگاه
Sexualityجنسیت : گونگی، ژاد
show manبَشولانندهٔ (مجری) برنامه :
simulatedهمگون
sinusitisکاواک تبسی
Situation اِستانش، وضع،حالت
smileلبخندک
smsپیغامک
socialismهامه گرایی، هازه خواهی
sociologismهازه باوری :
solariumتابخانه
solipsistمن آیین
Solstarivoپی واژه
Solsticeانقلاب (صیفی): دگرگرد

solutionمحلول،آبیده
Sourceبُنخان، منبع، منشا
Sourceمنبع : ستانگاه
spasmگرفتگی
Specialtyشخصیت : ویژگی
speciationگونه زایی
spectr/oبیناب؛طیف
Sperm/at/oنراب نرزامه ،نطفه ،منی
Spiritبگونه نمادگین بردن
spiritualismروان گرایی ،جانباوری
split personalityدوپاره منش
sponsor بنداد،پشتیبان،اصل هرچیز،بنیاد، بندادگری،دهش گری کردن
Springمنبع : چشمه
Squelette اُستگان
Stableثابت : استوان
standardاستانده
Steadfastثابت : ماندگار
Steadyثابت : ایستا
Stencil رخنه مومی
stractularism(-باوری) ساختارنگری :
stratosphereآرامسپهر
sublunaryماهزدگی
substance(essence)گوهر
sui generisیگانه،بی تا
super chargeپرخورانی :
Surveyفراشناسی، ممیزی
Symmetric بسان ،همال، همتا، متقارن

Symposium همسگالی، ضیافت پس از شام (دریونان باستان مجلس مذاکره رفیقانه)
synchronismهمزمانی، همهنگامی :
synthesisهم نهاد
system – راژمان– ابزار– کوده– منظومه– توده(هواشناسی) :
Tabletلوح : پلمه
tacticsرهبردشناسی
Tariff مرزانه،راهانه، تعرفه
tarsta(اوستایی): روحانی، بلندپایه
telepathyدورآگاهی
Temperamentشخصیت : سرشت
tensionتنیدگی(یکی از چیمها)
Termocouple بندآور
Thalasemiaتالابخونی،دریاخونی
Thalassتالاب ،دریا
theatreنمایش سرا
theismبغباوری :
Themeپوسته ،بن نهاد، موضوع،مطلب بن، مایه،
thermosphere گرمسپهر
thermostatدماایستان
thesisپایان نامه،نهشت
thyroسِپَرین؛کلن تیروئید
Timeعصر : زمان
tincture(teintare) ته رنگ
Tokenبهامهر
Topical meeting ویژه همایی
tortoiseترب،لاک پشت

Total گِشت، مجموع،جمع،کل، کلی، تام ،کامل
tournament زورآزمایی دوستانه، زورآزمایی :
چندسویه
traditionalترادادین
tragedyرنجنامه
Train رستال، قطار
transcriptترانویسی
Transfer ترآورش، انتقال
transformationدگردیسی،ترادیسی
translucentترالیان،مات
trembleتنبیدن،به خود لرزیدن
tropoوردا،متغیر،چرخان
troposphereورداسپهر
tumorآمو،تورم عضوی، غده سرطانی
Typeجنس : مونه
Ultimatum زنهاره
uniformitarianism
همدیسباوری،همدیسگرایی
unilateralismیکسویگی
uniquelyیگانه وار
Unitایوه، واحد
Upheavalانقلاب : آشوب
urbanismشهرنشینی :
vagin/o,colp/oنیامه،زهراه =مَهبَل
variantوردانه،نسخه،نمونه جدید
Vawzhaka (اوستایی)، vespa، (لاتین)
Wasp(انگلیسی)
vignetteنگار شاخ و برگ مَو،مَوگین
visionپنداره

vitaminزیوینه
voluntarismخواستاریباوری :
vulviزهاره،ماداله،کس
wardrobeرختگاه
wave(فیزیک)ورمه،موج
westernism خوربرگفتاری(گوش خوربران :
آمریکا)- خوربرآیینی- خوربرگرایی
widenفراخیدن،عریض کردن
Xyl/oچوب
Xylographyچوبنگاری، منبت کاری
zephyrبادبرین
zygosisتخمیدگی،همزامی،لقاح

الا = آگاه باش
اباحه : همترازی
اباوامتناع کردن : تن زدن
ابتدایی : پیشاستانی
ابتهاج : اولنج
ابد = ناانجام
ابداع : نوآوری، غُباد(برهان قاطع)
ابدال : جانشینی
ابدیت : پایندگی
ابرسین = کوهی افسانه ای به مانیک بالاتر از پرواز سیمرغ
ابرش : دورگه
ابرش = رنگ سرخ و سپید آمیخته- اسب چندرنگ
اَبَرکاکیا = تنیده تارتنک، خانه(کرو، کری)، تار تارتنک

اُتانازی : هومرگ

اتبا = تیرکمان

اتباع : پسروی کردن

اتحاد : باهمی–اتحادکردن : باهمیدن

اتحادیه : باهماد،هنگمه

اتحاف : پیشکش

اتفاق آرا : یگانگی بینگاهها و باورها

اتفاقا : به ناگاه

اتفاقی : خود به خود، پیشامدانه، گذری

اتقان : استواری

اتکا : پشتگرمی

اتو : چین بر

اتوبوس : همه بر

اتوماتیک : خود به خود

اَتون = آتش

اتهام : بدنام کردن، گناه بستن ،چفته، اِرَنک، ایراختاری

اتیکتetiqette : بَهانِما

اثبات : استانش

اجاره کردن : به مزد گرفتن

اجازه :گُسی، لهی، سپران

اجاق مایکرویو : تندپز

اجتماع : هازمان

اجتهاد : کیش اندریابی، هیربدی

اجحاف : زورگفتن

اَجغار = آتش افروخته روز شانزدهم ماه چهارم مغان خوارزم

اجیر : مزدکار، مزدگیر، مزدبر

ابرگان = بلندپایه، فرمندان

ابرمتراکم : زفا

ابژا = کامیابی، کامکاری، کامروایی

ابلق : پیسه، ابلک ، خالخالی، چَپار، سیاه و سپید

ابله : هُزاک

ابلیس : کخژَنده

ابن الوقت : اُوام منش، هنگام شناس، هنگام جو

ابوابجمعی : درشمُرد

ابوالهول : بیم زای

ابوطیاره : گاری شکسته

ابهام : دیریابی– نر انگشت ← چُلک، نماچ بر

اَبیز = آبیز،آبید،جرقه شرر شرار آتش

اپار = آویش کوهی

اَپاره = منبسط، فراخ و هموار

اُپتیک : فروغشناسی

اُپرا : آوا نمایش

اپراتور : کارور

اپسان = سنگ تیز کننده آهن و پولاد

اُپستن = سقوط کردن

اَپلی کیشن : درخواست نامه

اپهرزن(apaharzan (armani = متارکه، جدا شدن زن، طلاق

اپیدمی : مرگامرگی،همه گیر

اپیلاسیون : مو زدایی

اتاق : گُریچه، کتک

اتاق انتظار : پرموگاه

اتاق خواب : شبستان، بسترگاه

اتاق عمل : نیشکارگاه

اختیار : گزینش، آزادکامی

اختیاری : کامیک

اختیار کردن : بردست گرفتن

اخراج کردن (از محلّ کار) : از کار راندن

اخراز : پینه دوز

اخگوژنه = گوک، کلاه

اخلاص : پاکدلی

اخلاص‌مندی : یکرنگی

اخلاف : پسگان ❋

اخلاق : منش، رفتارMorals

اخیدن = درپی رفتن، رسیدن

اداء و اطوار : غر و غمزه ، نازو کرشمه

اداء واصول : لوس بازی، سبکسری

ادات : ناواژه

ادات تشبیه : مانواژه

ادب = فرخو

ادبیات : دانش ادبیک، خوب نوشته ها

ادر = نیشتر

ادعاء : فراخواست،دادخواهی، لاف(دعوی)

ادعاکردن : داویدن، پهیکاردن، فراخواستن

ادغام : از خودسازی، اندرهم سازی،همپیوندی

ادکلن : مشک افشان، بوافشان

ادمه = مُشک

ادویه : بوی افزار

اذناب : پیروان

اَر نبیِژ = طرخون

ارا = حصار؟

ارادت : سرسپردگی

احاطه : پَرونَدش

احباب : دوستان

احتجاج : کرکوزآوری

احترام : سِتایش، آزرم

احتکار : انبارگری، نهان کالایی، انباربندی

احتمال : شوایی–بردباری–گمان–اَندیکی

احتمال قوی داده شدن : باور رفتن

احتمالا : شاید(=ممکن است) ، اندیک، تواندبود،

بُوَک، بودکه

احتیاط : استوارکاری، دوراندیشی، فنانش

احراز کردن : به دست آوردن، دارا شدن

احرام : دولُنگ

احساس : سِنهِش

احساسات : شناسک ها

احضاریه : خواهرُخنه، پیداخواه

احقاق : دادرسی

احمق : کَردَنگ، غراچه، کانا، کالوس، گاوریش، کَهبّل،

دَنگِل، دَبَنگ، کَنَر، غُت، غَت، لاوه

احمق : هُرگ

احول : گشتک

اخترکاویان = درفش کاوه آهنگر

اختصاص دادن : ویژه کردن، خویشنیدن (ویژانیدن)

اختلاس : سپُردهدزدی

اختلاف : دگرسانی

اختلاف قرائت : دگرخوانی

اختلال : ازکار افتادگی، دُشسیچی، اَسامانی،

دشکنشی*، دشکارکنش ❋

اختناق : کیارا، خپگی

اردو : بانه

ارزاق : خواربار

ارزن = درخت بادام کوهی با چوبی سخت و استوار-
درختچه ای از تیرهٔ گلسرخیان

ارژن = سنگ ریگی، سنگ آهکی، ترشین؟

ارژنگ = جادویی، تلسم

ارژنه = آهنگی دشتی

ارسا، سندروس = سرو کوهی

ارسن : مجلس،انجمن،محفل،مجمع

اَرسن، اَرشاک، ارشک = پهلوان، دلیر، بیباک

اَرَش = از آرنج تا سر انگشتان ،ساعد

ارش، آرنج = ذراع

اَرشَخ = پایندان- وامداری- پیمانگری

اَرشیا = تخت پادشاهی

اُرغ = خشکبار بدبو

اَرغُشتک = یکجور بازی دختران

ارغند = دلیر، دلاور، جنگجو

ارغون = اسپ تند وتیز،سمند

ارغیدن = نزاع کردن، نواستن، واکوشیدن

ارفاق : سود رساندن

ارقه = عرقه،کسِ سرد وگرم روزگار را چشیده و
نادرست، گستاخ ودریده

ارکاک = باران نرم و ریزش آرام باران

ارکان دولت : دست اندر کاران

ارکستر : همنوازی، نوازاد

ارگاسم : یوخه

ارگانیزه : سازمانیافته

ارگانیسم : ارغونه، سازواره

اراده : خواستاری، ایس

اَراده = ارابه

ارائه طریق کردن : پیشنهادکردن

ارباب : سرور، فرمند

اَربو = گلابی

ارت = برهنه؟

اَرت = فرشتهٔ دارایی و توانگری- دختر غشنگ و
نیرومند

ارتای = نیرومند

ارتداد : گمراهی، ازدین برگشتن

ارتشداری = نظامی

ارتقا : فراکشاندن

ارتکاب : دست به کار شدن

ارتکاب جنایت : بزه کنشی

ارتوپدی Orthopedie : شکسته بندی

ارث : مانداک، برماند، رِخن

ارثی : برماندی

ارجاع : بازبُرد

ارجستی = شاد، ستوده کام، کامیاب، کامروا

ارجوحه : ریسمانی که آنرا ازجایی آویخته وبر آن
نشینند وتاب خورند در هوا،تاب ، وادن پیچ، اوکجه،
جنکلهوب، جنبلوک، جنبلود

اَرچین = زینه ،پایه، پله

ارداد = فریبنده، غشنگ

اَردار = باشکوه، والا، فرمند

اردشیرار، اردشیردان = گیاهی بسیار نیکبو

اردک : مرغابی، چارتایی، سیکا

اردن : یکجور ابریشم یا خز سرخ

اَزمَل = آواز، خروش، آوا

ازناور(گرجی)–(پهلوی؟) : آقا، سرور، پانا – نجیب

اَزوَری = درختی با پوست سخت و استوار

ازین قرار : به این گونه

ازینرا = ازیرا، زیرا

اَژاو = مُفصل ❋

اژکان = کاهل وباطل مهمل بیکار،اژکهان، اژهان

اسارون = گیاهی با شاخه و برگهای بزرگ و غشنگ

اساس : بنداد، ارچین، آسال

اَسالوسانه = مخلصانه، صادقانه ❋

اسانس : بویاک(عطر) مایه

اسائه : شکستن

اسباب : ابزار، گیود، انگازه

اسبان بُر = ساختهٔ دادگر انوشیروان این شهر کنار تاگ خسرَو(طاق کسرا)

اِسبَر = یکجور درخت

اسبرنگ = اسب چترنگ

اسبک = دندانهٔ کلید

اِسبِلَ = یکجور ماهی

اِسپرا = پرنده ای غشنگ

اسپرم : نراب دانه

اِسپرود = یکجور پرندهٔ کوچک

اسپنا = زنی باخرد

اسپوتنیک : ناویز

اسپهان = به مانیک جایگاه سگدوستی، سگنواز

اسپهبدان = بخشی کوهستانی وسرسبز اندر خورگام و یادمانده ای از سرداران آمارد

اسپیونه = کوهی غشنگ اندر نیمروز

ارگانیک : انداموار، اَرغونوار

ارمال = چوبی مانند دارچین بسیار نیکبو

اَرَمکا = خاکستری

ارمَگان = پرورنده،سعادت

اِرمند = آرام، نرم

ارمنیسنگ، گل ارمنی = کربنات مس آبیرنگ

ارناوود = نام تیره ای ازآریاییان که اندر کشور آلبانی زیوند

اُرواد = نیرومند، دلیر، توانا

اَروَند = شکوه، شوکت، حسرت، آرزو، حیله، مکر

اریس = باهوش– زیرک

اریش = به خرد، دانا

اَریشوَنگ = ایزد نگهبان دارایی و توانگری

از قبیل : همچون

از قرار معلوم : اَز اَفتَش

اِزاربند = بندشلوار(اِزار =لُنگ)

ازاله کردن : پاک کردن، بیرون کردن

ازآنروی = زیرا

ازجملهٔ : از دستهٔ

اَزد = خبر

اُزدو = ژد، ژد درخت ارجنگ، ژد بادام کوهی که از آن افراشک پزند

ازروان = ایزد درخت و نگاهبان سرسبزی

ازصمیم دل : از دل راستی

اَزگ،ازغ = آنچه از شاخه های درخت ببرند.

ازل : بی آغازی

ازلام : تیرهای پشک

ازلی : بی آغازی، دیرینگی

استمنا : مشتوزدن

استمهال : درنگ جستن

اُستُن = رکن، عماد، ستون، پالارpillar

استناد : گواهمندی،پشت دادن،پناه بردن

استنتاج : بازجستن،بازیافتن از آغاز و زمینه

استندبای standby : تُلَنگ

استنشاق : دم فرو بری

استنکاف : پی گم کردن، ننگ داشتن، سرپیچی، کشیده شدن، سرباززدن

استوا : برابران، زَمنیمگان

استوان = معتمد، امین، مضبوط

استودان = ناووس

استودیو : هنرگاه

اُسته = کفل، سُرین

استهلاک : وام فرسایی(پسدادن وام)، فرسایش

استیجار : به مزد گرفتن

اِستیر = سیر،چهل یک من

استیضاح : واپرسی، بازخواست ، کاوش ،گزارش خواهی

استیفا : بازستانی

استیناف : از سرگیری، بازدادرسی، بازرسیدگی

استیهیدن = ستیزیدن(لجبازی)

اسراف : بیهوده خواری(برهان)،باددستی

اسعار : نرخسنجی–جنگ انگیزی–آتش افروزی

اسف : ناخن بدندان، کون خاریدن، دریغ، فیر، پشیمانی (پَژِنَگی) ، موژه

اسفنج : دروج

اسقاط : وژندیدن، افکندن–فرسودگی

استامپ : رنگیزه گین

استبداد : برمخیدن، خودسری

استپ : کلاک، رواد، بیابانی که اندر هنگام بارندگی سبز شده و اندر هامین خشکد

استثمار : جهانخواری، بهره کشی

استحاله : دگرگونی، ناشده خواهی

استحکامات : سنگربندی ها

استخاره : به جویی، به جست

استخوان قاب : بُجول

استراتژی : راهبرد

استراتژیست : راهبردار

استراق سمع : گوش سخنی، گوش یازی، واگوشک، نیوشه

استربوسکوب(فیزیک) : چرخش سنج

استرداد : واپس داد

استسقا : خشکامار، برمیز، آب آورده

استصواب : راهنمایی خواهی

استطراد : یکپارچگی

استظهار : پشتگرمی

استعاره : مانندگویی، مانند آوری

استعداد : آمادگی،آماده بودن،(جربزه)

استعمار : جهانخواهی

استغراق : فراگیری

استفاده کردن : بهرَه برداشتن

استفراغ کردن : پَرتافتن، ویسیدن

استفهام : پرسش

استقبال : پذیره

استکبار : خود بزرگ پنداری، خودنمایی، گردنکشی

اشت = شهر کهن هخامنشیان اندر کهگیلویه به مانیک تیرهای استوار بام خانه

اشتالنگ = مچ پا

اشتباه : نَرسپان(پازند)، رَمژَک

اشتراک : هموندی، همسویی

اشتغال،شغل : فهلش، کارگماری

اشتقاق : شکافتن، همریشگی

اشتقاقی : وندساختی

اُشتُلُم : گرفتن چیزی به زور–لاف پهلوانی زدن الم شنگه، بانگ و آوا

اشتها : خوارتاری

اشتیاق : آرزومندی، بویه، خواستاری

اشتیم = چرکی که در زخم است

اِشراف : فرونگری، دیدوری

اَشراف : مهان، بزرگمنشان

اشراق : اندرونتابناکی

اشعار : آگاهاندن–آموزاندن–سرزبان افکندن – ترساندن–موی برآوردن

اشغه =زوبینه

اشک = ژابیژ،اَرس(پهلوی)

اشکَره = هر مرغ شکاری مانند :باز،باشه

اِشکِل = اسبی که دست راست وپای چپش سپید باشد

اِشکلک = چوبی که برای چسباندن دو تکه چادر بکار رود–چوبی که لای انگشتان بزهکار نهند

اشکوفه، بشکوفه = هراش،مراش

اشکَنک = دشخواری، درد

اشل échelle : پایه

اَشِن = جامه ی باژگونه که بتن کنند.

اسقاطی : ناکارامد

اُسکالاد = کنگره، هیئت شورا

اسکُدار = از کو داری (از کجا داری (نیوی))، از کدام

اسکردن = آرد کردن

اسکفه = تکه گوشت

اِسکلت : تَنُست ❋

اسکناس : ارزبرگ ، چاو

اسکنه، اسکنک، پرما (عربیده = بیرم) = ابزاریست درودگران را برای سوراخ کردن چوب

اسکورت : همرَوان

اسکورت کردن : همرَوی کردن

اسکی : برف سری،سُرش

اسگر(Av:skaiti) = خار، تیغ

اسلاف : پیشگان ❋

اسلالوم : اسکی مارپیچ

اسم مصدر = بن نام، وچک نام

اَسونـد = کوه سر برکشیده کنار دریای چیچست برآن آتشکدۀ آذرگشنسپ ، کوه سهند به مانیک سربرکشیده، برافراشته

اسهال : ریغ، ریخ، شکم روش، سنخج

اسید : ترشک

اسیر : گرفتار،بندی،فرازبسته

اَش = چشم(اهریمنی)

اشاره : گوس، نمار

اشانتیون : نمونه

اَشپَل، اشپیل = تخم ماهی– خاویار سیاه

اشپوختن = آب رساندن، افشاندن

اطناب : فراخی اندر سخن

اعانه : دستگیری، یاوری، دستمردی

اعتدال : پتمانیکی،پتمانش–برابری، میانه گزینی

اعتدال بهاری : ترازینهٔ بهاری

اعتراض : واخوانی، واخواهی، پتکارش، چخ–آشکار کردن

اعتصاب : از کار باز ایستادن، ایست کاری، بازایستایی، کارهِلی

اعتصاب غذا : گرسنه نشینی

اعراب فارس : کردان دشت‌نشین

اعلام : نیوِدش،نیوکَنیدن، هشدار دادن

اعلامیه : بانگنامه

اعلیحضرت : مهترین، ایم‌بَغMajesty

اعمال زور : زورآوری

الاغ : چاپار،اسب چاپار خانه(مانیک (های) بنیادین)

اغفال : فریب، دُروجستکی

اَغیرس = درختی که چوبش کهرباست

اف اف : درگشا

افاده : خود بینی، خودنمایی، خودبرتری

افاقه : بهبود، بخود آمدن

افدِستا = ستایش نیکو

افراس = خیمه،خرگاه

افراطی : فرابود، فره بود

افرندیدن = زینت دادن، آراستن

افژیدن، افژودن = فشردن– دور انداختن– چفسیدن– بستن، سفت نگاه داشتن

افسانه = چُنانه؟(=جنابه وقمار با رهن وگرو)

اَفسَرَه بان = یخچال (refrigerator) ❋

اَشَن = نورس،نوباوه

اشنا = گوهرهای گران

اَشناب = آب ورزی

اشنگ = غشنگ، نوبرس

اصالت : تبارمندی، نیکنژادی

اصالت ذات : خود گوهری،هست گوهری

اصالتا : از سوی خود

اصبع : انگشت نشان، دسترس ← کابلیج، چِّلک

اصداغ : بُناگوش

اصطبل : ستورخانه،ستورگاه–غوشا،کمرا

اصطلاح (کلام) : همواژه

اصطلاح، ضرب المثل : گنجواژه

اصغا : گوش دادن،نیوشیدن

اصلا و فرعا : مایه و سود، سرمایه و بهره

اصلاح : نیکو کردن، بازتاش، آراشتن، بهارایی

اصلاح اندک : بهدیسی

اصلاح بنیادین : بازدیسی

اصلاحیه : بازنویسی

اصل‌الجواهر : گوهر گوهران

اصولی : پایه ای، ریشه ای

اصیل : نژاده، لادین، ریشه دار

اضافه : افزون واژه، برافزودگی

اضمحلال : وارفتگی

اطاله : دراز کردن، به درازا کشانیدن

اطراق یا اتراق : برآسودن، لنگرافکندن، بارافکندن

اطلاع ثانوی : آگهی پس از این، سپسین آگهی

اطماح نظر : خیره نگریستن

اطمینان : بیگمانی

اَلاش = درختی از دستهٔ پیاله داران با برگهای شانه ای و گلهای نر و ماده جدا از هم غشنگ

اَلام = پیام، مژده، ایتوک– پیک

اُلبا = یکجور خوراک، حسره الملوک، قلیه پوتی

اَلپَر = متقلب، پشت هم انداز، زرنگ

اَلچَخت = امید، طمع، چشمداشت

القا : اندرنیدن ❋ induction

اُلوا = ستار، اختر

اَلوا = گَوَجیست بسیار تلخ، صبرزرد

ام الفساد : مایهٔ تباهی

امابعد : پس چون

امتحان کردن : ویزایش

امتداد داشتن : بداشتن

امتزاج : یَکدِش

امتلاء : پرشدن ، شکم پری

امرد : مکیار، هیز، غَرَک،گُهری، لُکا، غراچه

امکانیات مادی داشتن : دست رسا داشتن

املا، دیکته : نویساندن، آکنیدن، آکنش، از بر نویسی ، گونویسی، درست نویسی

املاکردن : وِردادن

امن : درغال، ایمن

امنا : زنهارداران، ارمندان، پاسندگان، بابکان

امنیت : آبیمی، آسودگی، زنهار، درغالی

اموال منقول : دارایی های جابجا شونده، دست کارگان

امور خارجه : کارهای بیرونَه

امه = ایزد پیروزی

امیرالبحر : ناوسالار

امیرالبحر دو : دریابان

افسنتین : خاراگوش

افشاگری : برون افکنی

افشون، انگشته = ابزار سه شاخه برای باد دادن غله

افشید = فروغ خورشید، درخشش

افول : فرونشینی

اقبال عمومی : رویکرد همگانی

اقتباس : فراستدن

اقتدا : همگام شدن

اقتراح : پیشنهاد، سخنواره

اقتصاد : تراز داری(صرفه جویی)، آبُری، مانبُدی

اقتطاف : میوه چینی

اقدام : فرَنامش،فرنافتنfranâftan، کُناک

اقص الخلقه : دُشافریده

اقصی : دورتر،دورترین مرز

اقلیت : کِهادی

اقنوم : سرزمین، کشور

اَکامه = غیراختیاری

اکثریت : مَهادی

اکسون = دیبای سیاه

اکفوده = نام دریای خزر به مانیک پهناور و بزرگ

اکلیل : زراب

اکلیل شمالی : کاسه درویشان

اکوچ = دیسک، صفحه

اکیپ : هم گروه

اکستروژن : روزن رانی

اُگار : جزر ← کشند

اگرنه = وگرنه، والا

اگیاری = نام کوچک آتشکده های ایران

اَنچ = گرداگرد روی بینی کشیده، بیرون رفتن

انحراف : کیبیدن

انحصار : اندربندی، اندرگنجی، ویژه سازی- درتنگنا افتادن

انحطاط : فرو بودگی، پست شدن، به پستی گراییدن

انحنا : کمانش, خمش

انحنادار : گَنگ

اندازور = مهندس

اندابیدن = کاهگل گرفتن،گل مالیدن

اندخسیدن = احتجاج کردن، پناه کردن

اندر کار داشتن = اعمال کردن

اندر معرض : روبه رو با، دستخوش

اندرآکندن = اشغال کردن ❋

اندربایسته، تُلنگ = ضروری

اندرتهی افکندن = گوش نکردن، به کار نبستن، به حساب نیاوردن

اندرداراک = محتویات ❋

اندرزبد = مشاور

اندرشنوانش = وحی ❋

اندرمان = مضمون ❋

انده = بسیاری

اندیدن = افدیدن، اندودن، مغلق گفتن، از رو شک سخن گفتن

اندیکاتورindicateur : نامَه نِما

اندیکاتورنویس : نمانویس

اَنَر = زشت، بد، مهیب، بَرخَچ، بُلفَرخَج

انرژی : نیرومایه، توانمایه، کارمایه، کاروژ

انژکتور : افشانک

امیرالبحر سه : دریادار

امیرالبحر یک : دریاسالار

امین : گرودار

انانیت : خودخواهی

انب = بادنگان

انبودن = بربالای هم چیدن فراهم آوردن، روی هم نهادن، انباشتن

انبوسیدن = موجود گردیدن، ظاهر شدن، پدید آمدن

انبوییدن = بوی کردن

انتحال : به خود بستن

انتخابات : گُزینمان ❋

انترن : کارورز

انتریگIntrigue : اسباب چینی

انتظامات : سیچبانی ❋

انتقاد : سره کردن-به گزینی-سره سنجی، پَرژَنیدن

انتقال : ترابردن

انجالیدن = سیراب کردن

انجخت = برجست،خواهش،میل وتوقع

انجُختن، انجوختن = برجستن، طمع داشتن، چیندار بودن یا کردن، ابرو و شکم، ترشروشدن

انجکیدن = مراجعت کردن

انجماد : بستناکی، تنجش، افسرانش

انجوخیدن = درهم کشیده شدن پوست تن چین و چروک یافتن پوست چهره(به چیم پیری)

انجیدن = ریزریزکردن، بیرون کشیدن استره زدن در حجامت

انجیردن = سوراخ کردن

انجین = ریزه ریزه-ریز کردن

انگندن = آلودن

انگوژه = انغوزه، دارویی بدبو- گردو

انگیدن = پرکردن، آکندن

انوشکروان = مرحوم

انهوبا = ستارهٔ تیر، فرشتهٔ تیر

اوباش = غشَ رشَ

اوبانیدن(ن،س) = غنودن ودراز کشیدن

اوبرد = توفان

اوپرتات = فرشتهٔ برتری، شکوه و والایی

اوتاد = اوتار از سانسکریت

اوتانیدن = غش کردن و خفتن

اَورا = دژ، جای بسته

اَورَس = سرو کوهی

اوری = درختی که چوبی نیکرنگ دارد

اوریگامی : رخنه تاهی، رخنه تاه

اوزن برون : درازپوزه

اوژندیدن = مغلوب ساختن، افکندن، خجالیدن

اوس = امید، آرمان- آرزو- توانا- دارندهٔ چشمه ها

اوساتدن = طمع کردن

اوستان = ودیعه

اوسط : میانین، میانه، برگزیده، شایسته تر

اَوسکرد(پهلوی) = مشاجره، مباحثه

اوسینام = کوهی افسانه ای که ابر و باران را برهفت کشور باراند

اوشنان = برهو ی گیاهی

اوغره = زبردست، نیرومند

اَوگار = زمینگیر، افتاده، بجامانده

اولتیماتوم : زنهاره

انسان : مشیا

انسانیت : مردمی

انسجام : روانی، هماهنگی

انسرینگ ماشین : پیام نِما

اَنسَه ansa(اوستایی) = دسته، فرقه، گروه

انشا : سخن پرداختن، خود نویسی

انشعاب : چند شاخگی، شاخه شاخه شدن

انصار : همپیمانیاران

انضباط : سامانپذیری

انطباق : آتایش، تاییدن، یکسان شدن

انظار : نگرها

انعام : فغیاز، دادسر

انعکاسی : بازگرا، بازتابی

انفال : پروهٔ جنگی

انفختن = سود بردن، کسب کردن

انفعال : شدن کار، شرمندگی، سنه پذیری، کنشپذیری

انفورماتیک : داده ورزی

انقباض : تنجش، بستناکی

انقلاب : فراخیز

انقیاد : رامی-فرمانبرداری-فروتنی-لُگام پذیری

انکار : نی(نه) گویی، اَرَندان، ناخستویی، وادنگ

انکُبار = گیاهی است سرخرنگ کنار جویها

اَنگاز = ادات(ادوات)

انگرده = دانه های انگور از هم جدا شده

اَنگُژ = آهنی سرکج که پیل را با آن به هر جا که خواهند برند، کجک- بیلی پهن که با آن زمی را هموار کنند- آهن کج، میله باریک

انگِشتوانه = اجاق

اَیدی = ایضن، اندی، شاید، باشد

ایرا = بیان علت (پهلوی = ایرای)

ایرا = مایهٔ شیر؟

ایراد : بهانه،ویکیرایی

ایرانشاه = نام آتشکدهٔ بلندآوازه وشکوهمند ایران که پس از تازش تازی؛ ایرانیان آن را به هند بردند و هنوز افروزان است

ایرویچینیت، ایروزیند = مباحثه،مجادله کند.

ایزوتوپ : همسان، همجا

ایستاتیس = نام کهن یزد که به چند هزار سال رسد به مانیک توانا و استخواندار

ایسوَن = توانا

ایضاً : هاس، اَیدی

ایغال : دورجویی

ایغری: مرزش چمانگان

ایفده = فاسد، مرتد

اَیمر = تیغه آهنین، شیار دهنده زمین

ایمن : بی بیم

ایمه = اکنون

این = ایمه

اینت = اینتُراست

اینجیدن، انجیدن = تباه کردن کرم چیزی را– انگیختن– شکافتن– زخمی کردن، پریشان کردن

ایندکس : نمایه

ایواز = آراسته وپیراسته

ایواستی = آهن، استخوان پولادین

ایوریدن = آراسته؟

ایهام : دومانیکدَهی، به گمان افکنی

اولِنج،اورنگ = چوب خوشه انگور که دانه های آنرا چیده باشند

اولوالامر : فرمانروایان

اومناته(سرنداده) = سپاه سربازان نیرومند

اونانیدن = غنودن و امید داشتن

اوَنیدن = آسودن، خفتن– امید داشتن

اونیفورم : همسانه(تکدیس)

اَویرَش = تازش– دلاور– باجنگ افزار

اهانت : خوارداشتن،زبون داشتن

اهر = درخت زبان گنجشک

اهوار = شیفته، شیدا، دلداده، دلباخته

اهوَر = دلبر، دلداده

اهورنَوَر = فرشتهٔ نگاهبان تن و جان

اهوکامه = پیشوای آفریدگان، گواش اهورامزدا

اَیا = ای کسیکه

اَیاتیدن = ذکر کردن، اشاره کردن

ایادی : دست نشاندگان، مزدوران

اَیاز = نسیم شب،شبنم

ایاسه = آرزو، حلقه، قلاب

ایاسیدن = به یاد آوردن

ایبک = بت، غشنگ

ایتوک = نوید، مژده

ایجاب : پذیرفتن

ایجاز : فرست

ایجازحذف : کوتاهی هنری

ایده ال : آرمانی

ایده آلیست : انگارگرا،ذهنیت گرا

ایده ئولوژی : انگارگان

آتمسفر، جو : هوابار، پناد، هواسپهر، تَند، نَود

آجاریدن، فرایستن = از حد گذشتن

آجریدن = مسخره کردن، توهین کردن، وررفتن، ملاعبه، جندیدن

آجستن = کاشتن درخت وبرپا ساختن سنگ

آجک = حلقه

آجل : دیررس، پساینده

آجیدن = سوزن زدن، فروبردن،سوزن درفش، نیشتر و مانندآن درچیزی خلانیدن سوزن و مانند آن

آجیش = لرزه وتشنج

آجیل، تنقل : شب چره، گاگا

آچار : پیچ افزار❋

آچاریدن = چاشنی وترشی به طعام دادن

آخال : حشو،انبارش،آکنه،آکین

آخانیدن = سبب شدن برای پیشامد

آختن = برآوردن،بیرون کشیدن،بر کشیدن، برافراشتن، کوک کردن ونواختن آلت موزیک

آدا = پاداش مینوی، فرشتۀ توانگری

آدامس، علک : کَنگَرژَد، سغز، وینجی

آدخ = میمون، مبارک، خوب، نغز، نیکو

آدرَم(آترمه، آذرم، آشرمه) = خنجره، نیزه و شمشیر–جنگ افزارباستانی ، در اصل به معنای «زین» و «پارچه یا نمد زین» است (شکل دیگر آن «ترمه» است) اما به معنای «درفش ویژه‌ی زیندوزی» هم آمده است.

آدم : مشی

آده = دروازه فوتبال❋

آدین = رسم، بَز

ایهام و ابهام : کژتابی

ایده : وینه

ایده آلیسم : انگاره گرایی

ایده ئولوژیک : نگره ای

ایراختن = محکوم کردن

اینرسی : لَختی

آب قنات : پَرَشک

آب مروارید : آب سپید

آب نبات : شکرینه، شکربسته

آباژور : سایه شکن، فروغتاب

آبافت = پارچۀ گرانبها

آبام = برج

آبانیدن = تحسین کردن، ستودن

آبخست = میوه آب انداخته و بد

آبدیده(نادرست) = آبدار،آبداده

آبِشتن = نهفتن، پنهان کردن

آبونمان : همبستانه

آبونه : همبست

آپ تودیت : آتادات ❋ (آتایندۀ (مطابق) دات(مورخه، تاریخ)) ، روزآمد

آپارات : دستگاه، پخش رخشاره

آپارتمان : سراچه، اپَرَک،کاشانه

آپاش (کرمانی) = آبسه

آپاندیس : آویزه، آویزآماس

آپاوه = گشاده، فراخ

آپون = پسگردنی

آتاویه = استعداد

آتشی مزاج : تندخو، پرخاشگر

آزاده = نجیب

آزادی بیان : آزادی سخن

آزار = شکنجه، باهکیدن، پشودن

آزرد = غشنگی، رنگ

آزرنگ = مصیبت

آزمونه = پرسش چهار پاسخی

آزو = دندان آسیاب

آزوری = ولع، هوی، شهوت

آژدار = پرفوراژ

آژگِن = مشبک در، غلبکن

آژو = تصحیف آزو، آزمند

آژه = آسوده، آرام، بردبار

آژه = پرفوراتور

آژیانه = فرش زمین از سنگ، گچ یا آگور

آژیران = نماینده agent

آژینه = تیزکننده پولاد

آس : تکخال

آس افزون = افزار پولادین آسیاب

آسادشت، اشیادشت، اشاوشت = زیرکن زردرنگ

آسال = پایه، بنیان

آستان = جناب(شخید،تیمسار)،حضرت

آستانیدن = از رفتن باز داشتن

آسغدیدن = پرداختن وتمام کردن، آماده کردن

آسفالت : گَجفینه ❊

آسکلپیوس (نام) = اسقلبیوس

آسم : تنگدم

آسمان و ریسمان = چرند و پرند

آسن خرد = خرد غریزی

آذرشسب = فرشتهٔ آتش پرنده

آذرشست = پنبهٔ ناسوز

آذوقه : پدیخوی، توشک، انباربند، آزوغه،از ریشه آزوک

آذون = چُنان

آراختن = خیرات کردن

آراخیدن = آسودن،بخشیدن

آرام بن = باغستان بزرگ و غشنگ

آربام = آتش درخشان

آرتاپیک = آتش درخشنده و تابنده

آرتزین : خیز چاه

آرخسانیدن(سغدی) = برانگیختن

آرزمه = جنگجو، رزمنده

آرزه = گچ، کاهگل، چاروگ

آرست = نشیمن جانور، مقعد

آرسنیک : هالوک، مرگ موش

آرشید = آتش فروزنده

آرُغدَ = حریص، خشمگین

آرما = آزمایش، آزمون

آرمانیدن = عقوبت کردن

آرمن = دارندهٔ اندیشهٔ پاک آتشین- نیکدل و با مهر

آرن : پیلگوش

آرنوش = آتش جاوید

آرون = صفت نیکو، خوی خوش

آروندیدن = سست وبیکار بودن

آریتمی : قلب، کج آهنگی

آریغ (پارسی باستانaraikaدشمن) = کراهت، کینه

آزا = انگوژه، راتیانج، رخبینه

آغول، آغیل = با گوش چشم نگریستن از روی خشم، چشم غره
آفتاب تُنُک = زمان طلوع خورشید
آفتابپهن = پیش از ربیه
آفتابگیر = چتر
آفرین = فری، فریش
آفشید = خورشید و فروغ آن
آقا : آربان (کیا، سرور)
آکج = میوه ای بیابانی
آکج =یخ گیر
آکُستن = بستن، محکم کردن
آکماک = دل بهم خوردگی
آکنیدن = جای دادن انباشتن
آکورد : کارانه
آکیم = غربال، چنبر غربال
آکاسیا : چِش
آکسان : آوافشاره
آگاهی داشتن = فرشو
آگراندیسمان : بزرگ نمایی،گستردن
آلاس = اَنگِشت، زغال
آلاش = درختانی از تیرۀ پیاله داران با برگهای شانه ای پرگل
آلاگارسن : پسرانه
آلباتروس : پانزوس(ازچه زبانی؟)، فرکاکایی، آله دریایی
آلت نقاله : گوشه سنج، گوشه نگار
آلترناتیو : دِگرگُزین
آلد = یکجا،یکبار،یک آلد

آسیدن = فروآمدن
آسیمن = زیور و زیب– پیراستگی
آسینه = تخم مرغ
آش سماغ = تتماج(ترکی)
آشام = جذب مایع
آشُردن = آشوریدن، شوراندن، برهم زدن
آشغال = رُفتک
آشکهه = آروغ
آشموغ = شریر، فریفتار، گُربُز
آشمیده = نویسنده
آشناکن = سابح
آشوبگرایی = هرج ومرج طلبی، آنارشیسم
آشوغ = گمنام، ناشناخته
آغارانیدن = جنبیدن ، به پایین افکندن
آغاردن = قورت دادن
آغاز = فَلَخ، بَرمار، نوکواز
آغازه = اصل، منشا
آغاشتاری، خجانش = تدوین ❋
آغاشتن = فراهم ساختن، چیناییدن، خَجیدن
آغال، اُغُر(ترکی): فال
آغالیدن = بروی کسی برخاستن(هایهوی ودشمنی کردن)
آغَر = رود خشک که لوراب(تنداب) از آن بریده وجای جای آب ایستاده باشد.
آغرده = جامۀ نازک
آغستن = پرکردن، انجالیدن
آغندن = خیساندن– آکندن
آغوز : روشه

آمین : ایدون باد، چنین باد

آن = نمک غشنگی، گیرایی، خرده بادهٔ ناب، غشنگی ناگفتنی و بسیار

آنالوگ : نموداری

آنالیز : آناکاوی

آناناس : کاجدیس، کاجودیس

آنتی تز : برابرنهاد

آندانت : ملایم، معتدل، آهسته

آندوسکوپی : اندرون بینی

آندون = چُنان، آنزمان 🡸 ایدون

آندیو : کاسنی فرانسه ای

آنزیم : زی مایه

آنژین : گلودرد

آنک = آنجا، آنست، آنزمان

آنکالon call : گوش به زنگ

آنمَن = جاویدان

آنونس : پیشپرده

آنیدن = آوردن، فرستادن برایfetch

آوات = امید، آرزو

آواخ = آوای نرم(دموز)، قسمت، نصیب

آواژنی = پاداش

آواکیه(پهلوی) = کمک

آوام = رنگارنگ، غشنگ

آوانس : پیش پرداخت

آوانگاره = حرف

آوانیدن = خفتن- خواب آلود شدن

آوخ = قسمت، نصیب

آور = یقینن، قطعن

آلرژی : سُهندگی

آلوتروپیAllotropy : دگروارگی

آلوس = نگاه با ناز، گوشهٔ ابرو، ناز با چشم، خرامش چشم

آلومینیوم : سیمک

آله، آلک = سنبل الطیب

آلیاژ : هم بسته،همجوش، همتوپال ❊

آلیختن = جفتک پراندن؟

آلیدن = گناه کردن ولرزیدن

آمَ/مُرغ = ارج، خلاصه، اندکی از چیزی

آماج = گاواهن

آمارد = تیره ای کهن اندر اپاختر ایران که با گجستک الکساندر جنگید و او را برزمین کوباند. نام آمل اندر مازندران و امارلو اندر

کوه دالفک (بی پساوند لو) نامی از این تیره است

آمپر : شتابه

آمپول : آوندک

آمده گو = بدیهه گو

آمفی تئاتر : تالار گردهماییها

آمَنَ = پشته هیزم

آموت = آشیان مرغان شکاری مانند باز و آله

آمودنregister, record = آمیزاندن- ترصیع- اندرنشاندن- به سلک اندر آوردن- آماده کردن- پرکردن- نخ کردن

آمون = رود کنار خوارزم اندر کلان خراسان به مانیک لبریز وسرشار وپر

آمونیاک : نوشاهک، نُشادُر

آمیژه = پیشوا، راهبر، سراینده

باب طبع، بر وفق مراد : به دلخواه ، پسندیده
باباآدم = بادران
باباشمل = لوطی،داش مشهدی
باباغوری = خلنک
بابزن = سیخ کباب
بابیکیدن = با هبک دست چیزی اندر دهان ریختن وفرو بردن، کفلمه کردن
باتره = دایره، دف
باتلاق : خَلاب
باتلم : سرپیچ
باتمکین : گران‌سرشت/گران‌سنگ،گردون‌سرشت
باجناق : همزلف
باحسن نیت : دوستانه
باحسن وجوه/شقوق : به بهترین راه
بادافت = کاواک
بادامه = پیله ابریشم
بادامه = نگین و مهر انگشتری
بادبیز = پاییز – تهویه
بادخن = راهگذرباد، تندباد، بادگیر
بادرام = کشاورز
بادرنگ = ترنج– اسب تندرو و تیز
بادروگ = ریحان کوهی
بادی گارد : جان پاس
بادیان = نانوخه، نانخه
باربَد = رئیس تشریفات دربار
بارپار = باریون baryon
بارجنبند = کامیون ❋
بارکشی = دانلود

آوردا، آوردین = هماورد، نبردگر
آوه = کورهٔ آتش
آویدن =خسته ومانده شدن، زورانیدن
آویس = آتش
آویسه = پیشوا
آویش = هویدا، آشکار
آویشن = کاکوتی
آویندن = امید داشتن، غنودن
آهار = پولاد گوهردار
آهازیده، آهته = آهنجیدن، آهختن، کشیده
آهنپود = دلاور، استوار، نیرومند
آهنجش = انتزاع، تجرید
آهنخای = استوار، پایدار
آهور = هر چیز مرغوب و پسندیده
آهوری = خردل
آهیختن =کشیدن واز یک جایی بیرون اوردن
آیازی، آیاسی = پدامی سیاه که زنان پوشند
آیرودینامیک : هوانیوگانی،هواجنبی، هواپویایی
آیش =زمین پستایی
آیفت، آیاپت = حاجت، مراد
آیفون : آوابر
آییژک = زبانهٔ آتش
آیین = شریعت، سنت، قاعده همگانی بزرگ
الب = کدو
ب/پ/فرخمیدن = سرهم کردن، ساختن، بافتن
با صرفه : با بهره، سود بخش
با نیت خالص : با دل سپید
باب = درخور– مرسوم– طبقه، دسته

باکتری : خزک، تمیک، ترکیزه

باکره : ماینه Maiden

بالابان : تبیره،تواند بود وارغَنِ اوستایی باشد

بالار = تیرچوبی بام وجز آن

بالجمله : سخن کوتاه، به کوته سخن

بالست = دخترغشنگ

بالستن، بالشتن = تبریک گفتن، دعاکردن

بالشده = منمیه

بالطبع : روندی، خودبخود

بالغ : پزامنده

بالفطره : به نهاد

بالکانه = دریچهٔ طلایی یا سیمین یا زیور که از اندرون آن توان برون را دیدن و وارون آن نتوان

بالکن : ایوانک، پالگانه، پیش دُررَ(نیشاپوری)

بالماسکه : جشن رخپوشان

بالمآل : سرانجام، پایان، فرجام

بالمره : یکباره، یکبارگی

بالنگو، بولانگو، بالنگبو، بادرنگبویه = ترنجان(دانه شراب)

بالو، پالو = آزخ، زگیل، ناشکک

بالوانه = پرندهٔ کوچک شکاری و تیزپر

بالوایه = پرستو

باله : پَروشت ، نرم ، وشتن

بامرد = کوس، نقاره

بانداژ Bandage : نوارپیچ، نوارپیچی

باندرولbandrole : سرچسب

بانکه : بولونی

بانوا = ثروتمند

بارِمbaréme : شمارک

باروت : آتش زا ، یمسو، گندک

باری = اتفاقا، به هرحال

بازبین = کنترولر

بازدانگان = درختان همیشه سبز

بازدیسی = اصلاح بنیادی، رفرم (شکلی را به گونه ای بنیادی بهتر کردن)

بازمان = توقف، درنگ- مقداری ثابت که بر جای ماند permanent

بازنگاری = ترسیم

بازوشتن = پیچیدن واحاطه کردن

بازیستسرا = ترمینال ❊

باستار، بیستار، بهمان = فلان

باسخان = گرز، دبوس

باسُک = خمیازه

باسمه کاری : کارسرسری، سنبل کاری

باسن : لگنچه، سُرین

باسو نیت : دشمنانه

باشام = پردهٔ در- پرده ساز، سیمساز

باشتین = میوهٔ بی گل و بهار

باشرایط سازش کردن : زمانه سازی کردن (تاجیکی)

باشنگ = خوشهٔ انگور آویزان از تاک

باطل : بیکار، یافه

باظرفیت : خویشتن دار، شکیبا

باغره = دژپیه زیر پوست

بافمان = متن

باقرقره : سیه سینه،سُبُری

باقلا : کالوسک، کوسک، کِرکِر،باسمَر، ماشک

باقلوا = قطایف(نان گوزینه و لوزینه یکجور خرما)

بُخریدن، بخردنfling = مصروع شدن، زاریدن الصبیان

بخس = پژمرده، فراهم آمده

بخسان = خرامان، باناز، باکرشمه، ملوس

بخستن = در خواب سخن گفتن، خرخر کردن، خُریدن

بخکول = بکلی، کاملا

بُخنودن = غریدن بیر(رعدوبرق)

بخولِق : خوردگxvurdag

بخیزیدن = برای تعظیم خم شدن

بخیل : ژگور(سفله،دزد)، کِنِس، زُفت، لَچَر

بداهت : خودآی، زودگویی، ناگاه گویی

بداهتا : بروشنی، آشکارا، بی پرده

بدخواری = سو تغذیه

بدر : پرماه

بدرقه : پسواز، پدرود

بَدسَفج = گذرگاهی سغ دار میان دو دیوار

بدعت : راه نو گستردن

بدعنق : خودپسند، گردنکش

بدغنه = زنبیل، سبد پهن

بدین مناسبت : براین پایه، بدین انگیزه

بذخشت = دوری، نیستی، نابودی

برازبان = دستهٔ خنجر وشمشیر

بَرازمان = بلنداندیشه، ژرفبین، بینشمند

براشیدن = آشفتن

براعت استهلال : خوش/ شگرف آغازی

براغ براغ = تکه تکه، پاره پاره

بَرافرود = متفاوت، مختلف

باوجودآنکه : بازآنکه

باورد = بخش اندر کهن خراسان به مانیک بیگُل

باوریدن = قبول وتصدیق سخن کردن

باوقار : گران‌سرشت/گران‌سنگ

باوند = مالک؟

باهت = سنگی غشنگ به رنگ سپید که نگریستن بدان شادی دهد و خرمی افزاید

باهر : آشکار، روشن

باهک = مردمک چشم

باهکیدن = شکنجه کردن، کتک زدن، کزردن

بایر : ناکشته، زمین کشت نشده

ببودن = شدن

ببه = بچه، کودک، نوزاد–لوس، ننر

بتِک = نامه، پروانه، جواز، ورقه دخول وخروج از شهر و به این چیم پته نیز گویند

بتکریک = نهال ودرخت نونشانده، فرواده

بتکندن، بتکندیدن = میل به خوراک نکردن– تهوع داشتن

بتون : شفته

البته : اگرچه، کام ناکام

بَتیا = سینه

بحران : پَرژنه

بخار : وشم، دمه، دفانه

بُختو = هرچیز غرنده، رعد، تندر

بخجیدن = دراز کردن

بخچیریدن = باهم اتفاق کردن

بخچیزیدن = خود را از جای بلند به پایین غلتانیدن

بخخست = خر و پف، غناسیدن

برزخ = جهان بالا
بُرزِشت = خوشباد، خُنُکا
بَرزَم = ناز وکرشمه- دژی کنار آب آمو
بَرزه = شاخهٔ درخت
بُرزَه = گروه اسبان بی برنشیننده و گروه اسوار و مردم
بُرزه =حلقه ودیواره ی چاه
برسو = عالی، سمت فوقانی
برشان، برروشنان = امت
برشکیفتن = تحمل کردن ❊
برغپار = الکترون
بَرغوده = چوبی استوانه ای که با آن خاز را گشوده و پهن کنند،وردنه-تخته حلاجی
برفرض اینکه : اگرکه، چنانکه
برفروده = خیس بر سنه نشستن یا خوییدن
برق : اَرتَجک، خَرفَک، ابرنجک(صاعقه)، رخشه، دَرَخش
برکت : وخش، شِدا
بَرک = شراره آتش، بلک
برکالیدن = پراکندن یا سوزاندن
برکُته = عاریه پژنگ ستانده شده-چوبی که دزدان به جای پژنگ به کار برند
برگزیدن = اختیار کردن (گزیدن = انتخاب کردن)
برلیان : فرالماس، فرابگین
برمالیدن = نوردیدن،طی کردن، بالا کردن آستین وپاچه تنبان
برمان = ابریشم
برمبنا : برپایه
برمچیدن = لمسیدن، برمسیدن

برامن = یاکند سرخ، پارچهٔ ابریشمین رنگارنگ -گلی غشنگ
برانیدن = زیان کردن در منگیا
براهیدن = مسافرت کردن، فرستادن = روانیدن
برائت : بیگناهی، وارهیدگی، رهایی
بَرباویدن = آماده شدن
بَربَر = محافظ؟، حجام، جراح، سرتراش، هرزه گو
بربریسم : بربرخویی
بربط، کِنار : آبستن فریاد
برپذیرفتن = به عهده گرفتن ❊
برتام کردن = نفخ کردن
برتمیدن = از سرما و... درد کردن وشکافتن دست ولبها و...
برتهیدن = افکندن برزمین
برج : وَرده
برجیه = فرشتهٔ نگاهبان دانه ها
برحق شمردن سخن : به داد نهادن سخن
بَرخَچ = زشت ونازیبا، بُلفَرخَج (بد، پلید، ناپاکی)
برخنجیدن = رشد کردن
برخوییدن = هبک دست را پر آب کردن
برخیگرایی = تبعیض ❊
بردست گرفتن = پیشه کردن، اختیار کردن
بَردک = چیستان، چُرمک، لغز
بردمه کردن = تبخیر کردن
بَردنگ = تپه و کوه و پشته و بلندی، رَش، تُنب
بردیدن = از راه دور شدن ودست کشیدن از کاری، گوازیدن
بُرز = ارتفاع، قد، قامت ،ساقه، شکوه ، زیبایی

برهون = آرایش، زیور، زیب، آذین

برّی : بوموارە ای

بریجن = تابه گلین یا سفالین که روی آن نان

پزند؛اجاق، تنور، بریزن

بریستن = سوختن، متغیر شدن رنگ از آتش،

آواریدن(آواره)

بّزاز : پارچه فروش

بزخه = کمین؟

بَزَغسَمه = جلبک

بزغند = خرمای برسیده و تر و تازه

بَزغه = شاخه یا چوبی که در کنار بوته مو اندر زمین

فرو کنند تا مو گرد آن پیچد وگوالد

بزنبر = یکجور گیاه، بویمادران

بزیدن =کندن موی وپشم، دغدغه کردن

بَژَرجستن = تجاوز وتعدی کردن، آشوب برپا کردن

بَژَک = جام، پیاله

بژکولیدن، بشکولیدن = چابکی نمودن، حریص بودن

در کارها

بِژندی = نامرادی، بیچارگی، تنگی معیشت، دردمندی

بساردن = شیار کردن زمین

بساره؟ = صفه، ایوان، بارگاه

بساط : بوب، گستردنی، سرمایه، دستگاه، سفره

بسانک = مارمولک، کربسه

بساییدن = مایل بودن، جفتن

بسبار = اغلب ❋

بِستار = سست و نااستوار– آب سرد

بستار =بنده، کنیزک–گرفتار

بستان افروز = گل تاگ خروس، گیاه خوشبوی کوهی

برمر = انتظار، امید

برمرگرفتن = مترقب و مترصد بودن

بَرمو = انتظار و امید و میل و خواهش

برموز = علف وسبزی ستور

بَرنایشت =متعصب، ستیهنده

برنایشتی = تعصب

برند : نمانام

بَرَند = تیغ و خنجر وشمشیر آبدار

برندن = پرنیان نازک

برنز : مفرَغ

برنَس : بَرَکی،کلاه دراز درویشان

برنشیت : سینه پهلو

بَرَنگ = پرند

بُرنگ = پشته ،تپه، برندک–قاچ

برنگیختن(Barnegixtan) = شرح دادن، توضیح

دادن(فرهنگ پایه؛ جلالی)

بَرنو = دیبای غشنگ و ابریشم نازک

برنون = ابریشم نازک

بروازه = آتشی که پیشاپیش اروس افروزند

بُروت = سبیل

بروشور : دفترک

بُروفه = دستار، چکادبند، میان بند،کمربند،شال که بر

سر یا کمر بندند.

برونشامهٔ دل = غشاء قلب

بِرونمرزی = خارج المملکتی

برویژنده = چیره، غالب

برهمکنش = تاثیرمتقابل، فعل وانفعال، تاثیر وتاثر

برهنزیدن = کش واکش کردن تن، تن خود را کشاندن

بَشَنج = لکه روی چهره واندام

بشولیدن = برهم زدن، درمانده گشتن،گیجیده نشستن

بصیرت : بینشمندی

بضاعت : داراک، دارایی، توانایی

بطن : خانچه

بطئی النتقال : دیریاب، کَمهوش

بُعد : دوری، دورا، فرامون، سویگان

بعلاوه : برسری (2 بعلاوه 2 : 2 افزون بر 2)

بعیدالعهد : کم/دیردیدار

بَغاک = به جا مانده ی میوه ی خورده شده مانند گلابی و ...

بُغراو = همهمه، غوغا

بُغرنج = دشخوار، نارسا

بغلان، بغدان = معبد

بغَند = پوست، چرم

بغی : ستم، گمراهی

بفج = آب دهان، آبی که هنگام سخن گفتن از دهان بیرون افتد

بَفخم = بسیار

بق : پشه، سارَخک، سارَشک

بقا(ابقا) : برزیوش

بقال : کاله فروش، بنکدار

بقچه : نافه، لیفه، سارُغ، جامه بند، پتیر

بقراط : هیپوکرات

بقیه : آندیگرها

بُک = تنگ- یکجور قلیان سفالین

بَک = خیاردشتی- گریزگاه- جنگل

بسخندن = خمیر ساختن

بسشمر = مضروب فیه

بسشمرده = مضروب

بسغدیدن = تهیه کردن، آماده کردن،سنِجیدن

بَسوج، پژوژ، بشوز، بشوج کردن =پافشاری کردن

بسیارپهلو = کثیرالاضلاع

بُش = کاکل، یال اسپ

بشار = زری که به فرمان شاه بر سر کسی ریزند- هر چیز طلاکوب و نغره کوب

بُشانورد = زمین ناهموار، دارای پشته

بشتار = سست، نااستوار

بشترم =جوش و تاول که بر تن پدید آید

بَشخان = فروزان

بشخو = سوت، شُسِست

بشر : مشیه

بشردن = منع کردن، بازداشتن، محصور کردن، زندانی کردن

بشرش = حایل، میانجی

بشرک = لورک، کَز، کمان فلخمش (حلاجی)

بَشرَم = گیاهی غشنگ و نیکبو

بشک = شبنم، برف، تگرگ

بشکول = چست وچابک، هشیارو قوی هیکل حریص در کارها

بشکه : چوب خُم

بَشَلیدن = در آویختن، برهم چسبیدن

بَشَم = سوکوار، ملول، ناگوار

بشم = ملحد، بی دین، بَلغَندَر، بی قید

بَشنج = آبرو- تابش وطراوت رخسار

بلغم : خلط بینی و سینه - گش
بُلغنده = بالای هم نهاده،الفنجیده،فراهم آمده ، آورده
بَلفختن = جمع کردن و اندوزاندن
بُلک = کلیه، گرده
بلک خور = غواص، شناگر
بُلکُنجَک = هرچیزشگفت وطرفه که دیدنش مردم را
به خنده آورد.
بُلَک = میله توپالی پهن اندر ترازو که اندر میانه آن
زبانه ترازو جای دارد، شاهین
بلم = گیاهی است که از آن رنگ زرد الفندانند،
زردک،گل رنگ، زعفران کاذب
بَلمه = مردم ریش دراز–ریش انبوه ودراز
بلند طبع : با منش،دست و دل باز
بلوار : چارباغ
بَلوار = رف، تاکچه
بلوت = سندیان (شامی؟)
بلوتیرنگ = به رنگ چندن
بلور : آبگینه، مَها، زمج
بلورکبود : بهرور، بهروج
بلوط = بلوت، مازو،بَرو
بلوغ : پزاوش
بلوف = توپ تهی ؟
بلیغ : گشادەزبان
بلیله = دارویی است
بلید = کندذهن وکودن
بم : آوای درشت
بمجرد : د رهمان دم، به همان دم
بمرور : کم کم، آرام آرام
بُکران = ته دیگ، بُنکَران
بکرایی = میوه ای میان ترنج و لیمو ناتلخ و گوارا
بَگَم = چوب رزش وهرچوب دراز دیگری که با آن
کاری انجام دهند
بَگنیگری = شرابسازی
بَل = جفت و همبازی
بلا : جَشک
بلاتکلیف : دل اندروای
بلادُر = پیرایه و زیور زنان، میوهٔ درختی است
بلارک، پلاک، بلاک = پولاد گوهردار، شمشیرآبدار
بلاعوض (وام) : بی‌بازگشت
بلاعوض : رایگان
بلاغت : رسایی در سخن
بلاغت = اَبیاکَرَن(پهلوی از vyâkarana
سانسکریت)
بلامتعظ : پندناپذیر
بلایه فروش = کهنفروش
بلبل، عندلیب : شباهنگ، مرغ سحر ، واف ، بوبرد،
هزاردستان، هزارآوا، مرغ باغ ، شارک
بلبله : آبریز
بُلبُله = سدا و آواز جام باده
بُلتوک = جام و پیالهٔ باده
بلدرچین : ورتیشک، وردیج(ترویج، ولج)، اوشوم،
وُشم، کَرَک، بَدبَدَ، سَلوَی، سمانه (سامان)، کرجفو،
جرجغوک، کرداک ،کلجه
بلستک، بلسک، پلشک = سیخ آهنین، بابزن
بلع : بُنگُش، اوبارش
بُلغاک = شور وغوغای بسیار، آشوب، فتنه

بَوج = تکبر وغرور

بوجار، کمدار = کسی که خرمن را باد می دهد، کسی که کارش پاک کردن غله ودانه هاست با غربال

بَوچ = وقار، شوکت

بُودَار = محقق الوقوع، هست شونده، انجام شونده

بودجه : پیشریز، بنیچه

بودَنه = پرنده ای غشنگ مانند تیهو

بورژوازی : دارامندی

بورس : بهابازار

بورسیه : هزینه گیر

بورنگ = رستنی بسیار نیکبو

بوروکراسی : فرمانسالاری کارمندان، اواره بازی

بوری = بوق، شیپور

بوزمند = گیاهی پرگرایش و غشنگ

بوزه = تنهٔ درخت– بادهٔ درست شده از آرد برنج و ارزن

بَوژ = گرداب

بَوش = خودنمایی، کروفر

بَوشن = وجود

بوغنج = سیاهدانه

بوفه : چینی جا

بوق شکارگران = بوری

بوق، بُرغو(ترکی) : نفیر، کُرنا

بوقلمون : شَوا ل

بوقه غُچ = ابزاری برای هم زدن دوغ و شیر ومانننده اینها؛ شیرزنه، کول

بوک ومگر = بودکه و باشد– عسی ولعل

بوکان = روده ی کور، روده ی اعور

بولتن : گزارش نامه

بمقتضی : فرا خور

بمنکیدن = غروب کردن آفتاب

بمنگ = اندوه، رنج، آزار

بُن : بهارُخنه

بَن = ساقه

بن پار = عنصر، مولفه، المان، زاهگ

بنّا : گلکار، رازک، زاویل

بناوک = بخشی از بن درخت که پس از بریدن به جای ماند

بُناوه = غایت هرچیز–واپسین بیت غزل، قصیده، مطلع

بُنبان = سپاه، لشکر

بندوبست = قرارداد(باج و خراج)

بندیل = سنجهٔ بسته بندی رخنه

بندیمه = تکمه

بنزین : نفتینه ❋

بُنک = نقش، اثر

بُنو = غله درویده توده ساخته خرمن گندم وجو ، کاه ومانند آن، بنوه

بَنوان = نگاهبان خرمن، نگاهدارنده ی کشاورزی

بنوسیاه = ماش

بنیز = نیز،ایضا–هرگز =بشتاب،زود

بَنیک = سرخی و گل انداختن مهوشان هنگام باده نوشی

بنیه : سرشت–توان، نیرو

بواسیر : آماس نشیمن

بوبین : پیچک

بوتیک : خانه مد

بی رویه : بیشتر از اندازه
بیات : شب مانده ،کهن، شبینه
بیاره = بته خربزه و خیار و مانند اینها
بیاوی گاه = جای فرود آمدن
بیب = خرفستر پشمخور
بیت : خان، بند، وچستشت
بَیتُ المَقدِس : گَنگ دژ هُخت
بیتجربه : خام کاری، خام دست
بیتفاوت : یکسان انگار، باد پروا، ستدِّک
بیج = ژفک چشم، آماس چشم
بیجاده = کهربا
بیچیم سهد = بی جهت نماید
بَیدخت، بَغدخت = ستاره زهره
بیدوام : زودگذر، ناماندگی، فراساوند
بیر = رعدوبرق
بیسُراک = شترجوان پرنیرو–خرکره،قاطر،استر
بیسکفت = تکلیف، ناچاری، اجبار
بیسکویت : پختک
بیسواد : نافرهیخته، کانا (برهان)، بَرّانی ،مادَری
بیشپار = hyperon
بیشکَفت، استهمک = سخت وشدید
بیشوک = بند نالین که اندر میان انگشتها جای گیرد
بیطالع : کور ستاره ، تاریک بخت
بیطرف : بییکسو
بیظرفیت : نا بردبار،بی گنجایه
بیعاطفگی : بی سوهشی
بیعانه : ارمون،اربان، کربون
بیعُرضه : بیهنر

به استناد : برپایه، به کرکوز
به اکراه : به ناگزیری، به نا خوشدلی
به انبرود = میوه گیاه کَبَر
به پاس = به خاطر، به احترام، از پی
به چیزی دخالت کردن : دست کافتن، پااندرمیانی
به حالت عادی درآوردنnormalize : هنجاریدن
به زعم : به باور
به ستیزهٔ = علارغم
به عینه : درست، هممانند، راست
به مراتب : بسیار
به مقتضی : به سزامندی
به نحو مقتضی : به گونهٔ شایسته
به ندرت : اندکْ بار *
به یکسو نهادن = منحرف کردن، کیباندن
بهارستان = انبوب بسیار غشنگ و بیهمتا و بافته از نگاره های زرین که نمودار بهار بود و به فرمان عمرو عثمان و علی تازی پاره پاره شد و به تاراج رفت
بهدیسی = اصلاح اندک (شکلی را به گونهٔ بهتر اندراوردن)
بهرامن = یاکند سرخ
بهرامه = ابریشم، جامهٔ نازک، بیدمشک
بهرجه = بهره مالکانه، حق الارضrent
بهره بها = اجرت المثل
بهره پذیرش = قابلیت تقسیم، قابلیت تجزی
بهعنوانِ : همچون
بهوشک = جمع و جور و درچیده، تشک
بهیز = رزم افزار، زیناوند

پاتوق : گردگاه، پادَرَفش، نشیمَک

پاتون = التنوط، چگک(یکجور پرنده)

پاتیلچه، دیگچه، تیانچه = قابلمه ❊

پاتیناژ : سُرِش

پاجامه = پاپوش، کفش ❊

پاچایه = نجاست، غایط، بول

پاخ پاخ = آشفته وژولیده(پاخسر، پاخموی)

پادار = چماق،گد

پادرَم = رعیت

پادکژینه، پادشیب = تاگدیس anticline

پادگرد = کنتراواریانت

پاده = چمن و چرشگاه

پادیستایی = تناقض contrast

پادیر = تیرک

پاراف paraphe : پیش دستینه،کوتاه دستینه

پارافین : مومک

پاراگراف : پرانگار،وجکبار (وجک -فراز)

پارالل : همسویه، همسوی

پارامتر : پراسنجه

پاراوانparavent : پردینه ، دیواره، تجیر

پارتی : میهمانی

پارتیزان : هواخواه،گوند

پارتیشن : دیوارک

پارچَه‌نوشتَه : پلاکارد

پاردو = چوبی که زیر درخت میوه دار نهند تا از گرانی بار نشکند، داربست

پارکِ(بچه) : مانک، باغ بزرگ، پردیس، پردیز

پارکت : چوبیانه، چوببُ

بیغار = سرزنش،طعنه، پُلُکه، پلکن، تفشه

بیکیدن = آب را به دهان گرفته وتف کردن و پراندن

بیلان : ترازنامه

بیماری اِم.اِس : پی‌خوره

بین المللی : کیهانی، جهانی ،فرابومی، فراکشوری، جهان کشوری

بیناسگ = روزنه، دریچه

بیناک = میوهٔ درماندَه اهورایی به مانیک دادهٔ دادار

بینالود = آشیانهٔ بلند شاهین (آله)

بیوازیدن = پادسخن دادن،قبول عرض کردن، پیوارندن

بیوستن = استعفا دادن

بیُولیدنconfide = امیداشتن- اعتمادکردن- ملاحضه کردن

بَیهگ(بیهق) = جایگاه نیکو و خدایان

بی بَژمانی دادن = آرامش و دلداری دادن

بَیاک = چربی کف مانند که روی شیر و مانند آن الفنجد

بئس البدل : بدتر از آن

بیسک = ابزاری که با آن خاک زمین را زیر و زبر و شیار کنند، آماج

بیگم : نایبریکا {اوستایی}Madam

بیلبورد : آگهینما

پابتی = شادی و سرمستی- پایکوبی و خرمی

پاپِلی(مازندرانی)papilion = پروانه

پاپون = پرنده ای غشنگ

پاپیروس : بَردی

پات، باطیه، بادیه pot = پاتیله، کاسه بزرگ

پاتوژن = بیماریزا

پالیدن = احساس کردن

پامَس = پای بسته ودرمانده

پانُج = نهال (خرما) ← بتکریک

پانسیون : مانسرا ، ماهمان

پانکراس، لوزالمعده : کُمکُلن، خوبگوشت

پانوراما : کَراندیس، همه نما، سراسرنما

پانید = شکربرگ، نیشکر

پاواره = عصا ❋

پاویونpavillon : کوشک، سرایه

پایوَن = پیرایه ،آرایش ،زیور

پای جوش = شاخه ای تازه که از ریشهٔ درخت بروید

پت = موی بز و پشم

پتار = علیه

پتاسیم : شَخارک

پتانسیل : کاراک، تانشی

پَتَر = دستبند طلا ونغره، زیورهای دست

پتروف پتری، تال = همبستهٔ مس و سرب

پتره = رقص پرهونی

پتگاه = تاک، سغ ، ازج

پتول = تاسه و بیقراری و اندوه ونگرانی

پتیارهpatiyaarak = دشمنی، مخالف

پِچی = بوسه، ماچ

پخسیدنdwindle = پژمردن از اندوه و تبسش–

ترنجیدن– تحلیل رفتن

پخلوچه = خاریدن زیربغل هبک یا کف پا

پد = درخت بیبار، غرب

پدمه = حصه، بهره– پدرزه، زله

پَدواز = نشیمنگاه

پارکه : دادسرا

پارگین = کندک، خاکریز، بارو

پارَو، پاراو = کم

پاریاب = جای خرم و سرسبز و آباد

پازاچ، ژم = قابله

پازلفی = خط ریش

پازیره = بهری از شب

پاژنگ = پاچنگ، کفش

پاساخت ؟

پاستوریزه : پالِشته

پاسه داشتنcontrol oneself = صیانت، محافظت کردن

پاسیو : باغک، درگاهی،مهتابی، شیدخان

پاشنگ = خوشهٔ انگور

پاغُر = بیماریی که بر سنهشِ آن پای آماسد، هر گونه آماس و دمل

پاکورزی = بهداشت ❋

پال = تمام pan/t/o

پالا = اسب

پالار = درخت تنومند و ستون بزرگ

پالاس = پلاس

پالاس(ترکی) : واگوش

پالپ : خمیرکاغذ ازضایعات پنبه

پالت : تخته سکو ❋

پالتو : لباده ، بالا پوش، چوخا، آبافت

پالس : تپ

پالنما = تمامنما pantoscope

پالوس/ بالوس = کافور

پرشیدن = برباد دادن

پرغونه = زشت نازیبا، درشت وناهموار، خشن

پرک = ستارهٔ سهیل

پرکاوش = پیراستن درخت

پَرَکسیاد = پرنده ای بسیار غشنگ و نیکرنگ

پرِک = بوی پیه وچربی

پرگاره = هاله، شایورد، خرمن ماه

پرگاس = کوشش

پرگاله = گژنه ،پینه، پهرو، لاخه، وُژنگ، دارِشت، وصله–پاره، لخت،حصه

پَرگَر = پیوسان بودن

پرگر = طوق گوهر نشان

پرگرایی = افراط ❊

پرگست = پناه بر خدا، حاشا، هرگز، ژکس

پرگند = بلوک، ناحیه، ایالت از اوستایی pari khanaپیرامون کندن، زمینی را گویند که از آن مال وخراج ستانند.

پَرگنه = پرگینه، ماتکی خوشبو که بر مرده یا جایی پراکنند

پرلا = پرندهٔ آبزی

پرمشقت : توانفرسا

پرمنگنات : بنفشک، زخم شوی

پرمه = اژکهانی اندر کارها

پَرَن = بنداب

پرن(پارسی باستانParana) = پیشن،سابقی–دیروز

پرند = گونه ای از درخت– ابریشم

پرنداور = تیغ وشمشیر گوهردار

پرندوش = پرندوار، پریشب

پدیسار = از سرگیری کار

پدیست = تهدید

پذیرایی = قابلیت

پراشیده = افشانده، پریشان شده، شهلیده، پخچ، پراکنده

پراگماتیسم : ورزگروی، کارکردگرایی

پراگماتیک : وَرزگرَوانه

پرانچه = پرندهٔ آمادهٔ پرواز، جوجه (خراسانی)

پرانمون، پتمون = سرمشق، نمونه paradigm

پَراوردایی = اختلاف منظر parallax

پرتره، شمایل : رخساره، تکچهره

پرتوبینی = رادیوسکوپی

پَرچک = جای پیوند استخوانهای کاسه سر

پَرچیدن = راندن ،دفع کردن، فاپنامیدن

پَرَخش = شمشیر

پَرد = لای و ته جامه و رخنه

پردختن = فارغ شدن،تمام شدن

پردو = چوبی که گناهکاران را بدان آویزند، دار

پُرده شدن = از سخن بازماندن، مغلوب شدن اندر مباحثه

پرزه = آنچه از آرد ونمک و شکر و جز آن به نوک انگشت ابهام وسبابه توان گرفتن– نهایت اندک، کم

پُرزیدن = پرکردن چاه از سنگ،بستن چاه از درون، تعمیر کردن

پَرژک = گریه و گریستن

پُرسه = مجلس ختم وترحیم

پرشنته = رزمجو

پَرشی = کبوترخانه

پژاوند = استواری، پابرجایی، سرسختی

پَژمان = سیری، بیزاری

پژند = گیاهی و خودرو و بیابانی و نیکبو

پَژود کردن = نزول کردن

پژولش = –ژولش درست است

پَژوم = گدا، درویش– زبون

پژوند = چوبی که اندر پس در گذارند تا باز نگردد

گواژه از مردم پس در نشین ودیوث باشد

پس افتی = صرع epilepsy

پس آهنگ = آهنی که برای گشاد کردن کفش اندر پس

آن گذارند

پسا = جای بند شلوار

پسانپریشب = سه شب پیش از دیشب

پسانپیرارسال = سه سال پیش از پار

پسانفردا = دو روز پس از فردا

پسانیدن = آبیاری کردن

پُست امدادی : تیمارگاه ،یاری گاه

پست گذاشتن : فرسته نهادن

پسخواندن = فراخواندن (نادرست)

پسزی، جانورپریاخته = متازون metazone

پَسَله = جایی که کس اندر آن نیست، پشت سر

پسمار(پهلوی) = مدعی علیه [pas+mar شمردن]

پش = جوش سرخ و کوچک

پَشت = قول شرف،اطمینان

پشتگان = یار و مددکار

پُشتلنگ =بی چیم،هرزه،بیهوده

پشتواره = کوله پشتی

پرندهٔ پبام = شانَه بَسَر

پرنگینه = فیروزه

پرواره = خانه تابستانی

پروازکن = دارج

پروامند، شنومند = مخاطب ❊

پروآبجر = مد و جزر دریا

پروتئید : سپیده سان

پروتئین : سپیده بار، پیشزینه

پرورندیدن = بسته بندی کردن

پروز = سایه بان ومانند آن که از بنای خانه بیرون آمده

باشد، قابول، منجیر، منجوه، نرفارز

پروژکتور : فروغ افکن،فراتاب

پروستات : بستگی پیشاب راه

پروستن = محاصره کردن

پروفایل : نمای نیمرخ

پروفرماproforma : پیش برگ

پِروک = درخشان

پره بستن = دور کسی الفختن

پرهیزانه = خوراک ویژه بیمار

پرهیب = شبح، شِما

پریا = کبوتر غشنگ

پریدن = لایق ومناسب بودن

پریساخ = پرنده ای غشنگ با بال زرد

پریسکوپ : فرابین

پزاوه = کوره

پزشکخانه = مطب ❊

پَزَن = ماله

پَژ = زمین پست و بلند

پلوک = سَرگین و پشگل چهارپایانی مانند شتر

پُلوَن = پلوان، بلندی پیرامون زمین کشاورزی، مرز

پلی کپی : نما بردار، روبردار

پلیتیک : جهان آرایی،کشور آرایی، وینارتاری

پَلیدن (سنابادی) = کنش مرغ که خاک را با بالهایش به هم زند تا دانه یافتن

پَلیدن = پالیدن–خزیدن

پلیکان : مورو، شاهمرغ، دمجْنبانک، سریچه

پَلیل = بسیاردان

پماد : زِفتَک

پمپ : مکنده، هواکش

پَمزَک = خارپشت بزرگ

پنافتن = مانع شدن، زندانی کردن، دفع کردن – بسته شدن راه مجاری آب و شیر جانوران (فرنودسار)

پنالتی : تاوان

پنام = حصار، پناهگاه، کلات

پنامیدن = منع کردن وبازداشتن

پنجال = گه

پنجه = جوانه

پندام = آماس

پُندک =گلوله پنبه، پاغُند

پنده = دانهٔ باران، برجسته، خوب، پنداور

پِنطی = بیعار، بیغیرت

پنک = موی پیشانی

پنکیدن = زمزمه کردن باخود گپیدن

پنگ = آماس خایه(← فنج)

پَنگ = خوشه خرما، صبح

پَنَه (لارستانی) = توسط

پشکلیدن = رخنه کردن به انگشت وناخن یا به سرکارد یا تیر، خراشیدن، شکافتن، دریدن

پَشکَم، بشکم، بجکم = سرای تابستانی، بارگاه، ایوان، صفه، بَهو، پرواره

پَشلنگ = پس افتاده–دَیلَم(دلر)

پِشلنگ = کلات بالای چکاد کوه

پشموک = خرمایی که از درخت افتد

پشنجیدن = تراویدن

پشودن = بانگیدن، زرمیدن، زیدن

پُشور = نَفرین

پشیجیدن = مسلح وآماده شدن، شییدن

پَغنه = درجه، پله

پفتال (کرمانی) = خوارکها و نوشیدنیهای گوناگون

پَکوک = پتک– نرده

پگ = زن نارپستان

پَل = ستون، تیرک، پالار، پَلبار، پلباره، پلور

پَلاخور = پیچ امین الدوله

پلاژ : دریابار،شناگاه، فُرش

پلاستیک : دیس پذیر، تَپَنگه (تَپَنگ = قالب) ، موم سان

پلاسما : خونآبه

پلاک : پَلمَک

پَلَکیدن = زیستن نه بدان سان که باید نه چنانکه خواسته است–افتان وخیزان یا با سستی رفتن چنانکه بیمار یا کودکی آهسته وآرام رفتن

پَلم = خاک

پُلُمپ : مهروموم

پلورالیسم (سیاست) : چندانديشی

پُلوس = فریفتن به چاپلوسی

پیرَند = کهن، پیر

پیرو = سرو کوهی

پیشپار = پروتون

پیشتاب = اسلحه کمری، تپانچه، پیستوله، پیشتو

پیشمار(پهلوی) = مدعی

پیشَن : لیف خرما

پیشنام = عنوان، کنیهsurname

پیغاله = پیاله، جام، وزنه

پیک ناهید = کبوتر

پیک نیک : توشی، دانگی، دانگانه

پیکندن = پیوستن، در سلک کشیدن

پیل : کَهرُب ساز

پیلوت : آشکوب همکف

پیماره = گردنبند

پیمان = پَدیست

پیوندیابی = ارتباط

پیغاره = بدگویی همراه با ریشخند

پَیکاوی = کشف و جست وجو

پیماد = پیمانه

تابا = زر و زیور، طلا

تاباد، تابال = ساقه وتنه درخت

تابار = لنگه ی بار

تابستانه(نادرست) = تابستانی

تابِستن = مقابله ومقاومت کردن، تاوستن

تابع : پردازه(شمارشدانی=ریاضی)

تابع : پیرو، پایناک، پسوا

تابلو : ورنام–ورنگار، آویزپَیکرَه❋

پنیسیلین : پاد ریش

پوپ = بُشِ مرغان

پوپشمن = خودآهنین اندر جنگ

پوتین : پاژنگ، جمشاک، موزه

پورسانت : اندرسد، اندرسدی، بَرسَد

پورمند، تورک = گیاهی نیکبو

پوست آرایی = تاکسیدرمی

پوشکان = نام آهنگی است– نادانستنیها

پولسنج = صراف

پویدن = باهنگار راه رفتن

پهرست اعلام : نامیاب

پَهرَه = حمایت، محافظت، اندخسش

پهنانه = میمون، کپی

پهنپا = پلاتیپوس

پیاپی، فرگان = مداوم، مسلسل، مکرر

پیازتیرۀ مغز = بصل النخاع

پیاله = کلاجو(ی)

پیایند = تداوم،تسلسل،توالی

پیپر : مقاله، رساله

پیتی درات = ایزد درخشندگی و فروغ

پیجر : پی جو payju

پیچو = زر و زیور سر

پیختن = پیچاندن

پیخستن = دور کردن، راندن

پیخسته، پاخسته = شکسته، زده

پیراشکی : خور پیچ

پیراهیدن = دباغت کردن وآراستن ،گزاستن ،گراشتن

پیرکسpyrex : ناسوز

تاکسی : ترابر

تاکسی درمی : آکنده

تاکید : استوارانِدن،پافشردن، بَسوجیدن

تال = سیم وزر

تالانک = شلیل

تالشان = طیلسان، ردا، شنل؟

تالکی = گشنیز کوهی

تام، کل، مجموع : گِشت، رُت، خبیوه

تامین : فراهمیدن، زینهار دادن

تاندون : زردپی، تنود

تانژانت : گریو بَرسان(تمام)

تانک : زره پوش

تانکو، تبنگو، دبنگ =سبد، زنبیل، کرفه، کفچلیزه (توبره)، بدغنه

تاواتاو = پاوپر،توانایی،کَرکام

تاوانگیری = مصادره

تاولا = سرود، ترانه

تاوندن = گول زدن

تاوه = خشت پخته، آگور

تاهیدن = محاکمه کردن،حق خود ثابت کردن

تایید : نیرودادن، توانانِدن، توانا کردن، هایش، پشتیبانی، راستین گری

تاییدن = مشابه بودن

تب راجعه : بیماری شپش

تب مالت : تب شیر

تب مرداب = مالاریا

تبادل : دادوستد، همگهولی

تبادل نظر : رایزنی

تابو : آن چه اشوییست وبرماسیدن آن روا نیست، اَبرماس

تابوت : گاسونه، گاهوگ

تابوک = بالاخانۀ کوچک، غرفه

تاپسه = مرغزار- دشت سبز و خرم- خرمسار

تاتوره = چدار و ریسمانی که بر دست و پای اسب واستر گذارند- زهربه- هندی دهنوره- جوزماثل، گوزماثل گیاه و درختی

تاثرآور : دلخراش

تاخر : سپسی

تارا = کوکب، ستاره تازا؟

تاراس = زیردست وتابع خود ساختن،رام کردن آدم وجانور

تاربام = پگاه

تارلا = نگاره- سرود و نغمه-جوان - زیور و زیب

تاره = خانۀ چوبین

تاریخ : کارنامه گذشتگان، کهن نگاری، گّزاره، مّرداش، میژو

تازنگ = پیلپایه- باطراوت- اخیر، اخیرا

تاژ = پارچۀ نازک، سرپوشک غشنگ

تاسانیدن = خپه کردن

تاسیدن = اندوهناک شدن پیسویافتن به خوردنی وخواهش چیزی، اشتها

تاش : کک و مک

تاشک = چُست

تاشنج = سنگی که با آن چیزی را تراشند و سایند

تاغر = درخت سدر

تافَشَک = موریانه

تپل، چاق : گُندُلَه

تپین = آشکار، راستی

تُتُم (ترکی؟): سُماک، تتری

تتمه : بازمانده

تتمیم : درآورد

تَجا = تند وتیز

تجاوز کردن (از حدّ و اندازهٔ خود) : گاف

تجاهل : نادان نمایی

تجدد : رنسانس، نواندیشی

تجزیه : برخش، جدایش، پارش

تجسم : تنایش، تن دادن

تجویز : رواداشت، اندَرزنیدن

تجهیز : پسیچ

تجهیزات : ساز وبرگ، پسیچ افزاران *

تحاشی : کیبش

تحت الحمایه : اندرپناه

تحت الشعاع : اندرسایه، اندرپرتو

تحت الشعاع قراردادن : برتر بودن

تحجر : واپسگرایی

تحدید : مرزبندی–تیزنگری

تحریف : 1– وارونه–سازی، کژدیسی، کژاندن 2– اُریباندن 3– واتگرداندن

تحریک کردن : گَوازیدن

تحریم : نابایایی

تحسین کردن : بَه نیک داشتن

تحصن : پناهجویی

تحلیل : موشکافی، رواکرد–واژه جویی–گوارش–واگشایی

تبانی : نهان پیمانی، ساخت و پاخت

تباین : ناجوری

تبتک،تبت = پشم بز

تَبَج = لاله عباسی

تبختر : خودنازی

تبخیر : خَوزمش، ترادمش، تفیدن، دمه شدن، تارمیغی

تبذیر : فراخگساری*، فراخدستی

تبرا : دوریجویی، بیزاری

تَبَرتیش =: دستاویزی که یک سر آن تبر و یک سرش تیشه است

تبرزد = نبات(سپید پانید)–بلور نمک طعام، یکجور از انگور در آتورپاتکان دانه هایش سپید است.

تبّرک، شگون : فرخندگی، همایونی

تبرید : خُنُکیدن

تبرئه : بیگناهی، گناه زدایی

تبزیج : بزک

تَبست = سست، ازکار افتاده، زشت

تبسم کردن : کُماریدن، بوژوریدن

تبش = تابش، گرمی، اضطراب

تبصره : بند ، بخش، آویژه، بینک

تبعه : پیَروَان–شهروند

تبعید : ویرک(پهلوی)، میهن هشتن

تبعیض جنسی : گُن پرستی

تبکس = بسیار و انبوه، به هم پیچیده

تبلت : دَبلَت

تبلیغ : آوید

تبوراک = تبل کوچک

تپاسبد = مرتاض

ترادیسی = تغییر (چیزی را از شکلی به شکلی دیگر اندراوردن)

ترارفتن، ترامیویدن = مهاجرت کردن ❋

ترازیدن = نیکو کردن، آراستن

تراژدی : سوکنامه، سوکچامه، رنجنامه(مرثیه)

تراستدن = تحویل گرفتن ❋

تراسنجه = قطر

ترافرازنده = استعلایی

ترافیک = رو و آی

تراکاستن = چکیدن و تقطیر شدن- عرق کردن

تراکاشتن = نشاء کردن transplant

تراکتور : گردونه خودرو - کشتاما،خیش کار

تراکه = ماده منفجره

تراگرد، تراگردشی = مورب

ترانگرش، ترانگریستن = نگریستن با ابزار یا دستگاه، رصد کردن❋

ترانمایش، ترانمایاندن = نمایاندن با دستگاه، پخش برنامه، فیلم، ...❋

ترانوازش، ترانوازاندن = نوازاندن با دستگاه، پخش موزیک❋

ترانویسش، ترانوشتن = نویساندن/نوشتن با دستگاه، ماشیننویسی و تایپ کردن❋

تربانتین : جوهر سقز

تُربُد، ترِبد = دارویی که ریغ آورد (سنوت هندی)

تربیزه = تربچه

تربیع : چهار کردن، نیمپُری

تَرتیب : رزِگمان

ترجمه : پچوه، وستی، تراگردانی

تحمیل : بارکردن، سربارکردن، پیغام دادن

تحویل دادن : ترادادن ❋

تحویل سال : سال گشت

تخ = تژ، شاخه نورُسته، برگ

تخشک = خوبرو، غشنگ

تخشیدن = بالا و در صدر نشستن

تخطی، تخلف : سرپیچی، سیپُز

تخطئه : ریشخند-نادرست خواندن-بازگویی لغزشها

تخلَخ : ضعیف، لاغر، بیگوشت

تخلّص : رهایی یافتن، رستن، نامسار

تخله = عصا، نعلین(؟)

تخماق : میخکوب

تخمین : برسنجیدن ❋

تخیلات : پندار ورزی

تَد = تار،فرت، تان، مقابل پود

تداعی : یادآوری - دریافت — همخوانی، یادایاد

تداعی معانی : پی بردن مانیک-از مانیکی به دیگر مانیک

تدبیر : چاره، جلّکاره، کاردیدن

تدوین : فراهم آوری

تدهین : روغن مالی-چرب کردن

التذاذ : خوشی، خوشگذرانی

تذلیل = پی آورد

تَرا = دیوار بلند

تراپایگیر = ترانزیستور

تراپیداگ = شفاف

ترادادن = تحویل دادن ❋

ترادمیدن = تعرق کردن transpire

ترموس : دمابند

ترموستات : دماپا، دماایستان

ترمومتر : گرما سنج

تَرمَه = بهمن، برففروافتی*

ترمه = پارچه ای غشنگ و پرنگار

تَرمیدن = تیر انداختن

تُرنا = دستمال یا لنگی که اندر چند لا به هم تابند تا به نگارهٔ تازانه اندر آید(شود) و از آن برای لُسانش(کتک زدن) بهره برند

ترناوه = آبراههٔ بزرگی از خشت وسفال

ترنبه = انتهای دسته کارد وشمشیر

تُرُنجیدن = سخت در کشیده وکوفته شدن، چین به هم رسانیدن، چین وشکن شدن، درست شدن،تشنج

ترند = پرندهٔ کوچک

ترندر = پرندهٔ غشنگ

ترنگانیدن = چله کمان جهانیدن، آوای ترمانیدن، شمشیر زدن

ترو = زورق کوچک ؟

تروال = برگ گیاه

تروریست : هراس افکن

ترومپت : فرنای

تَروُه، ترووه = جفت

تروهیدن = آمیختن با مردم

تریاک = پادزهر (مِهانول،افیون،نارکوک، مِرکاس)

تُریدن = رمیدن، مرادف توریدن

تریکو : کَشباف

ترِیج = لبهٔ پایین جامه و کپاه(قبا)

تِز = جوانه

ترجیح دادن = برترشماری

تَرَختیده = ترغده، شق، راست وکشیده

تردد : پریشاندلی – رووآیrawoaay

تردمیل treadmill : دَوالدَو، دوپایا

تردوپ = جای خوش آب و هوا، غشنگجای

ترده = موریانه، چوب خوار، ریوَنجو، رومیژ، زمین سنب، درخت سنب

تَررَ = سبزی

ترریدن = موی بر تن راست شدن و لرزه افتادن بر تن

ترزده = تژده، اجرت، مزد

تُرس = محکم، سخت

تُرُس = زمین سفت وسخت

ترشح آب : سسکه Seska

تُرشک = پرنده ای سبزرنگ و غشنگ، نام گیاهی

ترصیع : همسانی

تُرُغ = کهر، اسب سرخرنگ

تَرغاترغ = مرغی است کوچک با خالهای سرخ و سبز و سپید و سیاه و او را به فال بد گیرند

ترفنج = راه باریک و دشخوار

ترقوه : آخُرک

ترقی دادن : برکشاندن

ترکیب = هم نهش(نهادن)

ترکیب کردن : هَمهَشتن

ترکیدن = ترک برداشتن ❊

تَرکَز = یک پاره زمین شخمیده یا کاشته

ترم (دانشگاه) : نیم‌سالَه

ترمانیدن = تیر افکندن وکنانیدن

ترمز : برمان

تشعشع : بریه، پَرتَوافشانی
تشک = نِهال، بستر، برخوابه
تَشَن = آفریننده
تشن = جاکشو، دانه سیاه و نرم و لغزنده از دانزه
بزرگتراندرداروهای چشم به کاررود
تصاحب : ازخودکُنی
تصادم : پدکفتن
التصاق : وادوسیدن
تصحیح‌کردن : اَرشاییدن
تصدّق : پیشمرگی، بلاگردان
تصدیق کردن : بَه راست داشتن
تصعید : والایش، فرایازگی
تصغیر : کهینگی
تصویب : نومانی، پِذرفت، رواگش
تضاد : ناهمتایی، ناجوری
تضامن : همبایستی
تطبیق،مقایسه : برابرسنجی، آتایش،همسنجی
تظاهر : خود نمایی، مردم فریبی، خودستایی،
فرانمودی، خودنشان‌دِهی
تعادل : ترازمندی، هم یاری
تعاطی : داد و ستد، به کار پرداختن، فراگیری
تعبیه : آراستن، آمادن
تعرفه : استاندهٔ بها و هزینه
تعریض : گوشه زدن، سخن پوشیده
تعصب : پِیورزی، برنایشتی
تعطیل : فرویش–بیکار کردن–رُستی–فروگذاری
تعفن : بوی گند
تعقید : سخن پیچیده، پوشیده گویی

تَز = صعوه
التزام : پذیرفتن، به گردن گرفتن
تزریق‌کردن : دراشاندن
تزوال = برگ گیاه
تزه = ستون بزرگ اندر سغ، شاه تیر
تژ = کچل
تژدک = آوای پا هنگام راه رفتن
تژغیریدن = چپ چپ نگاه کردن
تَس = تپانچه، سیلی
تَس = سیلی
تسامح : آسانگیری، جوانمردی
تساوی : زیوار
تسبیح : دستگرد
تسبیدن = شکافتن لب
تُستَر = کوره سفالپزی، داش، خمدان، ترشتر
تستر toaster : برشته کن
تسترآون oven : برشتار
تستی : آزمونه ای
تسویه : یکسان کردن،سر بسر کردن
تسهیم(همبهری)،توزیع : پخشیدن
تسیدن = چسیدن چمان
تِشاله = یکجور کرجیِ میانه(متوسط)
تشبث : بِلِک، آگِست، نَشَل، خودچسبانی
تشبیه : مانننده سازی
تشبیه کردن : مانانیدن
تشتک = سر نوشابه و مانندهٔ آن
تشخّص : بزرگ منشی، والایی
تشرف : پابوسی، دیدار

تفوق : برترجویی

تقارب : همگرایی

تقارن : همنزدی، همالی

تقاعد : گوشه نشینی ، بازنشستگی

تقدیر : بخت، بَوِش، برهِنِش

تقدیرنامه : سپاسنامه، ارجدانینامه ❋

تقدیس : اشوخوانی، پاکخوانی

تقریبن : نزدوارانه ❋

تقسیط : کاست بندی،کاست گیری

تقلید : فرابازورزی farâbâzvarzi❋

تقویت : نیرودهی

تقیّه : دین پوشی، دین پنهانی

تقیید : پابستگی، بستگی

تکامل : بالندگی، هَرویسپی، اُسپوری، بوندکی

تکرار : بازکرد، بازکن، بازانجام

تکرر : چندبارگی

تکس، تکژ = دانه انگور

تکفیر : بیدیندانی، بیدینخوانی

تَکِل = گوسپند شاخدار– ابله– پسر ساده– یکجور دوزش

تکلف : برخودبستن–رنج پذیری–خودنمایی–بایایی

تکلیف : بایا

تکمیل : بساورد، فرجاماندن، هَرویسپاندن، بساختن (پهلوی)

تکند = آشیانه پرندگان

تکنسین : فندورز، کارورز

تکنوکرات : فندسالار

تکنوکراتیک : فندسالارانه

تعقید لفظی : پیچش بِرونی

تعلیل : درنگ، سستی، بهانه آوری

تعلیمات : آنچه آموزند، آموزاک

تعمید : دانسته کردن–آیینی شویی

تعمیر : نیسارِش

تعمیم : هَروینش

تعمیم‌دادن : هَروینیدن

تعیّنات : آرایه ها

تغذیه : خورش، خورندگی ، خوارکدَهی، خوارکخوری❋

تغزل : ترانه سرایی، مهرورزی

تغییرپذیر : وردش پذیر

تغییردادن : جُد کردن، گوهراندن، دگراندن

تغییرشکل دادن : ترادیساندن

التفات : وانگری

تفاریق : جدا جدا، پراکنده

تفال : جَتَک، مْرواک

تفاهم : هم اندیشی، همدلی، هموایابی ❋

تفت = سبد چوبی ویژه گل یا میوه

تفتیش عقاید : باورپرسی ❋

تفحّص : یوز، یوش

تفحص کردن : واجستن

تفرج : گشاده دلی، خرمی، لشت، چَمش

تفریط : بربادَدهی، تباهاندن، خمود

تفریق : ماژاندن، واریز کردن، تهی کردن

تفشله = عدسی

تفصیل : لبْگسل

تفنن : هرکارگی، سرگرمی، گونه گونی

تَماجه زدن = دست وپا زدن
تَماخَره = مزاح، مطایبه- هزل
تمارزو = حسرت زده، آرزومند
تماشا : غوشا، لَشتا
تمام عیار : بی آمیغ،سره
تمام وقتfull time : پیوسته کار
تمامیت ارضی : یکپارگی کشوری
تمبر : پَیکه
تُمبیدنtumble = افتادن و خراب شدن
تمدّد : کشیدگی، دراز شدن، درازکشیدن
تمدّد اعصاب : آرام یاب، پی کشیدگی
تمدن : شهرگانی، شهرآیینی
تمر = آب مروايد
تمرکز : یکجایی، کیانش
تمکین : گرانسنگی، جایگزینی، گردن نهادن، هَنگ، یَنگ
تمنّا : یاسه، یوبه
تموج : ترنَند، ورمش
تمهید : هموار کردن-آسان کردن-آماده کردن- شگرد
تُن : سه خروار
تن بند = مفصل، بندگاه
تناسب : جوربودن-برازیدن-همگری،بستگی
تناسخ : برافتادگی، هنگسار(دساتیری)
تناسخ reincarnation, transmigration : بازتنیابی ❋
تناسیدن = خوشحال شدن
تنافور = محکوم ازلحاظ دینی
تناقض گفتن : پادگفتن

تکنوکراسی : فندسالاری
تکنولژی : تشنیک شناسی
تکنولوژیست : فنداور
تکو = موی مرغول- نان روغنی
تکوین : دیسگیری، روند گوالش
تکیه کلام : سخن یار، سخنپایه
تکلک = یک جور پرنده
تلابانیدن = قهقهه کنانیدن
تلاده = بدکار، فاسق، فاحشه، مفسد، مفتن
تلاندن(تفرشی) trample = تکاندن
تلجلج : من من کردن
تلخ شُکوگ = طرخشقون، خرفه تلخ
تلسکوپ : سپهربین
تلفیق : به هم پیوند دادن
تلفیقی : آمیزه ای
تلقی : دیدار-برخورد-برداشت
تلقی شدن : نامبَر شدن
تلقی کردن : نگرانیدن
تلقین : نیوشاندن، فروخوانی، فرازبان دادن
تلکنک (کرمانی) = بشکن
تلمبه : هواکش❋
تَلوَسه = نیام شکوفه خرما
تله = چوبی که با آن اندام شکسته را بندند تا جابجا نشود، آتل
تله پاتی : دورباهمی
تَلی، تُلی = شگاه و ابزاردان حجام وخیاط
تلیسه = گاو ماده جوان
تِم = توانا

توافق : اَنویی،همداستانی

توالت : آبخانه، وژنگاه ❋

توأم با شک و تردید : گمان‌آمیز

توپ : توب، بادلیج، پَگ، بُل

توپال = ریزه های مس و آهن تفته که بر سنه چکش زدن و کوباندن ریزد

توت فرنگی : چیالک، چَلَم

توتک = پرنده ای کوچک مانند مرغابی

توتک = مخزن، گنجینه، انبار

توج = پِرَنگ (فلز برنج)

توجیه کردن، موجه نمایاندن : درست انگاری، روایش، انگیزه نمودن

توده شناسی = فلکلر

تورق، تصفح : گزیده خوانی

تورنگ = خروس بیابانی

تورونه towruna ، تورانه = باد گرم از پهنهٔ کویری به کوه که برای چند ماه وزد

توزیع : وابخشیدن

توژ = پوست نازک اندرون درخت– نام سرداری دَیلَمی

توژن = درخت و پهنبرگ و غشنگ

توس = درختی تناور و بزرگ– چشمهٔ آب– نام سپاهسالار ایران

توسکا = درختی بلند و غشنگ

توسل : آگِستن، دستیازی

توسیم : نشانداری

توشنامَیتی = فرشتهٔ مهر و فروتنی، اندیشهٔ آرام

توشیح : دستینه نهادن

توصیل : لبْپَیوند

تنب = برآمدگی، هرچیز شکم برآمده(تنبان = شلوارتنگ کشتیگیران) ازین ریشه : تنبوشه، تنفسه، تنپسه

تنبو = یکجور از خیمه

تنبوره = دنبه بره

تنبها = وجه الکفاله

تنبی = تالار شکوهمند

تُنبیدن = لرزیدن، جنبیدن، فروریختن ساختمان

تنجیم : اخترگویی

تنخواه = پول نقد، ثروت

تندار = عزیز، گرانقدر، ارجمند

تنزیل : سود ، سود وامی ،بهره وامی

تنسپرده = مکفول عنه

تنظیمregulate : گْناریدن

تنعم : کامرانی، خوشگذرانی

تنفس : هویش، دمش

تنفیذ : استوار کردن، انجام دادن

تنقیح : سخنپَیرایی

تنقیه : شکم روبی ، لاروبی، چاه روبی

تُنگ :کُپ، شیشه آب

تنوار = کُس

تنوره = بخاری متحرک

تنوش = کوهی افسانه ای–جاودان

تنومند = جسمانی

تنبیه : گوشپیچ، گوشمال، کیفر

تواب : بازپذیر

تواتر : بسایه

توارث : همریگی

تَهال = غار و مغاره–سرداب

تهالک : آزمندی،شتابان کوشی، افتادن در چیزی، خرامیدن در رفتار

تهاون : خوارشمردن،سبک شمردن

تهدید کردن : نِهیبانیدن، پَتِستانیدن، بیم‌دادن

تهمت، بهتان : پلمَس، چفته، شاخچه، چُربک

تهوع آور : وامنده

تهوع کردن : وامیدن، اُجْمنو

تهویه : هوارسانی، هوایش، هواپالا*

تیارکنی(خراسانی) :کباب کنی، درست کنی

التیام : پیوند، جوشخوردگی، به هم آمدن، چسبیدن

تیب = مدهوش، سرگشته

تیبا = ناز، ادا، غمزه، فریبایی

تیتال = فریب، چاپلوسی

تیتر، عنوان : سرسخن، سرگفتار

تیرگ = کوه افسانه ای که برگرد آن ماه و خورشید وستارگان چرخند

تیره = یکدسته ازمردم

تیزخواری = آسایش بسیار

تیزر teaser : کناری

تیززیوشنی = زندگی دراز

تیزسرایشی = پشتیبانی بسیار

تیژارس = دارندهٔ بازوهای نیرومند، پهلوان، یل

تیس : بز کوهی

تیفوس، محرقه : گرمه ناخوشی، شِپگَز

تیفوئید، مطبقه : گرمه خشک

تیلا = چرخ رَسَنتابی

تیم : دسته کاپیتان : سردسته گل : هال

توضیح واضحات : این همانگویی

توضیحالمسائل : روشنگرنامه

توطنه کردن : بد اسگالیدن

توف = سروسدا

توفیر : ناجوری، ناهمسانی

توقفگاه : مانشگاه

توکا = باسترک

توکا = پرنده ای از گنجشکان با پرهای سبزرنگ خاکستری

توکل : باریستانی، کارگشودگی، با بَغی، وَستام کردن

تول = نبرد، رزم، پیکار، پرخاش

تولا : مهربانی، دوستی

تولک رفتن : پرریختن مرغ وپرندگان

توله = نای شبان

تولید : برسازی

تولید کردن : زاستن(آنندراج)

تولید،خلق : پدیدارگری، فرآورش

تولیدمثل : ماناسازی، زادآوری

تولیدی : فرآور،زایشی

تومان : دریک

توهم : پریش‌پنداری

توهی = مرغی مانند تیهو

توهین : موست، ویزاستن

تَویدن = بریان و برشته شدن

ته ریش گذاشتن = فِریفتن(غیاث اللغات)

التهاب : تبسش، گدازش

تهاتر : پایاپای

تهادن = راست ایستادن، درست وراست شدن کار

جارچی : آوازه گر

جاسوس، نمام : دم دزد، اپیشه، زبانگیر، نهانکاو

جاش = غله پاک کردن انبار غله پاک کرده

جاشریه : گاوشیر

جاکول بودن = واقف بودن، مشرف مطلع بودن، مسلط بودن

جال = شبکه، دام، تکه

جالب : ربایا، گیرا، دلربا، افد، رباینده

جالب توجه : پرواانگیز *

جاله = تکه هایی از چوب وتخته که به مشک های پرباد بندند و اندر آب افکنند و روی آن نشسته از آب گذرند.کلک، توتین

جامد : دِج

جامع : گردآور، برچینا، هَرداره، فرآراسته

جامعه شناسی : هازه شناسی

جامگی = آنچه به پیشکاران وسربازان دهند، وظیفه، راتبه مستمری، رستاد–فتیله تفک —دردی پیاله

جامه کهن = خلقان

جان بوز = جان پناه

جان دارو = تریاکی که جان نگه داردوزندگی دهد؛ نوش دارو–تریاک،افیون

جانبیدن = بیزاری داشتن مکروه دانستن

جانخانی = جوال بزرگ

جاندانه = جایی ازپیش سر که در کودکی نرم وجهنده باشد، یافوخ

جانمایه = روح، روحیه

جانه = جنگ افزار

جاوانیدن = آواکردن پرندگان، آوا کردن

تیم : گروهاد

تیم = تعهد، غمخوار

تیماریدن =خدمت کردن به بیمار ودیوانه

تیماس = جنگل

تیماس = نیستان، جنگل، بیشه

تیمم : خاکشو، پادیاب

تَیور = پرنده ای همچون فیسا غشنگ و نیکرنگ

تیول : وانهی، واگذاری

تیوما، نَمامه = تبار، خاندان، تیره

تئاتر : نمایشسرا

تیفور(پارسی؟) = گرانکشی کوچک برای بلند کردن گران کاراسته های ساختمانی

ثابت کردن : درواخ کردن، استواراندن

ثانیه : جَشَک، پنگ

ثبات : پَرداس، برجایی، پایدرای

ثَبات : داگر

ثبت احوال : زادنگاری

ثرب : چرب

ثرط : سریش

ثعلب : جَرموج

ثفل : تفاله

ثمره : پسایه

ثیل، کوم

ج/چرستیدن = به هم ساییدن دندان

جابیدن = سست شدن–ترسیدن– ناخشنود بودن–آزاریده شدن

جار = چراغ آبگونه چندشاخه که از سغ آویزند. چهل چراغ، لوستر

جَرَد = زخمدار

جُررَ = گینه نر جانوران در گِشت–باز نر بازسپید

جَرس = سخن گفتن، نغمه سرودن

جرعه : پدفار

جُرک = دشت، بیابان، راغ، لَرد

جرکرد = دشخوار، سخت

جرگه : کُرَند(میدان اسپدوانی)

جِرم : غُند، لِرد، تهنشین، تَنمایه

جرم کردن : بزیدن

جَرَنگیدن = آواز کردن گرز و شمشیر

جروبحث : چرندوچار(مشهد)

جَرور = چاه ژرف

جَره : کهکشان– آسماندره– کاهنگان– راه حاجیان، راه شیری

جریان : رواکی، گردش، شارش، گَردمان

جریان الکتریکی : گردش برغی

جریدن =کشاندن وگشادن

جزاویی = خلاف، تقابل

جزرومد : فروکشش و برکشش ❊

جزو : پاره، بخش، ریزه

جزیدن (دساتیری؟) = دگریدن، گوهریدن

جزیل : فراوان

جزئی : پازتاری

جسم : تن، ابدان، کرپ

جش = مهره ای کبود از آبگینه، رنگ فیروزهٔ نگین

جعبه : جولَه، شگاه، غَیبَه

جعفری : شومخ، گل گلاب

جْفتن = پیوستن، مایل بودن

جایز، مشروع : سزنده

جایگیر = حال

جبری : ناآزادکام

جبه : گوشته

جپک = یکجور پرنده شکاری، غلیواژ

جخان = خرمن

جخیدن = چغیدن، کوشیدن

جد : هدگی، اَلاغی

جدار : پوسته

جداکافتن = دیالیز dialyze

جدایی = غیریت

جُدکاره = تدبیر و رای اندیشه های گوناگون

جدول : پیچاز، نردینه ❊

جدیدالورود : نورسیده، نوآمده

جدی : گَران، خورتاک

جذام : خوره، وید، آککه؟

جُر = زین اسپ

جَر = شکاف

جرّاثقال : باربر، گرانکش، بارم، بیرم(جک)

جراح : کاردپزشک

جراحت : رِش، لاته، موزگ

جرثومه : ریشه، انگل

جرح و تعدیل کردن (modify): واتَرزیدن

جرح وتعدیل : کَست افزود

جرد : جامهٔ کهن

جُردَ = اسپی که پدرش عربی ومادرش ناعربی باشد، اسپ خصی

جَردَ = برهنگی

جمع : رَمَن، گروهه، الفنج

جمع المال : همکیسه، هم انبان

جمع وجور کردن : بازچیدن

جمعیت : هنگه

جمله معترضه : واچک میان گفته یا بِرون گفته

جمماش : شوخ

جن (jaini اوستایی؟): دب ، پتیان

جناب : سرورSir

جناب عالی : سرور گرامی، کدبان Excellency

جنابت : گایناکی

جنات النعیم : بهشتهای باناز

جناس : پارسی است،گِناد

جناس مطرف : گناد یکسویه

جنایت : بزه منشی

جَنج = آواز و بانگ

جَندَر = پوشیدنی، رخت

جندرخانه = صندوق خانه

جنس (معرب) : گُنSex

جنس (نوع) (معرب) : گونهGenus

جنس : جورKind

جنس : دسته

جنس : سرده(ترکی؟)

جَنگولک = ظاهرسازی، وبویژه حساب سازی

جنین : رویان،گیاهک، پُس

جُواز = هاون سنگین وچوبین، مهراس– چوبی که ستوران را با آن زنند؛ گواز، وسه

جَفتن = خم شدن، بد حال شدن

جفته = پرنده ای زردرنگ وفراخچشم و غشنگ

جُفته = موچین

جفن : پلک چشم

جِک⁄گَرنه = بوتیمار، مرغ ماهی خوار، کاروانک، سِنجَرغه، پرنده ای که پرهای غشنگ گردنش زیور کلاه شاهان و بزرگان بوده است

جَکاره، جدکاره = روش ها وراههای گوناگون

جگرتبسی، جگرآماس = هپاتیت hepatitis

جگرتشنه = بسیار مشتاق(برهان)

جُل : پَلاس، کبوک

جلاء: درخشندگی، زنگارزدایی، پرداخت، تابش

جلافت : دّژواخ، سبکسری

جلالجُل = زنگوله ای که برسینهٔ اسب یا شتر آویزند.

جلب کردن : کشیدن، گناهیدن، واکشیدن

جلق : زلغ، چُل

جلک = بد، فرومایه، به کار نه آمدنی

جُلَک = دوک

جلگه : دشت

جُلُنبُر = آنکه جامه ای کرفت وکهنه پوشد، کسی که پارچه جل مانند بتن کند

جلیقه : نیم تنه ، وشینه

جلیل القدر : ارجمند

جَماش = لاغ و لاغگری، فریبندگی، غشنگی– مست و مستی

جِماع : مرزش، جالش، سِکَند

جَمانی = غشنگ ساغر به دست

جمجه : کَدُفت، آهیانه، مَستَرگ(پهلوی)

جیک = یک سوی قاب(بُجول)که با آن بازی کنند.
دربرابر بوک
جیکاد(مازندرانی) = گنجشک
جیناک = جا، پایه، پایگاه–فرمندی
جیواد = پارسا، پرهیزکار، پاک اندیش
چابک = فرزام
چاچ = زه کمان
چاخو = مقنی
چادرچغز = خزه، جلبک
چاری = زبانهٔ گیاه نیکبو و گرانبها
چاش = گندم و جو پاک شده
چاق : گومبل، فربه
چالاکی = مهارت ❋
چالش مستی کردن = جولان دادن، عرض اندام کردن
چالیک = الک و دولک
چامچام = راه یا درهٔ پر پیچ و خم
چانچو =چوبی بلند روی شانه گذارند
چاو = لانگ مرغ، آواز
چاوک = پرنده ای به کوچکی گنجشک
چاویدن = بانگ کردن، نالیدن راز و نیاز مهرورزانه
کردن
چایان = لرزان از سرما
چُببین، جُببین = طبق چوبین، سله
چپاغ = یک جورماهی
چَپَیره = جمع گشتن قومی را گویند، اجتماع مردم
چُتوک = گنجشک
چچله = زمین پرگل ولای که پای اندر آن لغزد، خلاب
چخماق : ژَند، خیاب(سنگ آتشزنه)

جوجه تیغی = خوکَل، چزک ، چِزغ، کَرپی اَرمَجی (
جوجه تیغی در زبان تبری)(ارمنجی، ارمدجی)،
ژوژه(جیژو، جژ) زافه، وارموک
جوخیدن = بانگیدن و روی برگرداندن
جوزیدن = اندوهناک شدن
جَوسَ = کوشک، قصر، پرکوک، اسپرلوس–بالاخانه
جوسن کردن = برانگیختن، براغالیدن
جوسیدن = معین ومقرر کردن
جوش و بوش = کروفر، خدم وحشم
جوشاک = جوش، حباب
جوشاک = اضطراب، هول و ولا
جوقه، جوخه : گروه
جولان : چالش
جولَخ = یکجورپارچه یِ پشمینُ زمخت که از آن
خرجین وجوال سازند و نیز غلندران وتهیدستان از آن
جامه کنند.
جوله = سبزه، چمن
جولیدن = ژولیدن
جولی = صافی، پالاوَن
جوهر : رنگیزه، نیلّم
جهاز اروسی : وردک، وردوک
جهان =گیتی با آدمیان ودیگر زندگان
جهت، علت : چیم، بنار
جیب : انبان، بَریک
جید : خوب، نیکو
جیرجیرک = زلاو، ژلاو، جرواسک
جیفه نیز گوند

چَغر = آژنگ، بیچین وشکن

چَغَریدن = پروا کردن- ترسیدن- برگشتن

چغزیدن = نالیدن و زاریدن- ترسیدن- گله کردن- بانگ غوک

چَغَل = مطهره- آبنوش چرمین

چُغل = جوشن

چَغَل = سفت وسخت چیزی که زیر دندان جویده نگردد مانند گوشت نپخته

چغلی (پارسی؟): سخن چینی، زموده(کردن)، غیبت، سعایت، تضریب

چَغَند = موی گره کردهٔ پشت سر

چفتن = دریافتن، فهمیدن

چقچه، چقچقه = وغ وغ ساهاب

چقر : میخانه

چقیدنdrive in = نیزه نصب کردن، میخ فروبردن- دشمنی کردن- آفندیدن- درمانده شدن

چَک = سخن، چُنگ

چَک = نابود

چکاری = باطل، وادیاب، بی قدر وحقیر،چه کاره

چکاه = بخش بالای سر، پیشانی، چکاد

چکسیدن = خجل شدن، طلبیدن

چکوک = سرخاب(پرنده)- نام آهنگ

چکین(ترکی) : زرکشدوزی

چُکود = ابزاری که با آن سنگ آسیاب را تیز کنند

چکوک = گونه ای گیاه کاسنی

چگانی = گونه ای خربزهٔ ناتلخ و گوارا

چلاس (سنابادی) = حریص

چَلاس = شَکَمو

چخورسعد : کفکاز رپیتوایی

چدار = چیزی که از پشم و ریسمان بافند و دست و پای اسب واستر را با آن یندند، اشکیل، شکیل، شکال

چراگاه = چرشگاه(جای چریدن) ❋[چراگاه = آغل، طویله]، لوکام، واستر

چَرام، چرامین = مرغزار، علفزار

چرخشت = دستگاه آبمیوه گیری

چَرد = آستان در خانه رنگی مایل به سرخ ویژه خر واسپ، عربده

چررَست = آوای کلک هنگام نوشتن

چَرَس = بند، زبان- شکنجه

چِرکرَوی = پیوره pyorrhea

چرمکار = دباغ

چرمه = اسب سپید

چُرنه (سنابادی) = لوله (آفتابه، کتری، ...)

چرویدن = چاره جستن، یاری خواستن

چِره = قیچی پشم چینی

چریک : پارتیسان

چُست = سریع

چَسته = نغمه، آهنگ

چَسنگ = کچل- داغ پیشانی بر سَنَهِ مهر یا دیگری

چشک = زیاد

چشمجه = از روی ظاهرسازی و ریاکاری

چشملان = سیاهدانه (برای درمان چشم)

چشملان = مردمک- حدقهٔ چشم

چَغان = نام سازی، نام آهنگی- نغمه، سرود، کوشا

چغانه = ابزار خنیایی، نوازاک

چُغته = یکجور راکت برف برپا بندند

چوبکین = ابزاریست چوبی که فلخمندگان بدان پنبه
را از پنبه دانه جدا کنند
چوبینک = پرندهٔ کوچک نیک آواز
چور = تذرو، سه تاتیرا
چوری (اسپهانی) = جوجهٔ تازه از تخم بیرون آمده
چوری(خراسانی) = النگو، دستبند
چوریدن (سنابادی) = جدا کردن گوشت از استخوان
چوله کردنdistort = کج کردن؟
چونه = گلوله ای از هرگونه ی خاز
چهارپخ = تکه چوب مکعب ، مکعب مستطیل
چهارمهال = مه آل(محال) = شاهین بزرگ
چهرمان = نوع،تیپ
چهرمانی = نوعی، تیپیک، تیپیکال
چَهرَه = چرخ نخریسی
چهره بینی، چهره شناسی = فراست
چهره فام = صورتی*
چیانیدن = ذبح کردن
چیتک = پرنده ای(خراسانی)
چیش = در باب،خصوص
چیلان = درخت عناب– آهن ابزار
چیلر chiller : سردکن
الحاد : بدکیشی
حاد : تند وتیز، بران، خشن، گذرنده
حاذق : زیرک، اریش، اژیر
حاصل : دستیافته
حاضر شدن : تن دردادن
حاضر، وجود : باشنده
حافظه : یادانبار، بَرم، یاده

چُلبُله = شتاب واضطراب– صله – انعام شعر وشاعر
چلپ = چهارپاره ، زنگهای کوچک لای انگشتان
چلسه = خرد، کوچک
چلغوز = فضله مرغ خانگی وکبوتر ومانند آنها
چُلک = انگشت میانی ← کابلیج، کلیک
چلمله = مفت
چله : زه
چلیدن (سنابادی) = رونق داشتن
چَلیدن = روان شدن، رفتن– لایق بودن– گزیدن–
رمیدن
چُم = جانور
چُم = لاف،تفاخر
چمانه = پیالهٔ باده
چمانی = خرامان، ساغر به دست
چمبا = گل یاس
چمباتمه : چُندک، چُنبک
چَمبک = گونه ای گل یاس
چمچه = از چم به مانیک خمیده
چمنی = پرنده ای زیبا(خراسانی)
چمین = شاش و بول و غائط
چنبردف = قید وگرفتاری
چنبیدن = جست وخیز کردن
چندپهلو = کثیرالاضلاع، چندضلعی
چندطبقه (ساختمان) : بلندآشیانَه
چِنگ = خشک و بیجنبش وخمیده
چوبدار = یساول
چوبدستی = وسَ، گواز–عصا
چوبک = گیاهی با گلهای گردهم

حَرَج : تنگی–گناه–بیشه–تخت روان

حرف اضافه : پیشنهشت

حرف بیربط : اَدُرستسخن

حرف عطف : پیونده، پیوندواژه

حرکت وضعی : جنبش بخود

حرمسرا : نهفت، مُشکو(ی)

حریر : کتانی گلدار، پرنیان

حریف : هم نبرد، هماورد، همبدیگ

حریم : بریفته، بست

حزین (آواز) : ژَخ

حساب شده : سنجیده

حساب کردن : برشماریدن

حسابدار : اَفمارش‌دار

حساس : زودکش (دستگاه)

حسب حال : گزارش زیوش، چگونی، چگونگی

حسرت : ویل، نفریغ

حسن التعلیل : بهانگی نیک

حشره : جمنده، خرفستر، خَرَستر، تارپای، بندپای، واتِک، مای، جیونده

حشمت : افرند، شکوه

حشیش : سیاه دانه،کُنُ،کنِ(نام بته ای که حشیش را به عمل می آورد)، شاهدانه، بنگ، منگ، سبزک

حصار قلعه : گلناک/گُلناک

حصبه : گرمه خشک، سرخک؟

حصه، سهم : رَسَد

حصیر، بوریا : نی باف، بلاج، زیغ، دوخ

حضرت : فرگاه، پیشگاه–شخید، شت

حضور : رویارو، نزدباش

حالب : سیاه رگ، میزه نای، شیردوش

حالت : فتن

حامی، طرفدار : اندَخس، فرادار

حب الذات : خودخواهی

حباب : چَکرَه، آبسوار،کوپله، غنچه آب، جوشاک

حباله : بند، دام

حبل الورید : شاهرگ گردن

حبوبات : بُنشَن، دانکو

حُبُورت : دانش داتای عبری

حتمی : بایسته، ناگزیر

حج : هنج

حجاب : پرده داری

حجّام : گَرا

حجامت : کوپه یا باخسه زدن

حجره : وَرواره

حجله : خانه آراسته، پرده

حد = سیخک پشت پای خروس

حداقل : کمترینانه ❋

حدت نظر : تندی وتیزی نگاه

حدث : نوجوان، تازه کار، نوخاسته

حدقه : چشمخانه، چشمدان

حدنصاب، رکورد : بهاد

حراج : ارزان فروشی، بیش فروشی، لیلام

حرام : ناروا، ناشایست

حرامزاده : ناپاک زاده، خشوک، خشنک، فغاک، سند(پسرخوانده)، سنداره –بسیارزیرک، غول، داغول، مول

حربه : دَشنه، کارد–سر نِزَه

حمیّت : مردانگی، جوانمردی

حمیرا : سرخ فام

حناء : برناک، برنا، سرخینه ، خینه

حنایشت کردن =؟ اندیشیدن

حنجره : نایسَر، خشکنای

حنظل : تلخک

حوا : مشیانه

حواریون : جامه شویان (مانیک (های) بنیادین)

حواصیل : ماهی خور

حوزه : نیسَنگ، پادوس

حوزه علمیه : هیربدستان، دانشگاه دینی❋

حوصله : دِلوَرس (نیشاپوری)

حوض : خانیک، اَوذ، اوز

حوله : رویمال، دستارچه

حومه : گرداگرد شهر، برون شهر- فروار، پروار،

دوزوبر

حیاط : چهار دیواری، دیواربست، میان سرا، شِه،

پیرااندرون❋

حیث : جا،کجا، هرجا-آنجا که

حیثیت : آبرو، ارزش ، شیوه

حیران : سرگشته، ریهاد، هازوپان

حیران‌مانده : هامی

حیله : هَرنوت

حیوان : چَمان

خاب = بی گسارش، بی ارزش

خابخیر = پرنیان رنگارنگ و نگاردار

خابیدن = پایمال کردن، خبانیدن، خکیدن

خاتَم : انگشتری، نَگین

حضوراً : روبرو، نزدباش، رویارو

حطیه : گستره

حفره : گوچال، کاواک،گبر

حق : هُدَه

حقد : کینه

حقّه باز : ترفندگر، جَلَب

حقیر : هاژ

حقیقت : راستینه

حکم : ویچار، فرمان، فرمایش، رای -داتوری

حکما : بی گفتگو، باید

حکومت : سررشته داری

حل کردن : وشیدن، واگشودن

حلاجی کردن : فلخمیدن، غاژیدن، شیدن

حلب : پیت

حلزون : راب (گونه ای است)، سپیدمهره، لیسک

حلق : زپر، زهفر

حلقوم : نای، خرخره، ششنای

حلقه در : زُرفین

حلوا : کاچی، فروشه، افراشک، ویلانج، میده

حلول : اندرهم آمیزی

حلیم : گندم‌با

حماسه : دلیرینامه، دلیریچامه

حماقت : سبک مغزی

حمّال : گران‌پشت

حمّام : گرمابان

حمایل : شمشیرآویز، شمشیربند ❋

حمل ونقل : ترابری

حمله، یورش : هله، واسرنگ، آفند

خانم : بانوLady
خانم : بانوک {زن شوهردار یا بی شوهر}Ms
خانم : دوشیزه، بانوچهMiss
خانم : کدبانوMs
خانم بزرگ منش : جواندخت Gentlewoman
خانم نجیب : گوهردختGentlewoman
خاو = پرز
خاویار (پارسی؟): تخم ماهی، تاسماهی
خایسک = چکش
خباثت : هَرنوت
خبث : هَرنوت
خبر : پساینـد(دستورزبان)
خبزملخ = ملخ بی پر،کیک، کک، دیفَژ، قمل، کنه، دیوچه، ژیفیره
خبط : کژی، نادرستی
ختار = پاک کردن باغ وکشتزار از خار وخلاشَ وگیاهان خودرو
ختنبر = تهیدستی که لاف توانگـری زنـد.
ختنه : گردابرش
خجالیدن = در آغوش گرفتن،محاصره کردن
خُجاو = آواز وآوای هر چیز
خجیدن = فراهم آمدن، الفختن، الفنجاندن
خد : چهره
خدنگ = دشمن مار
خدوک = قهر(غُژم، غرواش)، اندوه
خَدیش = بزرگ، شاه
خذلان : ویران، ناآباد، ویرانه
خرابات : خورآباد، نیایشگاه، مهرابه

خاتون = شاهبانو
خادَ = هرچوب راست ودراز
خارپشت = جانوری بزرگ‌تر است که بر پشتش خارهایی بلند دارد و باور بر آن است که می‌تواند برای دفاع از خویش آنها را به سوی دشمن پرتاب کند«خارانداز»، چوله، کاسچو، کتشی، تسی، سکاچه، ریکاشه(چکاسه، تکاشه، رکاشه، ریکاسه، ژکاسه)، خارانو ، زنکوت، شغون، شاهور، سغرمه، سکرمه
خارج از توان و قدرت : ناتاوَست
خارج شدن : فابیرون شدن
خارق العاده : ابرشگفت
خارگیا = گیاهی است خاردار، عوسج، سپیدخار
خارو = ابزاری سیخ مانند که با آن نان را از تنور گیرند و بیرون آورند
خازغان : لهید، لوید، دیگ، پاتیل، تیان
خازن : انباره
خاش = عاشق شوریده
خاصیت : گَتش
خاطرجمع : آسوده دل
خاطرنشان کردن : گوشرس کردن، یادرَس شدن
خاطف : گرگ، خیره گر، درخشان
خال = فند، توته
خالدار = فندین ، پَرش، پارش
خاله : مادرتای، مام تای، دایزه
خالی : ونگ
خالی الذهن : تهی یاد
خام‌طبع : گاوریش
خامل : گمنام، بینشان

خسانیدن = ریش کردن به دندان

خسپیدن = لگد زدن، آتش نشاندن

خسرانگری = دامادی

خُسوج = شاخه وبرگهای بریده وهرس شده درخت،

خشوده، خسوده

خسودن = تعریف کردن،کران نمودن

خَسودن = زخمی کردن

خسوف : ماهتُمیگ،مهتار، تْفسه

خشاب = فانوس دریایی

خشاک = آنچه بریده وجدا شود از چیزی، بریده ،ریز-

گوشت پاره ای که به پرندگان شکاری دهند، مسته،

چِشته

خشباوه کردن = پَیراستن درخت از خار و شاخه های

افزون، خشاوه کردن

خِشته = تهیدست

خشکانج = نحیف، لاغر- معشوق

خَشِن = ناهموار، ناهنجار، ناتراشیده، پرغونه،

کدر(مانیک بنیادین)

خُشندگاه = کشاله ران

خشنسار = پرنده ای سرسپید و تاریکگون تن

خشو = زشت و نادرست و خطا

خشیشا =؟ مرغابی بزرگ

خشین، خشن = کبودرنگ، تاریک رنگ، سیاه رنگ

خشیون = شهریار، شاه بزرگ

خشیه = شهریاری

خصلت : کواسه

خصوصیت : چهرمان ❋

خصوصیت : ویژگی-آشنایی،دوستی-چگونگی

خرازی : مهره فروشی

خرّاط : چوب تراش، خراشگر

خرافشکی = بدحال شدن

خربت = غاز

خرجو(فرغانه ای) = جوی سبز

خرخشَه، غرغشه = نزاع، مجادله، واکوشش، اَرغِش،

نواسش(نواستن، ارغیدن)

خردل = اسپندان

خرسته، خرشته = تفاخر و نازش

خُرسیدن = پوسیدن، گندیدن

خرش = شیری پرچربی ومایه دار که اندر روزهای

نخست پس از زایمان از پستان تازه زا بیرون تراود،

آغوز، ماک، فله، فرش، فرشه، هرشه، خرشه

خرش وفروشش = معامله

خرطوم : شنگرکšangrak

خرفه : یکجور رستنی، پَرپَهن، فَرفَه، فرففیز

خرقه : شَولا

خرکول = مردم فرودست و بی سروپا و دون

خرکسود = یک جور پرنده

خرم، خجسته = خُجیر

خرماسفال = نوی

خُرمه = همسر مزدک که به گسترش آیین او پرداخت

خرنوب : چخ ژاژک

خروسک = شیر آب

خرویلَه = بانگ وفریاد بلند،آوای گریَ یِ بلند

خَزَف : سفال، آوند سفالی، کوزه گلی

خزوک = سَرگین گردان(جُعَل)- خَبَزدو

خزینه : گزینه، پالاب، گرمابه، گنجه

خلیه = انبان، جوبال کوچک

خُمار : باده زده، ناوان

خمین = همایون

خنبانیدن = تقلید کردن جنبشها وسکنه بگونه ریشخند، والوچانیدن

خُنبیدن = وشتن، هبک زدن

خنپور = پل صراط- کشاورز- روز رستاخیز

خنثی : کُماسه، نَتار،خنزک

خِنجیر = بوی تیزی که از سوختن استخوان، چرم، پشم وپنبَ یِ چرب، چراغ اَنَفروخته (خاموش) و مانندهٔ آن برآید-هرچیز تند وتیز

خندریس، کندرش = نوشاک کهن

خنزیر : خوک نر، گراز، بَغرا، کاس، ساد

خنک = زاری، ضجه، ناله

خَنگ = هاون- آواز بلند

خنگسار = شوره که از آن باروت سازند

خنوند = خاوند، صاحب، مالک

خُنیدن = پیچیدن آواز اندر کوه-نام آور شدن

خنِیدن = مکیدن

خواجه = مالدار، دولتمند-رئیس طایفه-کاکل مرغ- آقا، رَد- کدخدا

خواجیدن = آب دادن، خیره نگاه کردن

خواچه = زانده روی سر(خروس)، تاگ (خروس)

خوارزم = سرزمین آسایش و آرامش-انبوهی، فراوانی-آباد

خوازه = طاق نصرت

خواستگدار = ارث، میراث

خوال = طعام

خط کش : پَگمال

خط مشی : راه votes

خطاطی : نویسشنگاری

خطور : به یاد آمدن

خُف : سم شتر،سَپَل، بلج

خفاش : شبکور، خرپیواز، شَواگ، شرزقه، شب بازه

خفچَه = شوشَه یِ زر و سیم،زر ونُغرَه یِ گداخته که اندر ناوچَه یِ آهنین ریخته باشند.

خَفیدن = دم زدن- سرفیدن- تپیدن- اشنوسیدن

خُفیدن = سرفیدن

خلاصه : ژاو، پالیده

خلخال : پاهنگ، پاهنگه، پاآورنجن

خلسه : بیخودی، بیخویشتنی، ربودگی

خِلعت : پیشکش، پیشیاره، دادشاد

خلق {معرب} : خو، خیمHumor

خلک کردن = عارض شدن ناگهانی درد، تیر کشیدن، خله کردن

خِلم = خشم- آب بینی

خُلم، آب بینی = مخاط(لاتینی؟)

خلمیدن = بینی گرفتن

خلنجیدن = با ناخن کندن

خلنگ = دورنگ، ابلک-یکجور فیروزه، خلنج- درختی که ژد آن بیجاده است- خس و خار- به زبان مردم مازندران چوبی که کودکان بران نشینند-کعابه؟- گرفتگی اندامها را گوند

خلوص : بی آمیغی، سادگی

خلیج(پارسی؟) : آبدره، شاخابه، کَناب

خلیق : خوش خوی

خوکا = پرز، ریزه های سپید

خونج = جغد، پَزَشک، ویک، آکو، آگو، کُنگُر

خونچه = تبغچهٔ اروس

خونیرث بامی = با گردونه ها ی خوب (ایران درخشان)

خوهل = ضنغاطه، اندر کرجی جای پای گذاشتن کرجیران

خوَهلxvahl = کج، اریب، خل- چوبی که پشت پاشنه یا اندر پیش کفش نهند

خویسه = منازعه، مناقشه

خویشمند = مالک ❊

خویشمندی = مالکیت ❊

خویشه = ملک ❊

خویشی = ملکیت ❊

خْوییدن xveyidan = عرق کردن، ترانیدن

خَه = واژَه یِ تحسین، زه، زهی! خهی! خوشا! مرحبا، نیکا

خَه، خُه = غذا

خیال، وهم : ترسه

خیانت : دَندش، دغایش، ماری، کژپیمانی

خیاو = نام پیشین مشکین شهر

خیجه، انبله = تمرهندی

خیرو = شببو، گل همیشه بهار، حظمی

خیزران = تباشیر، نی هندی

خیلتاش : همقطار

د/دَزندیس = همانا، گوا

دابا = گل سرخ

داپَرزه = پرستو

خوالگر = طباخ

خواها = خواستن بسیاروهمیشگی چیزی

خواهاک = آنچه خواهند

خواهان = خواستن چیزی در همان زمان

خواهنده =کسیکه یکبار میخواهد

خوچاریدن = نگاه داشتن- آزارنیدن

خوچیدن = چیزی را بد دیدن- سخت بودن- شوخ چشم و سخت چشم بودن

خوداستوار = قائم به ذات، متکی به نفس

خوداشکار = بدیهی

خوداوا و ناخوداوا = مصوت و صامت

خودروکروکی : خودرو روگشاده

خودنگار = خودکار(ماژیک) ❊

خودویژه = مخصوص، منحصربفرد

خورجین : بارجامه

خورش، خورشت = همخوارک ❊

خورشیدن = گرد آوردن

خورمهین = نام باستانی کرمانشان-خورشید بزرگ

خَوَرنگاه = کوشک و کاخ بهرام گور-تالار پذیرایی ومهمانخانه-خورنق

خوریدن = به اروسی دعوت کردن

خوریژ = خاکسترگرم، خریژ، خرش، خل، خرگ

خوزیدن = طلبیدن، دعوت کردن

خوستن = خواستن، پرسیدن

خوسیدن(شوشتری) = خفتن

خوش رک = همسرزروان خدای زمان

خوشه گندم = واس(درگاه)

خوط = بزرگ، مهتر، رییس

داسکالَه = عصای سرکج

داش = کوره آگورپزی

داشاب = دهش،دادن،داشاد،داشن

داشبرد : تبوکه

داشخار = تفاله

داغول = دَغول، عیار، مکار، حرامزاده، آب زیرکاه

دالفک = آتشفشان خاموش رودبار– نام سرداران آمارد–آشیانهٔ شاهین

دامو = بزرگوار، بخشایشگر

داموَز = غولینیست پهن که با ان خاک ومانند آن را بالا و پایین کشانند

دامیدن = بربالارفتن–برابرچیزی شدن– از بیخ کندن–تخم افشاندن

دانسیته : چگالی، انبوهی

دانگانه = مالیات

داوطلب = پستاجو ❊

دای = دیوار گلین

دایاق : چوب دوشاخه برای زیر درخت تا نیفتد، هاچه

دائره، دایره : ایرال، پرهون، گرد، دوردار، چنبر، ابزارخنیا، دف، دورویه، دُریه، داریه

دائم التزاید : روزافزون

دب اصغر : هفت اورنگ کهین، تریشگ

دب اکبر : هفت اورنگ مهین

دباغ : آشگر، چرمگر، پوستپَیرا ، تیماجگر

دبش، عفص : گَس(دارای مزه ای که دهان را در هم کشاند مانند مزه ی مازو وسنجد نابرسیده وخرمالو)

دبوس = تپوز

دبه : انکارپس ازاقرار، وادنگ

داچک = گوشواره

داختن = دانستن

داخول = دام شکارگر

دادباخته = محکوم علیه

دادجو = موکل

دادخواهینامه = عریضه

دادَر(سمرکندی) = دوست،برادر

دادرسی = محاکمه

دادَستان = فتوا، قضاوت

دادشکن = مجرم

دادشکنی کردن = مرتکب خلاف شدن

دادشناس = حقوقدان

دادگاه استان = محکمه استیناف

دادگاه بخش = محکمه صلح

دادگاه شهرستان = محکمه بدایت

دادمند، دادگستر = منصف، عادل

دادنوشته، دادنامه = عرضحال

داده های اصلی : فرداده ها

دارات = نغمه– دست افشان

دارافزین، تکیه گاه : لِمشگاه ، جَفس گاه، چفسه گاه، پشتوانه

دارالملک : همایون‌گاه

دارخال = شاخهٔ نورسته

دارلعماره = دیوانخانه

دارنگ = خوان رنگین

داس زرین = ماه نو

داستان مینیمالیستی : داستانک

داسر؟ = هدیه

دُرد = آنچهِ که از آبگونگان(مانند روغن ونبید) ته نشین شود،ماتک کدری که در ته غولین آبگونگان ته نشین شود، انتها، آخر

دُردانه : فرمروارید، مروارید یکتا

درزن = سوزن

درسر کسی/چیزی/کاری کردن/گذاشتن = فدا کردن

درسرچیزی رفتن = قربان شدن

دُرُشت = جرئت(یارا)،کوشش(تخشش) (مانیک (های) بنیادین)

درغوش = درویش

درغولیدن = غلتیدن

درکا = رود کوچک

درکوکری = هزینه ی راهنوردی که میان همراهان میبخشد، دانگ

درلک =جامه کوتاه بشن آستین کوتاه پیش باز، صدره، شاماکچه(کُرته)

دَرماش = یک جور گیاه

درمیدن = دمیدن،وزیدن، اَو اَو سگ

درنا : اندوهخورک، کلنگ، آتشین مرغ

درنتیجه : برایَه اینکه

دَرَند = شکل وصورت، شمایل– طرز، روش

درنه = شمشیر آبدار

دَرواخ = دلیر، یل

درود = چوب– تخته– درخت

دروز = سورستان

دروژیدن = فریباندن

درویش = راهب

دریای سپید = دریای مدیترانه

دبه روغن : لورانک، لولانک

دبیلک =گردباد، تندباد، دوله باد

دِپورت : بازگرداندن، بیرون کردن، تارانش

دجال : فریبکار

دُجک =گره، بند، گرفتگی، بستگی

دجملکو زدن = دشنام گفتن

دخالت : میانجیگری–زبانرانی(فضولی)

دخانیات : دودگان، دودآورها

دختپرده = بکارت hymen

دخل وتصرف : دستکاری

دُخنه دان : عودسوز، مجمره

دخیوم = فرشتهٔ نگاهبان زمستان

در اهتزاز بودن : بال‌افشانی کردن (پرچم)

در حق : بر آستایِ

در صورتی که : با آنکه

در محظور : اندر تنگنا

در مقابل : فراروی

دراسرع وقت : با شتاب، درکمترین زمان، هرچه زودتر

درانگ = دریایی که جایگاه فرشتگان است

دراور : کَشَوی

درای = زنگ بزرگ، ناقوس

دراییدن = آواز کردن

درآرُخشیدن، درآژَخشیدن = لرزیدن و در هم کشیده شدن پوست

دربند = کوچَه یِ پهن وبزرگ

درپین کردن = دربه، دربی، درپی پینه کردن

درحال توسعه : روبه پیشرفت

دستوم = تذکر که ثبات معنیها اندر نفس انسانی
باشد–تصور–حفظ، یاد
دستینه = فرمان پادشاه، ترقیع حکم
دسر : دندان مز
دسه = رشته–پود–نخ
دسیسه : ترفند نهانی، پنهانکاری
دَش = خودارایی، خودسازی
دش ارج = مبتذل ❋
دُشاب = شیره خرما و انگور
دِشته = پلاسم، پلاسما
دشخت = بدقول
دشخواریاب = صعب الوصول
دشدارو = مواد مخدر ❋
دُشدمی = تنگی نفس dyspnea
دُشکام = ناخواهان، بی میل و رغبت
دُشکیو = ناشکیبا
دَشمیز = ضد–آخشیگان چهارگانه(دساتیری)
دعا : آزبا، هُماست
دَغ، گوده نهشتی = playa
دغلکاری = تقلب
دَفراز = بخش غشنگ شهرستان رودبار، بازمانده های
فراوان دارد
دفرب = دالان، دهلیز
دفزک =گندَه، ستبر، فربه، عظیم الجثه
دفع الوقت کردن : امروز و فردا کردن
دفع‌کردن، بیرون‌انداختن : اشاندن
دفن کردن : نکِندن، آجیدن(جامه بخیه کردن سوزنی)،
گوراندن (تاجیکی)

دزد = بدجنس (مانیک (های) بنیادین)
دزک = دستارچَه، دستمال، روپاک
دُژ، دوژه = روغن، جلا
دژاگاه = منحرف
دُژالود = خشمگین
دژگند = متعفن
دُژَند = تند و تیز
دُژنَه = نیش
دسپوتیسمDespotisme :خدایگانی، خدایگان
سالاری
دست = مسند[ور =صاحب دستور =صاحب منصب،
وزیر]
دست بر قضا : ناگهان،ناگاه
دست به عصا : با چشم باز، با هشیاری
دست نخست = نورس، نوبر
دستاس = آسی کوچک که دوسنگ برروی هم دارد
ودارای دسته ای چوبی
دستان = نغمه، آهنگ
دستایه =حاصل، نتیجه
دستبانچه = النگو، دستبند
دستبند = سِوار
دستدان = پستو
دستره = داس کوچک، دست اره، اره کوچک
دستگرد، دستگره = معبد نصاری
دستلاف = فروش نخستی که فِروشندگان کنند،
دش(نیشاپوری)
دستور = مامور، وکیل
دستوزه = نامزد، نشان شده

دلام = بیماریی که اندر سَنَه (اثر) آن دانه های سرخ و ریزی روی تن بیمار پدیدار شود ، سرخجه، مخملک، دلم، ژمژمه، سپروه

دلام = بیماریی که اندر سنه آن دانه هایی سرخ و ریز روی تن بیمار پدیدار شود

دِلام = ژوپین، نیزه

دلر : دَیلَم، پِشلَنگ، کمانه؟

دلفین : دَخس، خوک دریایی

دلگرمی = اُستام، ساز وبرگ اسب، اعتماد

دلنشان = مطبوع، مرغوب، مقبول، موثر

دلو : هیچه، هیزه، دهوِه، اَبیر

دلیجان : پالکی

دلیل : رهنمون، رایَن

دلیوَر = دلیر

دمامه = بوندگی (موجود) پندارین که به نگارۀ زنی زشت وجادوگر تن داده (مجسم) شود

دمپینگdumping : بازارشکنی

دَمَغ : سرخوره، بور

دمق : دمغ، دمک

دمل : پیله، آبسه ،آماسه،کورَک

دَموز = آواز نرم وآهسته، (پیانو)

دموزن = کوره ودم آهنگری

دموکراتیک : مردم سالاری

دندان قروچه : دندان کروچه، دندانشکافه

دندانمال، دندانفریز = خمیر دندان dentifrice

دندانیدن = خاییدن

دندست = آواز وسخنی که از روی خشم باشد، آوای ژکیدن، لُندیدن

دقت : پَرسونگی

دقت : رَزینگی

دقیقا : هوشدارانه، مُکانه، تَرَنگانه

دقیقه : مایوک

دک = بی علف وسبزه،درختی که برگهای آن

دک = راس

دَک = گدایی

دکان : دوکان، کرپه

دکترین : اَفراه، افرا– افراهی

دکلَمه : بِه خوانی، خوب خوانی

دکمه، تکمه، دگمه : بندینه، بندنه، گوک، اخگوژنه، گوکجه، هررا ؟

دکوراتور : آرایه گر، ...آرا

دکوراتیو : آرایشی

دکوراسیون : ... آرایی

دگردیسی = تغییر بنیادی (شکلی را یکسره به شکلی دیگر اندراوردن)

دگرکنشزایی، آزیر = آلرژی allergy

دگماتیسم : جزمیت–فلسفه مبتنی بر یقین وآن کودۀ اندیشه های کسانیست که باورمند به حل پرسمان فرازمینی با روش دانشیک هستند

دل به دست آوردن = نالش

دلّاک : گَرا

دلال : سمسار،کهبَد، داسار، داستار

دلالت : راهِنمایی – برهانآوری –نشانگری، مانیکرسانی، زبانزد تَرکی

دلاله : داسار،میانجی، جافکش(جاف =روسپی)، جاکش

دها = زیرکی،هوشمندی، اژیری، اریشی

دهار = غار، دره، شکاف کوه –فضل، دانش

دهاز = بانگ، خروش، نعره– دانش، خرد

دهانیدن = عطا کنانیدن

دهشیار = نیکشانس

دیاگرام : نمودار

دیالکتیک : دوچیمگویک

دیبا = دیوبافته

دیرباز = طویل المدت long term

دیز = یکجور دیگ

دیسک = نان وتبگی که اندر آن نان وخوراک خورند، سینی

دیشلمه : گازنگیر، پانیدپهلو

دیفتری، خناق : خُناک، تسبابیدن، زهرباد، بادزهره

دیلمک = رتیلا

دیم = چهره

دیمه = باران آرام و پیوسته، شبنم، روشنی، فروغ

دیمه = معبد– کلیسا

دیمی : باران خور،بَش

دینامیت : شکافنده

دیوان = مجمع، پهرست

دیوپای = عنکبوت

دیوث : نامرد، بیرشک، زن بمزد، دنگل، غراچه، زن بر، کلتبان، غرزن، کشخان–گردنگ، گردنگل–پژوند

دیوچه = زالو

دیومار = اژدها

دیهول، داهول = تاگ گوهرنشانده

دینه = دیروزی

دندیدن = منگیدن، زیرلب آهسته با خود سخن گفتن

دنگال = بزرگ و وسیع، فراخ

دنگاله = آبی که در زمستان در بالای ناودان یا جای دیگر یخ بسته آویزان گردد؛ گلفهشنگ، استالاکتیت، گلفخشنگ، دنگداله(چکیده)

دَنه = شادی– زمزمهٔ شور و خروش– سرخوشی آوازخوانی زنان نیکسدا

دنی الطبع : فرومایه، ناجوانمرد، هرزه پرست

دَنیدن = خرامیدن،به نشاط رفتن–از خشم وقهر جوشیدن– زمزمه کردن– غان

دنیر : دینار(ده تایی)

دوات : خوالستان، آمَه

دوارستن dvaarastan =هجوم بردن

دوبله : دگرزبانی– دوپشته، پهلوبه پهلو

دوپینگ : زورافزایی

دودله = دو چوب الک ودولک، لات

دوزخمی = ذوالقرعتین(نبض)

دوزه = گوشه

دوشیزه–خدا = بغدخت

دوقلو : جُنابَه، هم آیند، همشکم

دوگانگی = اختلاف

دَوَل = مماطله، تاخیردر انجام کاری

دومان (کردی) = توفان(کردی) ، ابر، مه

دومانا (آذری) = توفان

دومر = یکسد

دونی = غفلت و بی اعتنایی– کشتی دراز وتیزرو، دونیج

ده وَی = ده برابر

راستبودی = حقانیت

راستپهلو = متساوی الساقین

راستگونه = به حق

راش،راژ = توده وانبار غله پاک شده

راک = کاسهٔ چوبی

رامک = تودلرونده، فریبا، پرکشش، غشنگ

راموز = ناوخدا (عربی؟)

رانا = فرشتهٔ بخشایش و بزرگواری

رانت، خاصه خرجی : ویژه خواری، نهانسود

راود = زمین پست وبلند وپر آب وچرامین،سبزَه زار

راوک = بادهٔ نیکگوار

راونده = عوعو کننده

راویز = خارشتر(گیاه)

راه حل : گره گشایی، گره زدایی

راه شوسه : برنشینراه

راه فرعی : راه روستایی، شاخه راه

راهب : روهبان، هَرتاسب، دینکار، جهانرها، ترسای پارسا

راهگاه = راهرو *

رایکا = خوشسیما، دوست داشتنی

رای = بوشا(آنندراج)، چاشتک

رُبّ : شیره ،جَبّه

رب النوع : داراگونه، پروردگارگونه، ویژه بغ

ربا : تنزیل پول، اندوخِش، کلندر

رباط : بندینه

رباعی : چارانه

ربیبه = دختراندر(دخترشوهراز زن پیشین)، دایه، پرستار

دینیار = روحانی

ذات الجَنب : برسام، التهاب سینه، برسامه pleurisy

ذات الریه : شْشمار

ذرت(پارسی؟) : بلال، بابا گندم، زرت

ذره ای : خردیزی

ذِق زدن : بهانه گرفتن، زِغ زدن

ذکر : اَیات

ذمه : تاوان، پیمام، برگردن

ذوزنقه : زنخدار(زنقه : زنخ)

ذهن : مِنت

ذهنی : درون خودی

رابطه : همبستگی

راحه الحلقوم : نرمینه

راخ = اندوه

راخ = اندوه بسیار

رادار : ردیاب، رَسباب

رادک = ناب، بی آلایش و غشنگ- گیرا فریبا

راده : نشانهٔ حسابداران

رادیاتور : تابشگر، سر بِرّغ

رادیکال : ریشگی

رادیوتراپی : پرتودرمانی

رادیوم = پرتوین

رازان = درختی سخت که از چوب آن نیزه سازند

راست ایستادن = درست ومرتب شدن

راست آمدن = موافق آمدن

راست به راست = تحت الفظ

راست رایاندن = تدبیر امور کردن

راستا = عمود

رستاک رشتاک = شاخهٔ نو

رستم صولت : پهلوان پنبه، ترسوی دلیرنما

رستوران : خوردی پزی

رُستی = روزی– بهره، نصیب

رُستی = فراغت

رَسشگاه = مقصد ❋

رسم : یَنگ

رسم وتوصیف کردن : پنگاشتن(آنندراج)

رَسَن : ریسمان، پال، بند، ریجه

رسوب : ته نشست، دُرد، لِرد

رسول : وچرگر، وجوگر، پاخ

رَش = بازو–یکجور جامه ابریشمین گرانبها– پشتَه تپَه،زمین پشتَه پشتَه –یکجور خرمای سیاه

رشت = پلید، گنده

رُشتن =ر زیدن

رشتهٔ حقوق : رشتهٔ دادوری

رَشکا = دلاور، چیره، پیروز

رشنو = فرشتهٔ دادگری

رَشی = روستایی اندر رودبار سرشار از ماندمانها و نشانه های ایران باستان است

رصدکردن : هودلیدن، نِپاهیدن، ترانگریستن❋

رطب و یابس : یاوه، گزاف

رطل : پیاله

رعایت : شِکوهش، پاسداری

رعد : بُخنو، کَنور

رعیت : دهوند

رِفال = موی فروهشتهٔ بیچین و شکن

رفاهیت : گردران

رتق و فتق : سر وسامان دادن

رتق و فتق : گیر و گرفت، گشایش و رهایش، بستن و گشادن

رُتوش : پرداخت

رتوشور : پرداخت کار

رتیل : چَرزَنَخت(بیرجندی)، دُلمک

رتیلا : گال

رجزخوانی : گاوتازی

رحم : بون،زهدان، بوگان

رحم کردن : چین از ابرو گذاشتن(برهان)

رحیم : آمرزگار همیشه ای

رُخبام = قرنیز

رخیدن = تند تند دمیدن،تاسه

الَرد = تور کاهکشی

ردالعجز علی الصدر : بُنسری

ردالمطلع : بازآورد آغازینه

ردکردن : هَدمان کردن

رزاب = بادهٔ گوارا

رزمایش = رزم آزمایش، مانور

رزمآرایی = tactic

رزمآمایی = strategy

رزومه : کارنامک

رَژد = حریص

رژیم : هنجار، کارکرد پیوسته(اندر دستگاههای فندی) – سازگان

رساکردن = معرکه کرد،عالی بود

رستات = فرشتهٔ درستی و دادگری و راستی

رَستاد = وظیفه، راتبه، مقرری، ورشاد، جامگی

رماتیسمrheumatism : ماهیچه تَبسی، ریمیدگی

رَمارَم = دسته دسته – گوناگون–مقابل

رماس = کُندُر

رُمبیدن = فروریختن سغ ودیوار

رمز : نهانه ❉

رمزایستن = لغزاندن

رموی = نامرغوب، پست

رمیت کردن = افکندن

رِنب = آب دماغ

رنگ = بز کوهی

رنگنگار = ماژیک ❉

رواکی = بادهٔ بیدُرد، بادهٔ ناب

روال = خودرو ❉ (نه شیوه)

رواندوز = از شهرهای باستانی ایران اندر اراک (عراق)– غشنگ، خوبنما، دلپذیر

روایت : باز گفتن، رویدادگویی، آبکشیدن، آب بردن

روبوت، ربات : رایکار

روبیان = مَیگو

روج اژه = نوره، واجبی

روجاک = هدیه وپولی که هنگام دیدن اروس دهند

روحانی : مینویی؛ دینیار

رودک = گورکن

روزپالا = قوت وروزی

روزنان = مردی که همسخنی ومعاشرت با زنان را دوست دارد و با ایشان بسیار سخن گوید

روژیدن = بیرون آمدن،سرچشمه گرفتن

روشنفکر : دل آگاه، دانشپژوه

روضه : سوگ آوا

رفراکسیون : شکست، بازشکن

رفراندوم : همه پرسی

رفرش : بازاوری

رفع : زدایش، برداشتن، برگرفتن

رفع القصه، قصه برداشتن : گزارش دادن

رفع تکلیف : انجام سرسری، بی پایه کارکردن

رفع مزاحمت : زدایشِ زیان رسانی

رفع مشکل : چاره جویی– چاره گشایی، گره گشایی

رفع ورجوع کردن : سروسامان دادن، آشتی دادن

رفلکسیون : بازتابش، بازتاب

رفوگری : درزگیری، پاره دوزی

رفیع : هول

رقام : چنگکدوز

رقّت : مهربانی، نازکدلی، نرمی

رقّت انگیز : درد آور، سوزآور

رقص : فرخه، وَش، وشت

رقیق : تنک، شل، هاموار، آبناک، نسود، کم مایه

رقیق القلب : نازک دل، نرم دل

رکاب : وهنگ، پاتخته

رکود : ایستا– بازایستایی، درجازدن

رکورد : برگه ی(پرونده)

رکورد : فرانجام، برترین، بهِاد

رکورد شکستن : گوی پیشی ربودن

رگبار = رگ ((سغدی) = تندر)

رَگفراخی = وریداک، واریس varicosis

رل، نقش : زّمود

رَم = گوشت اندرون دهان

رُم = موی زهار

ریواس =جوکر، چکری

ریه، ریوی : شُش، جگرسفید، شُشی

ریهانیدن = ویرانیدن، فرو ریزا ندن

ریتم : کوباهنگ

ریسه = سری، مجموعه

رئوس مطالب : سرنوشتار

رئیس : سرچیک

رئیسجمهور : سرفرمدار، کشورسالار *

زابغر = آن باشد که کسی دهان خود را پر باد کند و دیگری چنان دستی بر آن زند که باد از دهان وی با آوا جهد، زُنبُغُل

زاپاس : ینگه، یخنی

زاج : زاگ، رنگ بلور، زاغ

زاغدل = قسی القلب

زاق، زاک = فرزند

زاگدیس = allelomorph

زاگرس = (پشتکوه)، اَبَرسِن، زَگروتی (شهری مادی)

زالزالک = کج؟، علفشیران، زعرور(کلنگ)

زامسکه = بتونه؟

زامله = طفیلی، دنباله

زاو = شکاف و درز

زاوش = مشتری

زاولانه = بندوقید، جعد

زاویه تماس : گوشه پرماس

زاویه حمله : گوشه تاز

زاهد : دژآکام

زایجه = horâ پهلوی از hora سانسکریت که خود از یونانی است

روفانیدن = پاک کردن دندان، دندان کاو زدن

رولور : ششلول

رَوَن = آزمایش

رون = سبب، علت، جهت

رونیگ = چوبی سرخ که با آن رنگ کنند

روهینا = پولاد وآهن گوهر دار

روی سوخته = سولفور مس

رویا : تیناب، خومنxvamn

رویان = گیاهک

رویگاه = قبله گاه

رویه = وجه *

رهاوه = نیک آهنگ

رهی = بنده

ریاضت : زهِنَجَه

ریب : گمان افکنی، دودلی

ریتمRythme : ضرباهنگ، هنجار

ریحان : اسپرم، وَنجنَک، نازبوی

ریدیدن = نابود شدن، پراکنده شدن

ریسایکلینگRecycling : دورگردی

ریستن = آهسته سخن گفتن

ریغال = قدح، زیغال، کشکول، نفاغ

ریف : برش خربزه

ریکا، رایکا = محبوب، معشوق

ریما (یونانی) : کرگدن(سریانی)

ریماز = جامه ای نازک و کیمیا

ریموت کنترل : دور فرمان

رینگ : آوردگاه، میدان مشت زنی

ریواز = دادگری، درستکاری

زغاک، ژغاک = دسته از شاخه درخت

زغلم = گونه ای پرنده، کیپو

زغنبوت = کوفت، زهرمار

زغنگانیدن = آه کشیدن

زَغنه = خیزش آهو– آواز نغمه

زغه = سدای جغد؟

زَغیدن = فشردن

زغیرک = تخم کتان، زغیر

زفاف : شب زناشویی، سوناری(اروسی)

زُفت = بخیل، ممسک، لئیم، ناخن خشک–ترشروی، خشن

زَفت = درشت، ستبر، فربه، دفزک–هنگفت

زفریدن = کم خوردن

زُفه = سد و بند شکسته

زفیر : فرادم

زقزقیدن = لنگان راه رفتن

زکات : هشتیَک، پاکانه، برگزیده دارایی

زکام : هَنگ، هوزرافه

زگچوب = مداد ❋

زلال : نوشگوار، پالوده، هُمگ(صاف)،سپیده(آلبومین)

زلزله : زمین‌جُمبی/زِمین‌جُنبش/ زمین‌جُمبَه

زلف : گُلاله

زِلَه = به ستوه آوردن

زله = یکجور پرنده

زَلیفَن = ترس–کینه، انتقام

زمان درنگ = بقاء مطلق، دهر

زمانزد = موعدمقرر، زمان معین، ضرب الاجل

زایِسفان = زن زائو، زاچه (← پازاچ)

زبان آوری = فصاحت، بلاغت

زبرسو = علوی

زبره = سطح ❋

زبوزه زدن = ضجه زدن

زجاجیه : آب گینه گون، آبگینه ای، جامینه

زحمت زیاد : گُرم

زُخم : زُهم، دوشَند، بوی گوشت

زخنده = آه وناله کننده

زخور = استخوان آرواره، زفر

زخیدن = زور زدن هنگام ریدن–هن هن کردن، نفس نفس زدن

زراغن، زراغنگ = زمین ریگناک

زراوشان = گلی بسیار غشنگ و بزرگ

زربین = درخت تناور و همیشه

زَرج = کبک

زرِک = زالو

زرمانا = حملان، زر فراساختهٔ کیمیاگران

زرنگ = درختی کوهی بسیار استوار و پرتوان – نوک کوه

زَرنگ = نو، تازه– گلهٔ اسب

زرواس = دهش، بزرگواری، نیکی

زرورق : زرک

زرین چوچه = زرین پستان، زرین سینه، دلربا، غشنگ

زریو = آرام– برجسته، خوددار از آلودگی

زعفران : جادی، جسادی، لرکیماس، نجوان، دلهگان، هُرد

زغار = گل ولای

زوف کردن = سرگشادن زخم وبیرون شدن چرک وخون
از آن و پختن برسیدن زخم
زونکن(آلمانی)Zonneken : پروندان، فایل
زه زدن = از میدان گریختن
زهار = شرمگاه
زهانیدن = گشودن فرمودن– قوت دادن– اندر بازی
نرد– زیرافکندن
زُهرُبوی = چربی اسپند که به آتش پیشکش میکرده
اند
زهزاد = نسل، فرزند
زی = طرف، به عقیده، به نظر
زیا = جانوران
زیاد : وسناد، وشتاد
زیارت : مّسیتارش، مسیتن
زیانیدن = حیات دادن، زنده کردن،زنانیدن
زیب : آرایش، پَرمون
زیپ : غژِ، کیپ بستن
زیچ = خوشطبع، ظریف– لاغ
زیشک = تخم شپش
زیغال = پیالهٔ بزرگ باده
زیف = بی ادبی
زیگ = پرنده ای کوچک و زیبا و خاکستریررنگ با
زیربالهای سرخرنگ– یکی از هفت خانوادهٔ بزرگ
اشکانی
زیگزاگ : کُنگُرَ دار
زیله (zilla, zalla jhillika) = جیرجیرک
زیمور = فاش کردن راز مردم
زینهار = از این هار، مهلت

زمرد = اوزُمبُرد(پهلوی)، مینو
زمزمیدن = بسیارخوردن– آهسته اشنوسیدن
زَمهریر = سردی بسیار سخت، جای بسیار سرد، شجام
زن کاسیر = مردی که زنش روسپی باشد
زنا : جهمرزی
زناکننده : غُتفره، جهمرز
زنبورِ سرخ/ عسل : غَلفَچ ،کبِت، گوژ، پَرمَر، مُنج ،
کُلیز، وَبز، فژیژ
زنجاب، سِنجاب = اشباع شده با آب– تراوش آب از
زخم– زنج(صمغ)
زنجانیده = آزار رسیده ومانده از راه رفتن
زنجبیل = شنکلیل، سندهی، اَدرَک، زنگاپیل
زنجه = زبانه آتش
زنجیدن = نوحه گری کردن
زَنَخ زدن = افسانه سرودن–سخن بیهوده
زندوپازند = چوب ایستنده را بر چوب اوتاننده مالند
برای افروختن آتش
زندیدن = آبستن وباردار شدن
زنگیچه = ابتدای ساعد دست مرفق آرنج
زنمرد = نکاح، ازدواج
زنوییدن = نالیدن وزوزه کشیدن سگ، هریر
زواده = زاد، توشه
زودرو = حثیث الحرکه
زَوریدن = بلند کردن وافراشتن
زِوَرینُم = تکه ای به شونیک پارچه که روی گریبان
جامه دوخته شود، یقه
زوزن = زادگاه به آفرید دلاور پادتازی ایران
زوشیدن = تند وتیز، سخت–زودخشم؟

ژوهیدن = چکیدن آب باران از سغ
ژید = رفاه وناز ونعمت
ژیکلور : سوزاکپاش
ژیکمان = مانند دانه های نرم باران
ژیروسکوپ : چرخش نِما
ژئو فیزیک : زام گتیک،گتیک
سابح : آشناکن
سابوته (دساتیری؟) = پیرزن
سابود = هاله– خرمن ماه– درخت پیچ
ساج (ترکی؟، گیل) = تابه نان پزی
ساچمه : سُربَک، سرب ریزه
ساچی = سپیده
ساحل : کرت، فرواد، کرانه
ساخُن = چاروگ
سادو = جوکی؟
ساده لوح : هالو
سار = پرنده ای با بالهای سیاه
ساردین : ریزه کولی، سَماریس، موتو
سارنج = پرنده ای سیاهرنگ
سارو = پرندۀ سخنپرداز و غشنگ
سارونه = درخت انگور
ساروی، ساروک = بُرگ
ساره = پرنده ای با خالهای سپید اندر پرهای سیاهرنگ
سازو، پیشَن = لیف خرما،نی زیغ–مَرَسی که از لیف خرما بافند وآن بسیار سفت است و پیشتر اندر کشتی بکار رفتی
ساسات : دریچه ی هوا

زیومانه = مسکن❋
ژاغر = جاخدان، جهاله، گُژار
ژاندارم : پاسدار، پاتاژ
ژتونjeton : پولک ، تنوک– بهامهر
ژدوار = ستارۀ پروین
ژَدَه = ابزاری که سنگ را دندانه دار کند، استوار
ژرفدمی = نفس عمیق hyperpnea
ژست : نگاره،کِرِشم
ژغند = بانگ بلند، غرش درنده جانوران
ژفیدن = خیسیدن، ترشدن
ژکاره = لجوج، کینه ور
ژکفر = شکیبا
ژکفری = صبروشکیب
ژکیدن =کوک شدن، ازجا در رفتن
ژلاتین : دیرزندک ،دلمه، سِریشُم، دُردینه
ژُله : لرزانک، یخنی، رویخی
ژم = قابله
ژنراتور : اپوراک
ژنرال : سردار
ژِنگ = دخترمانی– به مانیک شبنم پایان پاییز و آغاز بهار
ژَوا = پرنده ای کوچک با سروگردن سرخرنگ، ژوک
ژوپون : شلیته، دامن کوتاه
ژوری : داتور(قاضی)
ژوری دوزی : روزنه دوزی
ژوژه = آتش زیر خاکستر
ژوله = چکاوک
ژولیک(گیلانی) = زرنگ، چابک

ساینا = فرشته و پرندهٔ پیروزی

سایه نما = تصویر ضدنور، سیلوئت

سب کردن = بد گفتن،لعن کردن

سباحت : شناگری

سِبت : فرزندزاده

سبزک = بنگ، حشیش

سبنده = کفش بی نوک، نیم موزه، چندل

سبوز = آواز آهسته، پای آواز

سبوی اشکنک = کلاغ سبز، کاسه شکنک، کراج، کاسکنه، سبوشکنک، سنقره

سبیانه = یک جور کفش، پیشموزه

سپانو = دانا– باهوش

سپختن = فرو بردن میخ در دیوار

سپرانیدن = فروشتن، اجازه دادن

سپرغ = زبانه آتش

سپرک = شکوفه؟؛ زردچوبه، حصبه

سپنج = اقامتگاه مسافران

سپندان = گیاهی از تیرهٔ چلیپاییها با گلهای کوچک زردرنگ

سپوختن = دورانداختن، به دیرکرد انداختن، بیپروایی کردن، به زور فروبردن و براوردن

سپوری = کامل، بی نقص دربرابر کُلَ، کمین

سپهرم = هر گیاه نیکبو، سبزه، میوه

سپیدجامگان = هواداران مه آفرید(هاشم بن مقنع) با تازیان اندر خراسان جنگید – پیروان شت ایسا، حواریون

سپیدک = سپید ملوس، پگاهان – برفک

ستارچه = اخگر

ساسکان = یک جور پیکان و نیزه

ساسنا = آیین، فرمان

ساطور : فرتیغ

ساعت : تسونِما Clock

ساعت : هاسَر {اوستایی}Hours،تسو

ساغر : جام–آوند مایعات

ساق پا : ازغوزک تا زانو، پتیشان، ساغ

ساقه : اوَن ، اِستاک

ساقی : پیاله گردان، ساغرانداز، چمانی

ساک : انبان، کوله پشتی، توبره

ساکت، بی‌صدا : بی‌دِنگ

ساکر = برآورد کننده، تخمین زن، تقویم گر(؟)

ساگ = تخته وپیشخوانی که صراف بر آن وجوه خود را شمارد

سالک : از سالوک پارسی

سالک : رهرو

سام = بیماری–ورم

سام کیس = بزرگ، نامدار، پاسمند

ساماخچه، شاماکچه = سینه بند زنان

سامیز = سنگی که کارد وشمشیر تیز کند

ساناتوریم : آسایشگاه

سانحه : آکمَت

ساوزیدن = مالیدن، ساییدن

ساویز = خوش خلق، نیکخو

ساها = هواپیما ی ارتش

ساهور = سنگ سخت، سنگ شکن

سایانیدن = صیقل کردن

سایدبای ساید : (یخچال–یخ زن)هم بر

سدره المنتهی : آنجا که بغ را توان دیدن

سِدیر = یکی از کاخهای بهرام گور که از سه گنبد ساخته شده بود

سر و وضع : سر و ریخت ، نما و اندام

سراب : وا له، قُندُز(سگ آبی)، بوراب، کوراب ، گوراب، بِهمانا

سراجی : کیف سازی(اکنون)، زین سازی (پیشتر) ، چرم سازی

سراسک = یک جور واتک (حشره)

سرافزون = کار زیادی و بیهوده، لهو ولعب

سراور = سردسته،رهبر

سرب = حال و دل و شان و نفش

سرباک = سردار، سیاستمدار

سرباکی = سیاست

سربینه = رختکن گرمابه

سرپیدن = بخود پیچیدن

سرتیز = خار

سُرجنبند = سورتمه *

سِرجه = یک جور گنجشک

سرحال : تردماغ(بانشاط)

سرخچه = حصبه

سرخه ولیک = درختچه ای جنگلی با دانه های

سرخرنگ غشنگ

سردگان = نجیبان

سررو = سفر

سرزک = شاخه، خوشه

سرشتن = بن اکنون آن سریش

سرشناسه = مدخل-عنوان

ستاره سحری : روجا

ستاغ = عقیم، زن نازا

سُتاوند = بالاخانه

ستاوه = اغفال

ستبرا = حجم

ستنگ = راست و استوار

ستو = گونه ای ساز- نام آهنگی

سُتودان = گورستان، مرغزن، خفج (زرتشتیان)

ستوس = فرشتهٔ باران-نام ستاره

ستونپایه = تیر، فرشتهٔ باران

سَتی = پولاد، آهن، نیزه

سَج = چهره

سجاده : تشلیخ

سجاف : درزجامه، وُژنگ(وصله)

سجاییدن = سجیدن، سرد شدن هوا

سجده : فروتن، نِگونی

سحر : پَگاه، پایان شب

سحری، سحور : پسِ شام

سَخ = چِرا

سختینه = صلبیه selera

سُخره : بیگار،کار بیمزد، فسوسگر

سخشاندن = لغزاندن وکیباندن

سُخمه :؟ سُک، سیخونک

سخوردن = با بانگ پسخواندن، شخوردن, شخولیدن

سخی الطبع : راد، جوانمرد

سداد : نادرستی

سِدَر : سرو آزاد

سِدر، لُتوس : درخت کُنار، نیلوفر آبی

سَغدیانه = پیاله و پیمانهٔ باده

سفر : راس

سفسَطه : سخن گردانی، نارواپردازی

سفسطه باف : نارواپرداز

سفلیس : آتشک(خراسانی)، کوفت

سقر : دوزخ dožax

سقط جنین = بنیم(قاین) ، آفگانه

سقف (خانه) : والاد

سقف : سَغ، چفت، چفد، چفته

سقلابی = قومی از اسلاو در کنار رود دانوب

سُقلمه : مشت ،کوبه مشت

سُقم : نادرستی

سقنقور = ورل ماهی، ریگ ماهی

سقوط : زبریدن

سِکار = زغال گل انداخته، اخگر

سِکارو =نانی که روی زغال واندر تنور پزند، کوماج، سِکالو، شکارو

سکان :=؟ فروند، دفه، رایان

سکاونه = (گردویی) که بیرون آوردن مغز ان دشخوار باشد

سکته : بازمان

سکته قلبی : گشمان

سَکَرفانیدن = سکندری خوردن

سکُلیدن، سگلیدن = گسستن

سَکَنج = تراش،خراش–سرفه–گزیدگی

سکنجیدن = سرفیدن–تراشیدن– گزیدن– آواز به گلو کردن

سکولاریسم : بی دین گرایی

سرطان : کُلچَنگ، پنجپا، هزارچشمه، چنگسام، پَنجار

سرقفلی : پیش بها، سربست

سرکار بانوExcellency

سرم : خونابه، پیماب، آبمایه

سرمد : جاوید، همیشگی

سرمشق : نمونه–رو بُر

سرمنزل مقصود : خاستگاه، آرمان

سَرَن = سوسن زرد

سرنگ : کاپیش

سَرَنگیدن = جواب وسوال کردن

سرنگیدن = رخت پوشیدن

سرَنگیدن = مباحثه کردن

سُرو(سُروخ) = شاخ جانوران،آنتن،سْروب

سَروا = حدیث (لغت فرسِ اَسدی)

سروپای = سر و وضع و ریخت

سروصورت گرفتن کار : یکرویه شدن کار

سری : فَروَست

سریاک = رئیس، مهتر، رهبر، سرهنگ

سریال : دنباله دار، زنجیره

سریچه = مرغ سقا

سریع الانتقال : تیزهوش، زودیاب، تندیاب

سریع الهضم : زودگوار

سزانیدن = تجویز کردن

سس : چاشنی

سطح : همواره ❋ (هموار = مسطح)

سطح مستوی : هامَن

سطح مقعر : رویه ی گرد

سطحی بودن : بیمایه بودن، بی دانش بودن

سمندر : آذرشین

سموردریایی = udrag(پهلوی)،otter(En)

سموم : تف باد

سمیدن = معطر بودن و بوییدن، بودادن

سمینار : هم اندیشی، همکاوی

سنا = دانه ی سپندان، خردل

سناباد = جایگاه آب خروشان و زلال

سَنار = جایی در دریا که ژرفای آن اندک باشد

سنان : سرنیزه ، نیزه

سُنبک = کشتی کوچک

سنبُل : آبرود

سنبَل = کارسرسری،سطحی

سنبوسه = مثلث، لچک، یکجور خوراکی وآن چنان است که خاز آرد گندم را سه گوشه بُرند ودر ان یزدادی گوشت ولپه جای دهند پزند

سنجاغ : سوزن ته گرد ،سگک، چفت، گیره

سنجاقک : چچلاس، لالامباز

سنجه (سنجیدار) = عیار، معیار، مقیاس، ملاک، میزان، زرکش، زرسنجه، ترازا

سند : دبیزه، گُتک

سند ومند کردن = پچ پچ کردن

سندبا، سندیا، سپیدبا = توپاز برزیلی

سُنقر : باز،شنگا

سنگل، سنگله = پشک، سرگین

سنو، سنود = نرم، لغزنده، دلچسب، دلپذیر

سَنَهش = تاثیر

سوء استفاده : نارواگری ، نادرستکاری

سوء تعبیر : بد دریابی، بد گیری

سکه : پارک، ستر، پّرشیان، ماره

سگ آبی = بَبَرbawrag (پهلوی) ،beaver(انگلیسی)، قُندُز

سگزیدن = اقرار کردن به گناه، پیچیده شدن

سگلابیدن = عف(اَو)عف کردن سگ، درمیدن

سل ریوی : ناخوشی شُش، شُشمار

سلاتک = گودال آب، آوزه

سلاح جنگ : غدر، غدرک ، گَدْر، گَدْرَک ،جان، جانه

سلّاخ : پوست کن، دام کُش

سلانه سلانه : آرام آرام، آهسته

سلسبیل : آب روان،گوارا، خوشگوار

سِلک = گل سیاه وچسبنده، شلک

سلم = لوح

سلماب = آب جَو

سِلُنج = لب شکری

سلول : زندان تکی

سلیطه : زبان دراز، زن بد زبان ،غرشمال

سلیم النفس : نیک سرشت، پاکنهاد، نیکنهاد

سماع : ترانه خوانی

سَماکار = خدمتکار

سُماک = کتری

سماور : جوش آور،خودجوش

سمبل : نمونه، نماینده

سمپاتی : گیرایی، گیرا، تودل برو

سُمج = زندان زیرزمینی

سمج، مُصِر : گرانجان، پیچان تن، فَرکروس farkrus(گول واحمق)

سمعک : گوش افزار، گوشیار

سوکیدن = زیر نگر گرفتن رفتار و کارهای کسی، پاییدن

سولگان = سرزمین بلند

سوم = زائده یی دشپل مانند که بر تن پدید آید و اندر آن چرک الفنجد، دمل

سومه (دساتیری؟) = انتها، حد، طرف

سون = سوی

سونا : گرمابه اندر میغ

سوه = دم، تف، هُرم

سوه شدن = دلتنگ شدن

سوهاضمه : بُرینا، برینش، پیچاکی ، سنخج و نستک ، دشگواری

سوهان = کبره؟

سویجه = پست بشن

سویه = بعد، جنبه، وجه

سویه = زیواچه ای که زیواچگان دیگر از آن پدید آمده باشند

سُویدی = یک جور پرنده، سار

سوئیت : سراچه

سهل الوصول : آسانرس، آسانیاب

سهل و ممتنع : ساده و دشوار

سَهی = راست رُسته، سروسهی–تازه، نوجه ، نوجوان

سهیدن = شادی یا اندوه یا مهر در دل داشتن

سی دی : گِردال

سیاحت : گیتینوردی، بومنوَردی *

سیارک : اخترسان

سیاروک = کبوترمانند

سیاره : گَد، گَدُک، چرخ اختر

سوء تفاهم : بد شناسی، بد پی بردن

سواد : خوانش و نویسش

سوارشدن = برنشستن

سوبسید : یاریپول *

سوبلمه : داراشکنه

سوت زدن = سفلیدن، سواندن، وُشتیدن، پشیلیدن

سوتام = کوتاه، قصیر

سوخ = پیاز

سوداء : سیاهابی

سوران = پرنده ای غشنگ به نام رو

سورسات، سیورسات : بارو بنه ،خواربار

سورَنجان = گل حسرت

سوری = گل محمدی

سوزاوری = احتراق

سوزمانی = تیره ای از کولیان بیابانگرد، لُلی یا لُری؛ دخترک آتشپاره

سوزه = سبزرنگ (کردی، لری)

سوژه = تکه پارچه ای سه یا چهار گوشه که اندر زیر بغل پیراهن دوختندی، خشتک پیراهن

سوسَری = سوسک گرمابه

سوسوکک = گونه ای پرنده

سوسه = حقه، چاچول، اِشکیل، شغاه، تزویر–اشکال، دشواری

سوسیالیسمSocialisme : جامعه خواهی

سوسیس : جهودانه، جگرآکند، نَکانَک، مُبا

سوغات : راهوارَه، بِلَک، رهاورد

سوق ا لجیشی : سپاه آرایی–لشکرکشی

سوکیاد = تعزیه، مرثیه

سیلندرcylindre : استوانک

سیلو : انبار دانه ها

سیم سوخته = همبستهٔ مس و سرب و نغره

سیندار = گیاهی نیکبو

سینِراما : فر رخشار

سینک : چاهک، غولینشویه

سینما : رُخشارگاه، توژه نما

سیوکه = فرشتهٔ تندرستی، شادی و رامش مردم و آسودگی

سیبیزه sibiza = بار درخت بیروح، مردمگیاه، سابیزک، سابیزج

سیفسک = لقاح؟

سینوس : گریو(جیب)

شابانگ = گیاهی با گلهای سپید و زردرنگ لوله ای

شابرن = پولاد کانی hematite، یکجور سنگ آهن

شاتل = گیاهی با بوته های ریز و گلهای سرخرنگ غشنگ

شادخواری = عیش و عشرت

شار = ساختمان بلند

شاربند، شارشبند ❃ = شیر آب، گاز ...

شارتک، شاشنگ، شارَشک = رباب

شارژ کردن : اَرگاندن

شارژه دافر : کاردار

شاسب، شاشب = یک جور پرنده مانند مرغابی که گوشتی خوبمزه دارد، هوبره، چرز، خرچال

شاشک = یک جور واتک گزنده که از پشه بزرگتر است

شاطر : نان گیر، چالاک، چابک

شافتن = افتادن، گرفتار شدن اندر

سیاست : کشورداری، ساستاری،سرباکی

سیاگیا = درختی از تیرهٔ شهشیریها؟ و با گلهای کوچک سپیدرنگ

سیال : شاره

سَیالِخ = خارخسک(گیاه)–خارخسک مانندی سه پهلو که از آهن سازند وبر سر راه ودشمن وسوی های کلات ها ریزند

سیبا = ماهی

سیبه(اسپهانی) = کوچهٔ بن بند

سیتن = یافتن، پنداشتن، اندر نگر آوردن

سیتی(گیلانی) = پرنده ای

سیچیدن، سیجبدن = نظم وترتیب دادن

سیرم = تسمه

سیرمان = ابریشم، یاکند سرخ

سیرنگ = سیمرغ

سیسالک/نگ = دمجنبانک

سیسبان = تخم گیاه پنج انگشت، آزاددرخت

سیستم، منظومه : هنداد، راژمان

سیستن = جستن[سیس = اسب (هزوارش)]

سیفسک = لقاح(؟)

سیفور = ابریشمی پارچه

سیفون، فلاش تانک : آبشویه، آببرایک āb-bar-āy-ak

سیگران = گیاهی از تیرهٔ چتریان با گلهای کوچک سپید

سیل : نوژابه ، لور، رودباش، آبخیزی (دهخـ← آبخیز)

سیلاب : همگوه ❃ hamgova(همپاره، همتکه)، آوابخش

سیلام = نام درختی غشنگ

شِپل = پایه، جاه، منزلت، پاچه شتر که به زمین نزدیک است.آوا بلند کردن، شافوت در کبوتر بازی

شپلیدن = فشردن

شترخدا = آخوندک

شِتَف = سغ

شتک زدن = راه از میان آب وآبرا با جنبش پا به کنارگان پاشانیدن

شجاع : هَرْو، هَزو؟

شجانیدن = سردی(سرما) خوردن، بوزرافه

شجاییدن = خشکیدن ازسردی(سرما)

شجره نامه : بن زاد، نیانامه، آوادگنامه

شجیدن = سردی (سرما) زده شدن

شحام : چربیفروش

شخ = نیکو، خجسته

شخاویدن = آسیب دیدن، خراشیدن، شخودن

شخاییدن = پوست کندن، رگوستن

شخش = لغزیدن،سریدن،نام مرغی خوش آواز، سنگی نرم

شخشیدن = لَخشیدن، لغزیدن

شخصا : خود، خویشتن، به خودی خود

شخودن = چنگ زدن، پاره پاره کردن

شخور زدن = نشخوار کردن

شخولنده = صفیر زننده

شخیدن = زبانه زدن وشعله کشیدن(آتش)

شخیلیدن، شخولیدن = نوازش کردن اسپ هنگام آب آشامیدن

شُدار = از میان رونده

شدامد = مراوده

شافتن = شنا کردن

شافع : خواهشگر، پایمرد

شاک = بز نر، تکه، مرا ل

شاکار = کنش بیمزد

شالی = دانه برنج-غله

شامه = چارقد،دستمال، روسری زنان-پرده نازک، غشا

شامیانه = سراپرده، سایبان، آفتابگردان

شأن : فَر، فره

شان = انگُبین

شان =کالبَد کفش دوزی

شاند = زلف، کاکل

شانیدن = شانه زدن

شاه افسر = گیاه نیکبوی اسپرک

شاه بالا = ساق دوش

شاهچراغ = نیایشگاه میترا

شاهزاده، شاهدخت :Princess

شاهندن = پرهیزکار بودن

شایا = able- ❋

شایان ذکراست :گفتنی است

شایعه : چَلُچَو، وِت وِت، چو (ترکی؟)

شایورد = خرمن ماه، هاله، سرایه

شب یلدا : شب چله

شبح : سایه، تن نما، تارگون، هاوند

شِبِست = زشت- هراسناک

شبکیه دوربین : تورک

شبلانیدن = چسباندن

شبهه : ناآشکاری، ماناک نمایی

شبیدن = به یکسوبرگشتن

شعبده باز : چشم بند– ترفندباز
شعبه : اِوارک، بخشی از اواره (اداره)
شعله آتش = ورغ، وراغ(فروغ)، آلاو
شعله ور : شخیده، فروزان
شغل، عمل : کار، بیاوار
شفا : بهوانی، بهبود
شفاعت : خواهش گری، بشِشازی
شِفتن = دیوانه شدن، خارانِدن، خراشیدن
شفتیدن = چَکیدن
شُفُردن = آزاد شدن
شفرود = یک جور پرنده مانند کبوتر، سنگخوارج، اسفرود، قطاۀ
شفش = شاخه درخت، شاخه رز
شفعه : وررفانی، خواهشگری–هُدَۀ هنبازی– دیوانگی–چشم زخم
شفق : اوشا، آبزهر، آفتاب زردی
شفق = خراب، فرومایه–اندک،شفک
شفقت : در سوهشی
شُفودن = شغیدن، به غور تمام نگریستن
شفیع، واسطه : جادویه، وَررَفان
شقالقمر : مانگشکافی
شقایق : (لاله نعمان،آلاله) خشخاش بری، کاسه شکنک، لاله ی کوهی
شقیدن (شغیدن،شغودن) = ستبرشدن وآبله پدید شدن اندر دست وپا
شقیقه : بُناگوش
شکاک : دیرباور، ناباور، شکگر
شِکال : پای بند
شَدُرُسنا = غلط فاحش که به جای درست بنشانند
شدیاریدن = زمین را شخمیدن، جفت گاو را راندن
شدیدالحن : تند، زننده، درشتگو
شدیدالعقاب : سختپادافراه
شراب : نوشاک، بادَه
شُرّابه : آویزه، منگوله
شربت : نوشینه، دوشاب
شَربین = درختی از تیرۀ سرو و بسیار غشنگ و کشیده
شرح وظایف : برنامه کار، دستورکار
شرزه = خشمناک–زورمند–تندوتیز
شرط : همبایسته، سامه
شرفیابی : هّندمانی، باریابی
شرق : بَتَو، خورآیان
شرکت تعاونی : سازمان همیاری، همیاریگرسرا ، همیاریگرکده
شَرنگ = زهر،هرچیز تلخ–حنظل فیاروک، خربزه ی تلخ، ک/گبست
شریان : سرخرگ، شاهرگ
شریعت : دینکرد
شریف : بزرگمنش
شریک شدن : هنبازیدن
شست = قلاب(نشپیل) وتور ماهیگیری
شستگر، شستگیر = کماندار و تیرانداز
ششدره = تخته ی نرد
شطحیات : گمراهی ها، ژاژها
شعاع : رُخش، تابRay
شعاع : نیم‌پراز، نیم‌ترامونRadius
شعبده : تردستی– چشم بندی

شمع : سپندار، شَماله

شمع زدن : پشتبند ساختن

شمعدانی : سپنداره از گیاهان

شمغندیدن = شمغیدن، فاسد وخراب شدن

شمامه = موجودی خیالی که به صورت زنی مجسم میشد

شمنده = مردم پهلوان، براشفته وخروشان، پرشور

شمول : فراگیری، فروَستکی، پروند، فرارسیدن

شِمه = سرشیر

شمیدن = ترسیدن آشفته گردیدن، بیهوش شدن

شمیدن، سمیدون = بوییدن smell

شَنب = گنبد

شنبه : کیوان شید

شَنجیدن = آزراندن– پریدن

شُندُف = اسب بلند

شَندَف = طبل و دهل

شنفته = تکه پارچه، آبچین، لته

شنگل = سمی که میان شکافته باشد، ژنگل، ژنگل، زنگله

شنگینه = چوبدستی

شنل = رودوش، دوشپوش

شورکومه = گیاهی که دارای شاخه های بلند و برگهای ریز است و اندر جاهای نمناک روید و برزمین پهند،

شورم šurm = کوه

شوشک = تنبور، رباب، چهارتار–تیهو

شوکا (گیلکی) = آهوی شاخ دار

شوکران = گیاهی از تیرهٔ چتریان با گلهای کوچک سپید

شولیدن = ژولیدن، بشولیدن، درمانده شدن

شکایت کردن : گرزیدن، پلملیدن، شاویدن

شُکُردن = مردن

شِکرفیدن = بسرآمدن، سکندری خوردن

شکریدن = شکست دادن به دشمن

شکک = تنبور

شکل : نگاره

شکل : یازند

شکنجه = تگرگ، سنگچه، یخچه

شُکوب = دستار و مندیل–دستمال

شکوخیدن = اضهار بزرگی کردن– بزرگوار شدن– با جمال شدن– با وقار بودن– اطاعت کردن

شکوهانیدن =وقار وغستن

شکهیدنshake = متحرک و مضطرب شدن– هراسیدن– ناآرام شدن

شکروف = به سر اندر آینده، واژگون و سرنگون شونده

شکک = یک جور پرنده

شَل (skelos (yunâni)) = ران

شلخته (اندر گذشته به کارنرفتی) =؟ سلیطه؟، بیسیچ، بی بند وبار، پَچول

شلنه = یکجور چلپاسه، وزغ

شلیک :؟ تیرپرانی

شلیک کردن : پرّاندن⁄ پراندن

شم = ناخن

شمارشدانی = ریاضی ❋

شماس : خُربَد، گماشته اشویدادها، زاور کلیسیا

شَمَر = آبگیر، تالاب، حوض کوچک، بَرَم، موژ، تیرجوی

شیز = آبنوس، گردکان، درخت گردو–قوس کمان
شیشک = گوسپند یکساله
شیشلیک : تواههٔ سیخی
شیشَم = نام یک آهنگ افزار(نِوازاک)
شیشیدن = زبان بیرون آوردن، نفس نفس زدن
شیطان : ساستا، هُرماس، دیر؟
شیفت : پَستا
شیفتن = دیوانه شدن– عاشق شدن– بیهوش شدن
شیل = سدی اندر رودخانه برای شکار ماهی
شیلات : اوارهٔ ماهی، ماهیخانه
شیله = کاریز، آبکند، درهٔ کوچک gully
شیندر = نام دادار
شیو = کمان تیرانداز
شیوان = غشنگ، خوشبخت، نیکگام
شیوانیدن = آمیختن آرد و آب
شیویدن = مخلوط شدن و ...
شینیت : چیزگی
شیر آب = آبگیره ❋
شیزوفرنی : روانگسیختگی
شیوجامه = پاجامه ، زیرشلواری
صابون : ساون، برهو
صاحب اختیار : خود سر، خود گزین
صاحب جاه و مرتبه : گران‌سایه
صاحب عجب : گردون‌سرشت
صاحب قران : والا، نامور
صاحب نظر : آگاه، روشن بین، ژرف نگر
صادرکردن : برفرستادن❋
صاعقه : ابرنجک، آذرخش، اَخکَلا

شومیزیدن = شیار وزراعت کردن زمین، تخم ریختن
شومینه : هیمه سوز
شونیز = سیاه دانه
شوه = شبه سنگی سیاه و سبک، شَنتَه
شُه = واژه ایست دال بر نفرت وکراهت
شهاب : شخانه
شهربندان = محاصره
شهرتاش : همشهری
شهرَوا = سکه تقلبی
شهرورد = شهری اندر خراسان
شهلاء : چشم سیاه، موژان
شهله = چربی گوشت، گوشت پرچربی
شهم = چالاک، جلد
شهند = نیکی، خوبی
شهنگانه = ژاله، تگرگ، باران تند
شهوت : وایَست، آژو
شیاف : پرزه
شیان = احسان
شیانی کردن = جزا ومکافات کردن
شیبا = چیپاک(پهلوی)تندرو، مار تیز رفتار، افعی،
آشکار، طلا، دیوانه
شیباندن = زیر و زبر کردن، شخمانیدن
شیپور : سورنای، گاودم
شیدپار = ذرهٔ نوری photon
شیدن = ندافی وحلاجی کردن
شیدور = درخشان
شیده = سرخ روی، سرخ موی
شیردار = درختی اندر دامنه های البرز

صفحه : دیمه

صفرا : زرداب، زرده، گیشزرد، لو، ویش

صفی : پاک، پاکدل، نیک، نیکدل

صفیر : بانگ، بانگ پرندگان

صلاحدید : بهین دید، روادید، رایزنی

صلب : پشت مازه

صلوات : درودفرستی

صله : پاداش، پارنج

صله ارحام : وابسته نوازی

صمغ : زُنج، انگُم،گَوَج، ژد(چسب)

صمیمیّت : یکرنگی، یگانگی، بی آلایشی، پاکدلی، خودمانی

صمیمی : یکجان

صنادید : مهتران، بزرگان

صندوق : خاشاکدان ، سندوغ، کارسان، تبنگو

صواب بودن : روی داشتن

صوابدید : نیک نگری، سِگالش

صوت : آواواژه

صورتی : سرخابی، سرخ کمرنگ، چهره فام❋

صوفی : پشمینه پوش، سوفی

صوفی : گرمخیز

صومعه : خانگاه، کازه

صیاد : دامیار، شکارگر

صیانت نفس : خویشتنداری

صیدلانی : داروفروش

صیغه عقد : پیمان زناشویی

صیفی کاری : پالیزکاری، تموزکاری

ضابطه : شیوه، روال

صاف کار : گلگیرکار، پخکار

صامت : ناخوداوا، ناواکه

صبا : باد بهار،باد برین، نام یکی از شاخه های خنیاگری باستان

صبح سعادت : آغاز خوشبختی

صبح مراد : پگاه امید

صبرزرد : سگل ، داربو، اَلوا

صبوح : باده بامدادی، می سپیده دم

صبیان : کودکان

صحن : میان سرا، میدان، میان خانه

صحنه : پهنه، زمین هموار- نماگاه ❋

صحیح : پَدرام، واخ

صخره : خاره، خرسنگ، وِم

صَدا : پَژواک (مانیک (های) بنیادین)

صدای مهیب : هَرین

صدای وحشتناک : ژَغاز

صدف : کُج، شَسن

صدمه : هَنگ

صراحی : جام می، ساغر، باده

صراف : ارزگر، ارزورز، ارزگردان، سوداگر پول، پولسنج

صرافت : تنگنا، دشواری

صرف فعل : هیوغش

صرفه جویی : بهین گساری، هرپانکی، اَندُچِشک، ترازداری

صعوه : هوژه

صف : دَخ، رَست

صفت : گونواژه، گُواش

طاووسی : سبززرین، سبزدینارگون

طبیعت : پرهام، اَپَرهام، نیاد

طبیعتا : نیادی، روندی، اندرنیاد

طُپق : تیغ- کند زبانی

طحال : سپُرز، اُسبُل

طراحی : پَیرنگ ریزی، شالده ریزی، نگارگری

طرار : جیب بر

طرح : پَیرنگsketch، پیش افکند، انگاره ، فرانداز

طرد : سپُزِش

طرف شور : همسُگال

طرفه العین : چشم برهمزنی

طرقه : درغه، جَل، جلک

طره : زلف-مرغول-کناره-بارانگیر-گوشه

طسوج(معرب) = تَسوَی =کرانه، خورره

طعمه : پایدام، چِشته-خورش

طغیان کردن : برجوشیدن

طفل : پسرکوچک، کلوک

طلاق : همهلی، همگسلی ❋

طلاق دادن : هلاندن، بیزاری، پایگشادگی

طلایه : ازطلائع —پیشسپاه، پیشتاز

طلوع : برآمدان، فراتابی ❋

طماع : آزجوی

طمطراق : خودنمایی

طمع : دوزبانگی

طمع کردن : چشتهCešta

طنزسیاهGrotesque : شگفتیپردازی ❋

طنین، نشید : بازآوایی، پژواک

طوطی : بَپغا

ضامن : پایندا

ضایع : یاب

ضجر : رنجوری، درد و آزار، آزردگی

ضد : هَممال، پاد

ضدّ عفونی : پَلَشت بری، پادگندانش، گندزدایی

ضرّاب : رودنواز، نوازنده، زرابگر

ضّرابخانه : زرآب خانه، درم سرای، میخکده

ضرب : بَسشماری (2 ضربدر 2 : 2 برابر 2)

ضرب الاجل : باشتاب، زود، بیدرنگ

ضرب المثل : نمونه گویی، چُنانه، همانه گویی

ضرب شست : زورمند نمایی، آسیب

ضرب وشتم : لت وکوب

ضربت، کتک : لُس

ضرس قاطع : به درستی بی گفتگو، بی برو برگرد

ضرغام : دلاور، دلیر، شیراوژن

ضریب : توان، نرخ، اندرسد، برسد ٪

ضعیف النفس : سستنهاد

ضمن تایید : افزون بر درست شماریدن

ضمیر : فرانام

ضمیمه : پی افزون❋

ضیاع : زمین کشاورزی

طابق الفعل بالفعل : درست، راست

طارمی : تارمی، نرده

طاغی : گزافکار

طاقت آوردن : تاوَستن

طالب علّت : چراییجوی

طالبی : تالبی، خَرَچوک، خروک

طاووس : فیسا، فراشمرغ

عاملان دولتی : کارتاران

عایدی : کاربهر

عایق : بازدار، نارسانا

عبا : وَستَر

عبارت : گروهواژه

عبوس : تیموک، ترشروی

عتبه : آستان

عجیب الخلقه : شگفت آفریده

عجین : خازه، سرشته–زنواره، پِندی(مخنث) –

آمیخته– درهم شده

عدد : شمار واژه–شماره

عدس : نرسک،مرجاموک،دانژَ،دانچَ، بُنوسرخ،

استَرار،مَچَک،وانج، شبر

عدسی : مِژوک(اندر چشم)

عدسی دوربین : بُلُسیک

عدسی(آش) : تفشیره، یازبه

عدسی (اپتیک): انزِLens

عدل : نیم خروار – لنگه بار

عَرَض : فتاد،ورام در برابر جوهر

عرض مختصات : رُست

عرضحال : دادخواست – دادنامه. عریضه

عَرضه : پیشاوری

عرف،سنت : فرادَه(فراداد)،چَنَب

عرفان : ویدش

عرق النسا : کجوک

عِرق ملّی : شورمیهن پرستی

عروس = اروس (سپید)– سونه، سونار(همسر پسر)

[پَیوگ = همسر شوهر = wife]

طوعاً : از میان جان

طوعا و کرها : خواه ناخواه

طول مختصات : تراز آسه، خُفت

طولانی : درازوار ❋

طیره : خشم، سبکی

طیف : هْرم، بیناب

ظالم : گُرداس

ظاهرا : انگار، گُوا، چُنین پیداست

ظرف : غولین، باهار، خنور، سوین، آوند، تبوک

ظرف به ظرف کردنtransfuse = ترامیختن

ظرف شراب : گَبرَکی

ظریف : شنگ، شنگل، زیچ

ظهر : گرمهنگام

العاثور : کاسباده

عاجز شدن : فروماندن

عادی : خویی، پررواگ، فراگستر، همیشگی، روایی

عار : ننگ، رسوایی–سخن زشت

عارضه : پسدرد، پسبیماری ❋

عارف : بینشور، رازورز

عاریتی : کسانه

عازم : رفتگار، راهسپار

عاشقانه : شیفته وار، مهرورزانه

عاق شده : برمخیده

عاقبت : بتاوار، انجام

عاقد : پیوندگر– گره زن – پیمانگذار

عالی : نغز، ارغاو

عالیجناب : رادLord

عام : رشنیغ، اَمَرگانی

عکس العمل : پادکار، بازکنش
علاج : وید، چاره
علامت اختصاری : کوتاهواره –نشانه کوتاه شده
علت ومعلول : انگیزه وانگیخته
علف : واس، واش، مَرغ
علم لدنی، (علوم ذاتی) : دانش زبرین
علناً : رویِ‌راست
علوی : برین، برونـد ❊
علی الاتصال : پیوسته
علی الاصول : به درستی – به بایستگی – به روال
درست – به روش بایسته
علی البدل : جانشین– جایگزین
علی الحساب : پیش واتوزانش(پرداخت)، به شمار
واتوزانش
علی السویه : یکسان، برابر
علی الطلوع : سپیده دم
علی العمیا (علی الهی) : کورکورانه، ناسنجیده
علی الغفله : ناگاهان
علی رغم : برکامه، بَناخواه
علی قدر الامکان : چندان که بتوان، چندان که بشود
علیحده : جدا– جداگانه
علیل : آزارمند، دردمند، اَنگِشتال
علیامخدره : خدیش، خدویشLadyship
عمده فروش : کلانفروش– بنکدار
عمل متقابل : کاردوسویه
عموم : هروین
عموماً، به‌طورِکلی : هَروینانه
عمّه : خواهر پدر،کاکی، توریا، ماشِل
عزل : هیالِش، برکناری
عزم جزم : نیکژبی بازگرد
عسب،نسل : نَپت
عسس : واشنگ، چوبک زن ، پاسبان
عِشرت : کامرانی– خوشگذرانی
عشقه : سرند ،پیچک، نوبیخ
عشوه : مَزنگ
عشوه گر : باکرشمه،باناز، لَوند،خنجگر، شکنه گر
عصابه : سربند
عصعص : دنبالچه ،دمغازه
عضاده : بازوی در،والان
عطارد : گَمَست
عطاری : مازاری
عطر : odor لاتینی؟–بُد، بووجرک، هوبویه، شمین
عطسیدن : خُفیدن،اشنوسیدن
عطش (زیاد اسب و شتر) : هوشاز
عظیم : گُته، نَهمار، زَفت، سترگ
عفونی : پلشت، دُشگند، گنده، چرکِن
عُق : هراش، استفراق
عَق، عاق : زبهره، شکاف جامه
عقده : گره روانی
عقربه : پَرَک، شاهنگ
عقعق : کسک، کشک
عقل استدلالی : سخته خرد
عقل نظری : خرد دانا
عقلانیت : خردپسندی
عقیق : رونوس– از سنگ های بها دار
عکس : رُخش، فرتور

غالیدن = غلتیدن، گردانین به پهاو- به آشکوب روی
هم چیناندن-بسیار کردن آشکوب
غامی = سست
غبغب : زیر زنخ - زنخک
غده : دُشپل،دژپیه، کُلَن، دامغول
غَر = سرای چوبی [بادغر]
غر = قر دادن
غرابت استعمال : کاربرد دور
غراچگی : نادانی، احمقی، کردنگی
غَرَب : بید مجنون، وزک، میلاو(شاگرد)
غربال : هَلهال
غُرتَشَن = زورگو
غَرده = گردونه، اراده
غرس : کاشتن- نهال کاری- درخت نشاندن
الغرض : باری، سرانجام
غرق : تکاب، تکابیدن
غرم = میش کوهی
غَرمانوش = سبزی و ترخون نیکگوار خوردنی
غرنبش = آواز نهیب
غَرند = دختر نادوشیزه
غَرو = کِلک، قلم، کاکَل
غروب : فروشدان ، خورنشینش
غروجه = استخوان وقلم ساق پا
غرّه : خودخواه، خود پسند
غریزه : آسن، فراخوی*
غریژنگ =گل ولای سیاه که در بن خانیگ ها وته
تالابها وجویهاست
غزل : مهرچامه *

عمید : مهتر، پیشوا، سرور
عناب : چیلان، رملیک، تبرخون
عنایت : پاسداری، نوازش، نگرش
عنبیه : رنگاور
عند الامکان : اگر بشود، هر زمان بشود
عند الحاجه : اگر نیاز باشد
عند الضروره : هنگام نیاز
عندالامکان : اگر بشود
عندالضروره : اگر باید
عنداللزوم : هر زمان باید
عنفوان : آغاز — سرآغاز
عنقریب : زودازود
عنکبوت : جولاهک، کلاش، تارتَنک، کاربافک،
شیرمگس، تنندو، کنک
عوّا : متراک، یکی از جایباشهای ماه
عود : انجوج، اِگور، اگُر، مارقافون، یلنجوج، النجوخ
عینی : بِرونخودی
عینک : چشمیار
الغاء : برهم زدن، برهم خوردن
غار :؟ گِریستک، اِشکَفت، کاباره
غاره (کِرمانی) = بانگ
غاز = حاجت
غاصب : زورگیر، سگسار، مفترُبا
غافل : فرناس، سودگ
غال = برپهلوغلتیدن
غال = سرا
غالبا : چه بسا- بسیار- بسی- بیشتر- یکچندبار

غمض عین : چشمپوشی

غنج (سغدی) =رنگ،گون، گونه

غنج = پساوند آلودگی، براغشتگی [بیمارغنج]

غنج = جوال، خرجین

غنجه = برجسته، ورقلمبیده، غنده، گرد و گلوله–
پاره،تکه

غُنجیدن = دشنام گفتن– استهزا کردن– هزل و بازی
کردن– بذله گوی کردن

غَند = کیفیت و میزان

غندرود = نفیر، گاودم

غنده = گلوله نخ، کلاف

غنوفار = طبق، خوان، تریان

غنیشدن = هرزه وه هذیان گفتن

غَنیَنَه = کندو

غنی : پرمایه، سرشار

غواص : آب باز

غوچه = هرزه گو، لاف زن

غورت دادن : فروخوردن

غوریدن = تحریص به جنگ کردن–تسلا یافتن–
خشنود وسیر شدن

غوشا = آغل،خوشه گندم جو خرما، سرگین

غوط : پاغوش، غوته

غوطه خوردن = ناغوش خوردن، سربه آب فرو بردن

غوطه ور : پاغوشیده

غَولَه = خام،نابرس–کودن،بی عقل

غوله = روی (ایخشست)

غونجک = یکجور پوشش جنگی

غَویدن = زوزه کشیدن

غژست (سنابادی) = سدای کشیدهٔ گشاده یا بسته شدن
در

غژولیدن : شتافتن

غژِیدن = کشیدن

غَژیدن = نشسته به راه رفتن، خزیدن– خراب کردن

غساک = بوی گند، گند

غسل : شویش، بهشویش ❋

غضروف : چرندو، کرکرانک، نرمه استخوان، کُرجن،
جرنده، کرکری، شرک، غژغر، کرتو Kertu

غضنفر : هژَبر، شِیر درنده

غفار : فراخ آمرز

غَفَج = خنوری برای کشاندن آب

غَک غُک = پست بشن فربه اندام

غلات : جوردایان

غلاف : چَخ، کلاهک

غُلاله، کلاله = زلف، موی پیش سر

غلام : کرنگ، برده

غَلتبان : سنگی گرد ودراز، دیوث

غلِج = گرهی که دشوار گشوده شود

غَلندر = دَدَ

غلّو : گزافه گویی– لاف زنی– گزاف هنری

غَلَه = اضطراب، بیقراری

غلیدن = غلتیدن ستوران– اندر خلاب شدن– بسیاری
تشنگی– بیهوش شدن– غوته زدن– روان شدن آب

غلیدن = غوته زدن، غوته خوردن– روان شدن آب

غلیظ (چای) : غوس ⁄ γavs ⁄

غلیواج = خاد

غمازی : سخن چینی،گْواژیدن(طعنه، کنایه زدن)

فارِم (تاجیکی) = ملایم ومطبوع
فاریدن = خوشایند بودن، بدل نشستن–نواله فرو بردن
فازphase : گام
فاژیدن = دهان دره کردن، خمیازه کردن، فنجیدن
فاسد : پَلَغدَه
فاسق : تردامن، تلاده
فاسنجانی = مرجان سرخ کور
فاسیده = کدر، تاریک، بی آب و رنگ
فاشورانیدن = ورغلانیدن، افژولیدن، برانگیختن، شکیزاندن
فاصلهٔطبقاتی : شکاف اجتماعی
فاضل : هنرمند– دانشمند– بینشور، فرزانه فرهیخته
فاضلاب : هرزاب، پارگین، اکو
الفاضی : واژه بازی
فاقد : بی بهره از
فاکتور : کناک، هریر
فاندن = پراکندن، پاشیدن
فانغوشیدن = گوش کردن
فانفاویدن = هجوم کردن
فانوس : چرغدان، چرونده، تالِم
فانوسقه، فانسخه : فشنگدان
فانی فی الل ه =خویشباز(برهان قاطع)
فانیدن = پانیدن، پالودن شکر
فاوا = طرف، اینسو وآنسو
فاوابردن = اینجا وآنجا بردن
فاواشدن = گشتن، رو و آی کردن
فاواکردن = جنباندن–مخالفت کردن، همبسانانیدن
فاوایی = رو و آی گردش

غُوَیکqovayk =مورچه
غیبت : پَرتاد(نبودن)، رَنوَد، شَسب، شُمَم، اَپاست
غیبت، سعایت، تضریب : دشیادی، هَرنوت
غیب‌گو : بینَک
غیرعادی : پراهنجار
غیرقانونی : اپدات، ناداتی
غیرمترقب، غفلتا : ناپَیوسیده، ناپیوسان
غیرمرفه : بینوا، ناژیدمند
غیره : جزآن، سایر، دیگران
غیژیدن = خیزیدن– خزیدن– کونسره رفتن
غیشیدن = آرزوی چیزی را داشتن
غیور : بانَنگ (دهخ←ننگ)
غیسه = یک جور گیاه که اندر آب روید، دوخ
ف/بیرَندگی = تفاخر، سرمستی، تکبر
فابوزیدن = رستگار شدن، به راه راست ودرست رفتن
فاتوریدن، توریدن = دور شدن،بیکسو شدن، رمیدن
فاجعه : دُشایه
فاحش : زشت، ناپسند–بسیار–بسیارزفت–بسیار بد–دشنامگو
فاحشه خانه : ژغارو
فاحشه، قحبه : جنده، روسپی، شباره، گُلَندَه، اکاره، زنچک، غَر، شَلف، خَشنی، لُچَن ، بلابه، بلایه، جاف، تلاده، چَلبَری، نِشمَه، کَنغاله
فاخته : کوکو، کرمه، غُررک، زندوان، پختک
فاخیدن، واخیدن = چیدن، برکندن– حلاجی کردن– نیزه افکندن– فراهم آوردن
فادُو = مختلف، گوناگون
فارغالبال : آسودهدل

فراز گرفتن = تصرف کردن ❊

فرازبستن = اسیرکردن

فراشیدن = لرزیدن از تب

فراغت : پیراختن، ماژ

فرانشیز : خودواتوزنده

فرانو = مدرن

فرانیک = عالی❊

فراهم گرفتن = خود را نگاه داشتن، خودرا جمع کردن

فرایاز = صعودی، متعالی، مترقی

فرآویز = الفنجِ پروز

فربردی، رزم آرایی = سوق الجیشی strategic

فرپروا، نیکپروا = دقت ❊

فرتاکار = فرمانروا اندر زمان دودمان اشکانی

فرترکیدن = منفجر شدن ❊

فرِجِ آب، فرچاب = شبنم، ژاله، پژم، بژم، اوشه، اَپشک

فَرج، فَه = بیل

فرخال = زلف فروریخته بی چین و شکن، زلف دراز

فرخانیدن = با ادب وبا سواد بودن

فرخستن = به زمین کشاندن

فرخنج = حظ، بهره ، نصیب

فرد : یکه، تَکال

فرزام = لائق، سزاوار، درخور، یاسان

فرزد = سبزه ای تر و تازه با گلهای سرخ و سپید که

خودرو است– دانش و خرد بسیار

فرزین = وزیر اندر چترنگ

فرسام = باشکوه آتش، زبانه ای آتش

فرِست (سنابادی) = سدای کشیدهٔ خندهٔ

فرِستَه = سفیر، بَیَسپان

فاینانس : سرمایه گذاری

فتِراک = دوالی که از پس وپیش زین اسپ آویزند،

سموت زین، ترک بند

فَتَردن = دریدن

فتق : گشاده– فراخ

فتَنک = رده، ردیف (خرمابن و مانند آن)

فتنه : بُلغاک، غاک، چَلَپ، هَلالوش

فتودن = با اندیشه واختن، فَنانیدن

فتوسنتز : فروغسازی، شیدسازی

فتوی : وَچَر

فتیله : پَرزه، بُشک، کَنَه، افروزَه

فجعه : دردمندی

فخّار : سفالگر– آجرپز– کوره پز

فَخم = چادر شب برای تکاندن میوه

فد = بیل چوبین، پارُب(پارو)

فدایی : گُهری، برخی، گُریان، کُرویان

فدراسیون : اِرمان– سازمان

فدره = یک زیغ

فدیه : سّربها، کْریان، برخین

فرfour(ابزارهای خانگی) : تاوَن

فراپوشیدن = غم مواراه، چشم پوشی کردن

فراتافتن = طلوع کردن ❊

فراجیجیدن = برکندن

فراچنگ آوردن = تصرف و تسخیر کردن

فرارون = آنکه یا آنچه پیش می رود،راست، درستکار،

خوب، سعد در برابر فیرون

فرارون کنشان = بسیارپرهیزکاران

فرارونده = متعدی، مفرط

فرناخیدن = پسندیده خوی و نیک لطوار شدن– پنبه رشتن– شرمیدن

فرناد = پایاب و پایان [ازسانسکریت پرانَدَ]

فرواره = غرفه

فروبندانیدن = بازداشتن

فروتافتن = غروب کردن ❋

فرودور = متفاوت، متمایز، برافرود، فروور

فرودی = انحطاط، تنزل

فرور = جدایی، افتراق، گریزنده

فروزک = فوتون

فروزکشناسی = فوتونیکس

فروزینه = فسفر

فروسو = سفلی، سفل، تحت

فَروشاندن = دور کردن به یکسو راندن، پَرچیدن

فروشه = لوزینه حلواییست گیلانیان را

فروکشیدن = نگهداشتن زمام مرکوب، اقامت در جایی ماندن

فروماندی =کسادی، بی رونقی، راکدی

فرومولیدن = غفلت کردن

فروهیده = ظاهر وآشکار– باشکوه

فرِه = بسیارزیاد، فرهیست،خوب، پسندیدَه

فرهانج = شاخه تاک که اندر زمین فروکنند تا سپس بروید

فرهانوش = جاودان، فرزام– پرناز پاینده

فرهنگ =: واژه نِما، واژه نامه، پهرستنامه ❋

فرهودی (:راسخ دردین؛ دساتیری) = نیم سوخته، نیمسوز

فرهیدن = وحی رسانیدن، بدل افکندن

فرسک، فرشک = دانه انگور

فرسَلون = تلک، طلق

فِرسِناف(–فِ) = شب نوروز

فرشته، فریشته = (موی) صاف ورها شده وآویزان

فرصت : گزک؟، دِیل، ویل

فرعی : ستاکی، شاخه ای، ناشالده ای

فرغاریدن = خیسانیدن، نیک ترکردن

فرغامج، فرغامه = گوساله

فرغر = خشکرود

فُرغُل = ملحفه، لحاف–قبا

فرغُل، پُرویش، فرناس، فَرویشکاری = تاخیر، غفلت

فرغن، فرکن = جوی نو– کاریز

فرغیش = کهن ، فرسوده

فِرفال = موی فروهشتهٔ بیچین و شکن

فرفورژه : چلنگری، پولاد آهنگری شده

فرق سر : تارک سر، هپاک، کاچک، کواته گاه، رُخج

فرقه : تیره

فرکام = قصد ❋

فرکانج، فرکامخ = یکجور خوراک که از شیر و آرد وماتکان دیگر مانند شیره انگور پسیچد (تهیه شود)، فرنی

فرگزیدن = زیر و زبر کردن، شوراندن، کاویدن، شیار کردن

فَرَم(فروم) = دلتنگی، اندوهناکی، گُرم، آدرنگ، کیارا، کَفا (دشخواری ، محنت)

فرمانورزی = اطاعت ❋

فرمول : دیسول، دیسیز

فشیدن = راندن اسپ تاختن ودواندن و یخنی کشاندن اسپ با لگام

فصل : جدا ساختن – واره – فرَگَرد– هات– دمان، واره، اَمد، هنو

فصیح : کارنگ

فضله : پیخ

فضول : ابلوک، بَرسَر، زبانران، ولزبان، دشکنجکاو ❋

فغ = بت [فغاک]

فغاک = ابله،مشنگ–حرامزاده

فغند = پریدن– از جای پریدن

فقره : زّوره، مهره–بند

فکاهی : خنده دار– خنده آور– خوش مزگی

فُک : سگ/خوک دریازی

فلات قاره : دشتاب، ژرفاشیب

فلاته = یکجور هریسه که با شیر گوسپند پسیچد (تهیه شود)

فلاده = بیهوده

فلاسک : دمابان

فلامینگو : آتشین مرغ، مرغ شناگر، پَرآذران

فلاور باکس : گلشنه

فَلجَم = قفل و زنجیر در

فلخمد = حجام، نشتر زن

فلخودن، فلخیدن = فلخمیدن

فلز : اَیُخشُست

فلس ماهی : کُچَر، یون

فلش : پیکان

فلفلمون = بیخ و ریشهٔ فلفل– پونهٔ گیاهی

فلق : اَبرَش، سپیده دم

فَری(اوستاییfrya) = زه، آفرین

فریزر : یخزن

فریضه : فریز

فرین = جایی تنور مانند که اندر آن آتش را یَتارانند تا نه ان افروزد (خاموش نشود) ← تاون

فریوریدن = راست شدن اندر دین– بر جاده هج بودن– آفرین گفتن(مانیک بنیادین)

فریه = نفرین

فزرتی = بیعرضه، بیقابلیت

فزه = حلاوت، شیرینی

فژ = یال، بُش

فَژاگن = بزه، گناه

فژغردن = درست فرغردن، خیسیدن

فَژور = فَژ =چرک وریم

فژولیدن = تقاضا کردن– برانگیختن– دور کردن تکاندن

فساد : تباهکاری، پَلَغدَگی

فسان = کارد تیز کن

فسحت : گشادگی، گنجایش، فراخی

فسخ : گسیختن، گسیناندن

فسیبانیدن = یدک کشیدن اسپ، راندن اسب

فَسیلَه = گله اسب واستروخر، رَمَه

فشرک ❋ = کلید، دکمه

فشست (سنابادی) = سدای کشیدهٔ چیزی مانند آب که با فشار بیرون زند یا سدای خزیدن مار

فَشَل آمیز = بددل، ترسو

فشومندی = فئودالیسم

فشیدن = الحاح وتقاضا کردن

فوق لیسانس : دانشور

فوق‌العاده : ابرشگفت

فوگان = فقاع(معرب)، چیزی است مست کننده از آرد وجوو ... ، بوزه

فونت : نویسَه دان ❊

فوهل = شوره، نیترات پتاسیم

فهم : به جای آوری

فی : بهای واحد

فی البدیهه : خود آی

فی الجمله : باری، اندکی

فیال = تیری که پیکان آن دوشاخه باشد–آغاز، دیباچه

فیاواری = صنعت، کاریگری، فیار

فیبر : بافه– راک

فیریدن = خرامیدن– پرنعمت شدن– تکبر وافاده کردن– استهزا کردن

فیزیولوژیک : تنکارشناختی، کاراندام

فیض : شارش–دهش–یان

فیگوراتیو : پیکرمند

فیلم : رُخشاره

فیها : چه بهتر، بسیار خوب

فیس = پُز

فیلاریوز : پاغُر

قاب عکس : فرآویز

قابل استیناف : پژوهش پذیر

قابل تشخیص : شناسامند distinguishable

قاپو : دروازه

قاتق : خورش — ماست

قاچ : گُرچ، بُرین، بُرنگ، لاهوره، لاپ، لاپه

فلوت : دمک، نای

فلوس : جوشانده تلخ – نرمه دارو

فلیختن، فلیجیدن = افکندن

فَلیدن = بددل شدن، فییدن

فناتیک : دین نموداری–پیروی چشم بسته

فنانیدن = درنگانیدن اندر میان واختن، دور اندیشی

فنج = گوشتی افزون که اندر کس زن وشتر ماچه پدید آید، بظر

فندق ? pontic (pindaka (skr) pinda: tup, qetee) = گَلوژ، پُندُک

فندیدن = نوشین بودن

فنر : خیزه، کَشمان❊

فِنقِلی، فنغلی = کوچک و ناچیز

فنگ = زالو

فُنودن = فریفته وغره شدن– آرام گرفتن– بازایستی اندر گفتار

فنه = دوسوی جوی که اندر سنه (اثر) کندن جوی برآمده باشد

فواره : جوشا – آب فشان– جهنده — اشپوزه ❊

فود = پود

فودپروسسور : چندکاره

فورا : همواندم

فوروارد : پیشرو

فوریدن = آروغیدن

فوزافوز = آوای مرزش

فوزمه = کوچک اندام ونزار، لاغر

فوژان = بانگ بزرگ

فوق دیپلم : دانشبهر

قد علم کردن : سربرافراشتن

قدح : سبو

قدرت استنباط : تیز هوشی–نیروی دریافتن

قدرت خلاقه : آفریتاری

قدغن : نبایست– نبایستی، شفور، شهاد

قدم وحدوث : نوپدیدی

قدیس، سنت : اَردا، پارسامرد

قِر = مرگ ومیر گروهی

قرار، شرط : نِهِش

قرارداد : هرنیز

قراین : جورها، همبرها، همالها

قرص(دارو) : گویه

قرض و قوله : وام و خرده وام

قرع : پاتیل، دیگ

قُرُق : بازداری– ویژه کرد

قرقاول = گرگاول، تِتَر، تیرنگ، تورنگ

قرقوط کرده = کوفته؟

قرقی : واشک، فرغوی

قرمساق : فدرنگ

قرنیه چشم : شاخینه

قرو : سرسبزی، سبزه زار وآبادی

قره قوروت : لیولنگ، ترف، پنیرتن

قریحه : هوش– ویر– نهاد — اندریافت

قزن قفلی : گوکِ چنگکی

قسنجه = مالش دل که از بسیاری پیسو به چیزی تاشیده شود

قشری : بیرونگرا ❊

قَشَه = مسابقه

قاراسیا = آلوبالو

قاراشمیش : درهم و برهم–بهم ریخته

قارچ = کَفَک، هُکَل، سماروغ ، اُکارِس، گَولَک (گوبَلَه ی ترکی؟)

قاروره = شیشه پر نفت با سر آتش دار–کَراپه پیشاب

قاره : خشکسار ، خشکاد، پهناد، خشکبوم ❊

قاصدک : شیردندان، پَیکو، بازریش

قاضی : داورزنده، داترَس

قاعدگی زن : دَشتانی– وَرتکی– ماهریزش menorrhea

قافیه : همآوا – رج – پساوند سرواده

قافیه را باختن : خود را لو دادن

قاقُم = کاکُم، دله

قال : پالایش

قالپاق (قالپاق، قاپاق(پارسی؟) = کولاهک) : خودک چرخ– کلاه– زیورچرخ

قالتاق : پشت هم انداز– نیرنگ باز، لُمپَن، کلاهبردار– زین اسپ

قالیچه : بوبک

قامت : هُندام، بشن

قاهر : چیره

قُب = پهلو، گوشه؟

قبا : جامه پیش گشاده–پَیلیپا،کَپاه

قباله(خانه وباغ) : چک، بیلک، ترده، ترزده

قبراق : چابک–گوبراک

قبله = نمازسوی

قبیله : تبار

قتل عمد : خواهکشی

قتل غیرعمد : ناخواهکشی

قلچماق : گردن کلفت– زورگو

قلع و قمع : برانداختن، ریشه کن کردن

قلع و قمع : براندازی– ریشه کنی – کشت و کشتار

قلق : رگ خواب– خوی– شیوه

قلم انداز : پاکلاغ

قلمداد : به شمارآوردن

قلمداد کردن : وانمودن

قلمه : شاخچه– نهال – نهالچه

قلیان : نارگیله– آتش سر

قَلیه : پاره گوشت– بریانی

قلیا : شَخا

قم : گم– گومِس– زمین پست وگود

قمار : منگیا، منگک

قماش : پارچه

قُمری، موساکوتقی : ورشان (بیگانه؟)، وَنادیج

قمصور = خراب ، تباه، داغان

قمقمه، متاره : گواز، آبتابه–آوند چرمین

قناری، کاناری : هزاردستان زرد

قنداق : اِشتک

قندیل : چراغواره، جَلوَند

قنطار : خرتال

قنقرات = رامه ای از مغول

قواریری : شیشه گر

قواس : کمانگر، کمانساز

قوام : استواری– پایداری

قوام آمدن : واج آمدن، گیفتن

قوت قلب : پردلی–دل دادن

قوچ : وَشکَل، راک ،گوسپند نر، وران، غوچ

قصاص : شَله

قصبه : گَردَر، شهرک

قصد : بَرَک، یاز

قصد کردن : دریازیدن

قصد و آهنگ : ینه؟

قصوه : گوشبریده

قضیه : سرگذشت–نهاده، ویچیره

قطاس : والان

قطب : داک، سرال

قطب نما : سونما، شین نما، سَرالنِما، مِخ نِما

قطر : ترامون، پَراز

قطعی : بی برگشت، بی چون چرا، تاشت، تاشتیک

قطور (کتاب) : غوس ⁄ γavs ⁄

قطیفه : نانی که با روغن و دوشاب روی تابه پزند و درونش را با مغز بادام و پسته پر کنند، بیشباره، فرخشه

قفس : زندان، جای تنگ،کابوک،کوفجان

قفل : تژه بند، کوپله

قفیز =کویژ، پیمانه

قُقُسی = مجموعه از دانه های انار که با پوسته سپید و نازک از مجموعۀ دیگرجدا شود–(جانوری)سیب

ققنس : آتش افروز(سیمرغ)

قلاب : آکسه، نشپیل، ایاسه

قلاده : یوغ – زنجیر– بند– گردن بند

قلاویز = ابزاری برای دنده دنده کردن

قلب : نبهره– گِش

قلب مستوی : باشگونگی همساز

قلبا : از دل و جان

کُ/نگ = ستبر وقوی هیکل، پسر امرد درشت و قوی جثه
کاباره : میکده – باده گاه
کاباره = غار
کابل : بافه
کابلیج = کلیک، انگشت کوچک ← چُلک، نماچ بر
کابوس، عبدالجنه : خُفتو، فدرنجک، نیدلان، برخَفچ، برفنجک، دیونسبرگ، بختک، سُکاجه
کابوک = کابک جای مرغ خانگی– یکجور چیز مانند زنبیل برای کبوتر– رفیده
کاپ = قدح، یکجور پیاله
کات = زاج کبودtuttham(سانسکریت)
کاتالوگ : کالانِما، کارنما، پهرستنامه
کاتالیزور : کنشیار
کاتورَه = سرگشته شیفته، حیران–سرگشتگی، آسیمگی
کاتولیک : پاپگرا
کاته = مورد
کاج = تپانچه، سیلی، پس گردنی
کاجیره = گیاهی با گلهای لوله ای زرد وارغوانی
کاچول = جنبش سرین بهنگام پایکوبی
کاچی : عصیده
کاخ، کاخه = باران
کاخال = اثاث البیت
کادر : پیرابند
کادرcadre : پایوران
کاراسته =چوب وتخته ودیگر مصالح بنایی
کارافزایی = زحمت دادن
کاربراتور : سوخت آما

قوس قزح : آدیندَه Âdiyanda ،آژفنداک، نوس، نوسه، تیراژد ،تیراژی ،اغلیسون، سدکیس،کَرکَم، ترسه، رنگینکمان، گِرم
قوطی : توبک، کیوُت
قولانی = یک جور گیاه
قولنج : روده درد
قوم : رامه
قوم وخویش : کس وکوی
قوه مقننه : نیروی آیین گذاری– نیروی دادگذاری
قوی‌هیکل : هَیتال، دَفزک
قهار : چیره
قهره = تنگی دم ناشی از شوک هیجانی
قهقرا : پسروی
قی آلود : ژفگین، چشمی که گوشه آن ژفگ (کیغ،کیخ)گرد آمده باشد
قیچی، مقراض : دوکارد، چینا، ناخنپَیرا
قید : افزاواژه، برواژه
قید : بندوَری
قیر : زفت–گَژف– گَجشف،کُرف
قیف : تگاو– بّتو
قیل و قال : هیاهو، همهمه
قیم : استور
قیمه : یزدادی(کنجِه)،کوفته ریزه، پسنمده
قینیج، قیلیچ : شمشیر
قیطان : نخ ابریشمی
قیقناق =خاگینه
الک =؟ بیچاد
کِ/کَتار = قطار، صف، ردیف

کاکائو : هنده بادام– خُرمک

کاکتوس : گیشدَر

کاکی = گرده یا قرص نان

کاکی(دَیلمی) = عمه

کاگله = رازیانهٔ آبی

کال = جاه و مقام

کال =خم،خمیدَه، کَولَه

کالاجنبند = تریلی ❋

کالاشکن، کلاشکن = یکجور افراشک

کالُفتن = آشفته شدن، شیداودیوانه شدن، آلُفتن

کالک =خربزَه کوچک، نابرسیدَه (سفچ =خربزَه نابرسیدَه، شراب مثلث)

کالُمه = بیوه

کالو = تنه، بدنه، صورت، شکل، شاسی

کالوج = کبوتر

کالویه (تصحیفی از کالیوه) = کاتوره، سرگردان

کاله = اسباب خانه، لوازم ضروری

کاله = زمینی که برای کشاورزی آماده و آراسته ساخته باشند

کالیدن = درهم وپریشان گشتن، بچنگ افکندن

کالیوه = نادان، سرگشته، پریشان، آسیمه

کام = آنچه بدان در را بندند، زرفین

کامل الذات : پارُن‌زاد، آرَسته

کامل کردن : آرَستَن، هرویسپاندن، هاماندن

کامل، تمام : هام، غاش

کاملاً : به درست، سراسر، یک‌سره، به رسایی

کامله الوداد : بهین دوست

کامیونیتی : باهمستان

کاربراراستن = ترتیب دادن امور

کارت پستال : پَیکرُخنه

کارتابلcartable : کارپوشه

کارسان = غولینی کِوود مانند وگردی، چاشکدان، چاشدان

کارستان = حکایت، شرح حال

کارکیا = امیر، حاکم

کاروانکش = شعرای یمانی

کازه = دژی که سردار نامی مه آفرید از آن برخاست و ماه نخشب را آفرید– خانه ای با گیاه و سبزه اندر کنار کشتزار

کازَه = کاژَه، کاژ، کاشه، کاز خانه ای که از چوب ونی وچرامین سازند، کومه، کوخ، آلاچیق،کَپَر

کاژنا = درخت سبز مانند کاج

کاژیدن = غدغد کردن همانند مرغ، کاغیدن

کاس = کوس = نقاره بزرگ،خوک نر،ساد،کبود

کاس کردن (اسپهانی) = تحمل کسی را به پایان رساندن، مستاصل کردن

کاسماره = زن غشنگ چشم آبی

کاسه = سکره

کاشه = یخ تنک نازک که در زمستان بندد و بستناک شود

کاغ = نشخوار

کاغاله = گیاهی غشنگ و سودده

کاغذ : رُخنه

کاغیدن = بانگ زدن کلاغ

کاک = ماه شب چهارده

کاکا(افغانی، هندی) = افدر

کپسول(گاز) : استرانگ(گاز)
کَپکی = یکجور دینار وتومان که در زمان مغول، تیموریان وصفویان رواک داشتی
کَپَل = سرین
کُپه (اسپهانی) = سالک
کَپی = میمون سیاه، بوزینه
کتاب مقدس : نامه اشویک– مانسر
کتام = اتاقکی اندر جالیزها و کشتزارها
کتایون = بی آلایش، پاک، خوب
الکتروسکپ : برغنما
الکترومگنت : برغارُبال
الکترون : رخشیزه
الکترونگاتیوی : نای برغی، نای رخش
کترَه = پارهَ پارَه، دریدَه– بیمانیک، بی ترتیب
کتف : هُویه
کتک = یکجور گوسپند که دست وپای او کوتاه است وپیشترآنرا از بحرین می آوردند، نقد
کُتل = تل بلند
کتیبه : نویکند، نگارکند
کُتینک = چوبی که جامه شویان پس از شستن جامه بر جامه کوفتندی برای که آبش گرفته شود، کدین، کدنگ، کدینه ← دارچوب
کج = کپل، کماله
کجا = زمانیکه
کجپلاس = مفسد، بدمعامله
کُجشناسی = conchology
کجکلاه = ناصرالدینشاه
کجه ماهی (دَیلمی) = دلفین

کاناپه : نیمکت– نیم تخت– دیوان
کاناز = بن خوشَه یِ خرما آنجا که بَه موغ چسبیده است
کانور = کندوی گندم و جو
کانورسیون = دگرش، گهولش، واگردانی
کاوا = لشکر مردم
کاور : پوشَن
کاهن : کَندُیkandoy
کاهُو = تابوت، گاهوگ؟جنازه گبران
کائنات : نیوَر، ناکَرای–باشندگان
کباب : تواهه
کباب کردن : برشتن
کبار، کبال = ریسمانی که از لیف خرما سازند
کبد kabd، کبید = لحیم، ماتکی که با آن لحیم کنند، کفشیر
کبرا : مار چشمیاری، مار چشمواره ای
کبرَه = پوسته نازکی که روی زخم بندد
کبوددشت = آسمان
کَبیدن = از جای گشتن و از جای کشیدن و گردانیدن– کوفته خاطر شدن، رنجیدن–از راه دوستی وصداقت بازگشتن
کْبیدنnab = بلغور کردن
کبیسه : انباشته
کبیکه = لاله
کُپ(یزدی) = دهان (لری گُپ)
کَپَر : خانَ نَیی، کومَه، آلونک، عریش (آلاچیق = کازه، پرچین گاه، تاژ) ، وردوک
کپسول : خُم، پوشاله*

کرژاه = متلک

کُرس = زلف پرپیچ وشکن، خم گیسو

کَرَستون = ترازوی بزرگ

کرسی، منبر : افراز، پردو، پاردو، باردو

کرسیدن = فروتنی کردن

کَرَش = خدعه، مکر، ک/گریسه

کِرشیدن = نامراد شدن، نانمشیدن

کرفس : اَچمود

کرک = خز

کرک(بخارایی) = بام خانه، پوشش خانه

کرکمیسه = گلی نیکبو و چندرنگ اندر کوه الوند

کرکوس = باهنگ

کرم : خامه- سرشیر- نرماک

کُرَن =رنگ میان سرخ وزرد

کِرَو = کرجی بادی

کروه = منزل، مقام، آشیانه، مایل

کریاس = درگاه خانه

کریج، کریچ = خانهٔ کوچک

کریجک = آلونک

کریجک = یکجور پرنده همانند پرستو

کریستال : بلوره، تبرزد

کریسه = کتکی که بر پشت بام سازند، خرپشته

کریسیدن = آشمالیدن، فِریفتن، کنبوریدن

کریشک = پیکارجو

کریشک =جوجه-انگشت کوچک ← کابلیج، نره مچ

کریشه = (برنجک تور؟)

کریم، سخی : راد

کَز = کمان وچوب پنبه زن(فلخمنده)

کچف = درختی جنگلی با برگهای ابریشمی

کَچه = زنخ، چانه، چکن

کدمان = بزرگ، فرمند، والازاده

کدیم = ناتوان

کدیور(مانیگان پارتی) = گهاندار- صاحبخانه،

کدخدا، رئیس قبیله، ریشسپید رامه

کذیمی = آسیب، زیان

کر = بغل، کش، زیر بغل

کر = مراد ومقصود

کراج/چ/خیدن = بانگ کردن مرغ هنگام تخم نهادن

کراشیدن = تباهیدن کار، پریشان شدن

کراک = آنچه کنند

کراکها = امور*

کرامیدن = تعظیم وتکریم کردن

کراندن = کرانیدن،گذرای کردن، کنانیدن = کردن

فرمودن

کرایه دادن : بَه مزد دادن

کرایه: سَلاک

کرپا = گیاهی دارویی

کُرته = پیراهن وجامه و کپاه تهی، نیمتنه

کُرچ = اکنونهٔ مرغی که آماده یِ خفتن روی تخم است

کرچه = اتاقکی که جالیزبانان وکشاورزان اندر پالیز و

کشتزار از چوب و واش سازانند

کردون، کردین = جامه پشمین وکلفت

کُرده = شبان

کُردی (گُردی ؟) = نیمتنه ای که روی کَپاه (قبا)

پوشیدندی

کرز = بی ریش، کوسه

کشمر = روستای باستانی ایران کنار کاشمر که بُرگی از اشکانیان هنوز اندر آن هست (نیز کندر)

کَشَند = مد دریا ← پروآبجر

کشوتا = کمان تیرانداز

کشیخ = وعید، وعده شکنجه

کشید = سرود، نغمه

کشیشسالاری : = hierarchy

کعب : ریشه سیم

کعب الاخبار : آگاه از همه– همه دان

کف دست : هَبک

کف کف = فرفره، بادفرک

کفاره : تاوان– پرداخت – بازدهی– کیفر– پادافره

کفاف : روزگذار(غیاث الغات)

کفالت : سرپرستی، بابیزانی، بریستاری

کَفچَلیز = کپچه بزرگ سوراخ دار

کَفچَلیزو = بچه وزغ که هنوز دنب دارد

کفگیر : آردَن

کفن : مرده پوش

ککه (هندواروپایی) = براز، گُه

کُل : خَبیوه، خبیره، همای

کَل = نرینه جانوران، جُرره در برابر لاچ، لاس

کلاته = خانه محقر

کُلاله = موی پیچیده، مجعد به مانیک کاکل وگل نیز است

کلاو = غوک، وزغ، کزو، مَگِل، مَکِل، چَغز، فرغور

کَلَب = گردبرگرد دهان – منقار مرغان، کلف، کَلَفت، نول(لوله صراحی،نایژه مشربه)، چِنگ

کزاد و کراد = جامهٔ پاره

کُزاز : پی فشردگی – سوزین

کَزایش = فرزام، سزاوار، بالنده

کزوغ = مهره گردن

کژاراندن = پاره کردن

کژباختن = بدمعاملگی کردن، فساد کردن، تقلب کردن

کژدار = پالیز

کژدو = نهال نیز ← پای جوش

کژند، کزنده = جوالی سوراخ سوراخ که با آن کاه کشند

کَژوژ(کژوزنده) = بادمخالف، نکباء

کَژیر = پیشوا، رهبر

کسره : زیرنشان– زیرواگ

کسک = هسته، دانه

کسوف : مهرتُمیگ، خورتُمیگ

کسه = خواب سبک، چرت، پینکی، غَنَب

کَش = بیغوله، گوشه، سینه

کشان = اغلب، بارها

کشترکن = کلنگ، کلند، کُپتَد

کشتمان = مزرعه ❊

کشجیک = پالان

کَشسان = الاستیک، مرتجع

کَشسانی = الاستیسیته، ارتجاع

کَشَف = لاک پشت، چهارمین بُرگ از دوازده گانه بُرگان؛ سرطان، کوزه سرپهن دهان فراخ، یخدان

کّشفتن = گشودن، شکافتن– برداشتن– پراکنده شدن– پژمرده شدن– نابود شدن

کشک = زاغ

کشکین = نان جو

کَلوت = yardang
کلوچ = قرچ و قروچ ، (دندان قروچه)
کلوچیدن = خاییدن جاویدن چیزی که سدا کند
کُلوس = اسبی که چشم و روی پوز او سپید باشد و آنرا
نافرخنده دانستندی
کلون : تاگ
کلون = آبی پررنگ
کلونک = چراغدان ← چراغ بره
کُله =کوتاه، قصیر، شست کله، کوتاه، ناقص–بیدم
ودسته–شرم مرد، نره
کله شق : خوبین
کلیپ : نماهنگ
کلید : درکاش، پژنگ
کُلیدن (سنابادی) = کندن و بیل زدن زمین برای
کشاورزی
کَلیک = نسترن
کُلیه : گردن بند– گردن آویز–سینه ریز
کلیه = غلوه
کم آزرمی = خفت و ذلت
کم گرفتن = التفات نکردن، توجه نداشتن
کماکان : چنانکه بود– چنان که هست
کُماله = ابریشم، کج، فرومایه
کمان گروهه = کمانی که با آن گلوله ومهره گلین افکنند
کمانسان، کمانواره، کماندیس، گوژفش، گوژوش،
گوژسان = هلال ❋
کماهوحقه : چنان که شاید
کمایلیق : چنان که باید/سَزَد/شاید
کماینبغی : چنان که شاید، چنان که سزاوار است

کلبیسه = (اسپ یا مانند آن) که خالهایی مخالف رنگ
لادین (اصلی) بر تنش داشته باشد، ابرش
کلپترَه = فُشار، بیدلا، جفنگ، سخن بیهوده وبی مانیک
کلته = آنکه واجان را از واشدگاه آنها گفتن نتواند
کلته = چهارپای پیر در کهنسال
کلج آمدن = عار وننگ آمدن
کلچ، کلیچ = عجب، خودستایی
کلس : آهک زنده را گویند
کُلِک = پارچه چهارگوشه زیر بغل پیراهن، خشتک
کُلِک = شوم– جغد
کَلِک kalk = آغوش
کَلک، کَلکَه = آتشدان گلین، منقل سفالین
کَلکَل = سینه، گردن
کلکوی = کنده و غُل
کلکی، کلل = آن پری است که پادشاهان و جوانان
خوبرو و مردم دلاور اندر بزم و رزم بر سر دستار و
کلاه گذارند و آنرا به ترکی
کللَگی = باشلق، سرانداز
کلم = چرخ آسیاب
کلمات قصار : گزین گویی
کلنجار = خرچنگ
کُلَنَد = غلق در کلیدان،چوبی که بر قلاده سگ بندند،
ساجو، ساگور
کلندره = جوان نیرومند و با ابهت
کلندری = رباخوار
کلندن = گلاندن، تکاندن دامن،قالی...
کلوا (اسپهانی) = بند
کُلوت = badland، زمین سنگلاخ و مردابی

کُنبیدن = برجستن– مایل شدن

کَنبیدن = چیزی را از جای کشیدن و براوردن

کنترخوان : شمارخوان

کنترل پنل : فرمانگاه

کنتور : گسارش شمار

کنجده = کک مک، لک

کُنجُل = هر چیز در هم کشیده وچین وشکن به هم رسانیده

کَنَخت = جوهر، جوهر شمشیر

کنداکوی کردن = حک کردن، سوراخ کردن

کُنداور = پهلوان، دلیر، نیو

کندر = آبراهه

کندورش (کندروش) = زمین فراز و نشیبدار، پشته پشته

کنسانترهconcentre : افشرده

کنسرو : خوراک سربسته — بایَتار

کنسرواتیزم : کهنپرستی

کنسول : کارپرداز

کنشتوک = چوبک

کنفرانس : فراهمایی

کنکار، کنگر = تخت

کَنگ = از سر انگشتان آدمی تا دوش، بال پرنده

کنگره : همایش

کُنگُرَه = دالبُر

کنگل = گدایی

کُنوریدن = آدم بازی دادن، فریباندن مردم

کنوک = دوشیزه ای باخرد و دانا– دختر جوان

کنیه : نام خانوادگی– پیش نام

کمپوت : خوشاب

کمپیر = پیرسالخورده، فرتوت

کمترینانه = حداقل❊

کمد : آغُشگه (گنجه دیوار)(نیشاپوری)

کَمرا = جایی که چارپایان شب آنجا باشند، تاک بلند

کمشک = کشک، پینو

کمگرایی = تفریط ❊

کملَک = آبراهه

کم‌وزن : وَرام

کمون : زیره، کَرَویا

کمون : نِهفتَگی

کمونیسمCommunisme : همبودگرایی

کَمَه = منفی (شمارشدانی) ❊

کُمیت : هَیگَر

کمیته : همگمار، کارگروه، کراد

کمیته تبلیغاتی : فرارساناد

کمیژه مویی = جوگندمی شدن مو اندر سَنَهِ میانسالی

کمیسیون : گزیراد، نگراد

کمین = ناقص، ناتمام–دون پست

الکن، لجلاج : زبان گرفته، گچه

کِنار = سنتور

کنارمند = محدود ❊

کنارنگ = استاندار مرزی

کناره بند = شُششامه، پرده جنب pleura

کناس : سَرگینرُب، رفتگر، جاروکش

کنایه : نهان واژه، گواژه

کُنب(قم) = خیارچنبر

کنبانیدن = مایل شدن

کوله = ملخ نر ← کوللگ

کولیدن = حفرکردن، شیار کردن(=گورزیدن، فرگزیدن)

کوم = گریبان

کومش، کومیش = چاه کن

کَویر = پاکار، پیشکار

کَویز = بردباری، تحمل

کویژ = میوه ای خودرو مانند سیب

کْویستن = کوفتن غله و جز آن

کویل = شکوفهٔ بابونه و گیاهی بسیار نیکبو

کویه = گیاهی ناتلخ و نیکگوار

کَهل = مردی که میان سی تا پنجاه سالگی باشد

کهله = زر وسیم ریزه– زر سپید

کهنی = آسیاب، دستاس

کیاجور = خردمند، دانا، فرزانه

کیاختی کردن = نرمی کردن، رفق ومدارا کردن، آهستگی کردن

کیاخن = آهسته

کیار = کاهلی وتنبلی

کیارا = اندوه،تاسه

کیارنگ = سپید، نیکرنگ، پاکیزه

کیاغ = بیناو(بن آب؛ کردی)،علف

کیانا (سریانی): طبع ها : برودت(سردی)، رطوبت(نمناکی)، حرارت(گرما)، یبوست(خشکی)

کیبیدن = بیکسو رفتن منحرف کردن از راه

کیپا = شکنبه گوسپند

کیپانیدن = شماله افروختن

کیس = چین وشکنج،گُرنِج(گوشَ)

کیش = شُه (اندرکهن)

کوار = سبزی، سبد میوه(دوخله)

کوارتز : دُرکوهی– سنگ شیشه

کَواسquality = صفت و گونه–روش، قاعده

کواسه = گونه، صفت، طرز، روش

کوام = گیاهی نیکبو

کوانتوم : دانیز، بی سوی، بیکاره، اَویژه

کوبه = گیاهی نیکگوار ناتلخ، خیزاب

کوبه = مدق(هرچیز که با آن کوبند)

کوبیسم : مکعبنگاری، ششپهلونگاری

کوپا؟ = فوتبال

کوپال = گرزآهنین، عمود، لَخت

کوپه = شاخ وشیشه ی باخسه گر

کوت = کر، ناشنوا

کورس = موی پیچیده

کورک = باغض الخل aragonite

کوزاموز = چپ و راست

کوژیدن، گوشیدن = مراقبت کردن

کوس کردن = روی گرداندن، گوشه گرفتن، کناره گیری کردن

کوشاب = شیرهٔ انگور

کوشاد = بیخ گیاهی نیکرنگ که پادزهر است

کوشنه = گیاهی ازتیرهٔ سندهی با ریشه ای نیکبو

کوشیاد = سنگ خردناشدنی، پولادین

کوشیدن = نبرد کردن(مانیک (های) بنیادین)

کوک = کود، توده، انبوه

کوکنار = خشخاش

کولاک : توفان، برف وباد، وَنایشنک

کوله = زوزه سگ

کَسمَه = زلف مصنوعی
کسینوس : سایه
کِش = دفعه، بار
کشدانک = دود
کف = یک جور ملخ
کُکمار = مار جعفری
کلاچ : چنک
کلاژه = کلاغ
کُلک = پارچه ی چهارگوشه ی زیر بغل، پیراهن،
خشتک، وصله
کلکل = سینه، گردن
کلول = یک جور غله بزرگتر از ماش و مرجمک، مُلک
کلیچه = قرص نان
کمامیت = نگاهبان؟
کمره = جای سغدار، جای تاک ضربی دار
کناروس = یک جور کنگر
کنف = ضایع
کوازار : اختروش
کوت(هندی) = کلات(قلعه)
کوتل = بخش و پشت و دم (کشتی)؟
کوسج = یک جور گیاه
کولخج = جاروب؟
کوم = سبزه ای که کنار جوی روید
کیه (گیلانی وتپورستانی) = خانه
گارد : پاس گان
گاز : گارس- تورک، ویشْفت
گاز = مقراض، گازانبر
گازوئیل : سُوج

کَیفردَهی = محکومیت
کیلو = مغاک، آبراهه، کملک، موریا
کیلی = کژی، ناراستی
کیمیا : کاف- ماتوَرزی
کینو = دماغ
کیوار = فلاخن، وژکهن
کیوه = گیاهی خوردنی
کاژوار نگرستن = چپ چپ نگاه کردن، چشم غره
رفتن
کاس کردن = تحمل کسی را به پایان رساندن، مستاصل
کردن
کاسباده = العاثور
کاغنه = گونه ای کرم سرخرنگ و زهردار که آگفت
کشتزار به شمار آید، ذُرّوح
کالبدینه = ماتریکس (شمارشدانی)
کتانژانت : سایه برسان(تمام)
کذنبیج kozanbij = توده، کپه؟
کردمه = یک جور باقلا
کرز = بی ریش، کوسه
کرکران = گیاهی است باریک و سرخرنگ، کرکرهن،
قرقیهان، کیکهان
کرمازه = نازک و دارای نگار
کرمیشک = عارضه ای است عفونی اندر گوشه ناخون
با ریشه ژرف، عقربک، درد ناخن
کرنب = چغندر، کلم
کرَو = کشتی، جهاز کوچک ، زورق
کُرویی = یکجا، باهم
کُژب = یک جور درخت با چوب سفت، کزب

گرانک = گراویتون

گرانیدن = واداشتن به گرفتن یا نگاه داشتن چیزی

گراهش = تمایل

گرجین = جولاهه

گردپای نشستن = چهارزانو

گردر = زمین دامن کوه

گردنای = کاسهٔ زانو

گُردوس = فوج وگروه سوار، گله، توده

گرده بر = مته، نقب، بیرم

گُردین = جامه ای پشمین مانند کپنک که تهیدستان و درویشان پوشند

گررا = عبد، بندَه، سفلَه، پست

گَرَرَه = خمچه، سبو

گرزگاو = خزه، جلبک

گرزن = تاگ گوهرنشان، نیمتاگ

گُرزه = عمود

گَرُگَر = پرستیدن، پرستش شدنی، معبود از اوستاییgar

گرمه = (آرد) بی سبوس و سپید

گرمه = پیش رس، زودرس

گرودمان = خانه سرود

گُروس = چرک- موی بافته

گروما = ماه شب چهارده- زیبارخ

گریپ فروت : توسرخ

گُریج = نقب، زیرزمین، گودال، چاه، کوچک خانه

گریم : بزک کردن

گُزاریدن =وام ونماز ادا کردن

گزک = نقطه ضعف، مرتبه، دفعه

گاژ = بلندی، جا، بلندپایگی

گاس = بوزینهٔ نر

گاف : نازرنگی

گال : گری

گالری : نگارخانه

گالش = گاودار

گالوانیزه : اسپید رُوی، روی پوشیده، آبکاری، روی اندوده، اندوده، آبکاریده، رُوی پوشی

گالیدن = دور شدن، گریختن، هزیمت کردن

گامنده، گامنما = گرادینت

گاومیش = گاوآبی

گایوالیا = تجرد اندر یوگا

گبر = گیاهی نیکبو و غشنگ و نیکنما- پهلوان جوانمرد والاتبار- گرامی بلندپایه

گپ (بَروگردی) = بزرگ

گتو = درختچه ای با دانه های سرخ و غشنگ جنگلی

گُداره = تخته

گُدَرگر = مسافر❋

گدرگری = مسافرت، سفر❋

گَدو = پایه

گدوک = راه میان دو کوه،گردنه،کتل

گَدَه، مَدَنگ = دندانه، زبانه پژنگ، تژه

گذرگاه = پَشان(پهلوی)

گراته = مانع پیشرفت کار، عایق، مشکل

گُراس = باقیمانده خوراک، لقمه

گراش = خراش، پریشان

گرافیک : نگارال

گراندن = دیدن ونگاه کردن

گنداد = بچه سر راهی، لقیط
گندادن = یافتن(find=gind)
گندش = گوگرد
گُندگیر = خرچنگ
گندنا = تره فرنگی
گَنگل = هزل، شوخی
گواتر : بادغاره، جخش
گوادب = لکه ای زرد که به هنگام خشکاندن رخت بر سنه نپاییدن بران افتد، اشگو
گواره = معده
گوازایی کردن = بخشندگی کردن
گواژیدن = سرزنش کردن
گُواس = طرز،روش
گَوچاه = مغاکی که چندان ژرف نباشد وته آن را توان دید
گود : نغُل، ژرف، آغل، غَو
گوداب = لکه ای زرد که برگچ دیوار افتد– آش حبشی
گودال :کُریشک، کریشنک، مغاک، گَو، جغاره ، گَرینگ
گوَر = بر، سینه
گور = دشت–گورخر
گورانده = درهم وبرهم کرده، گره خورده(نخ وابریشم ومانند آن)
گوَرده = برده، اسیر
گورک، غوره = حصرم
گورگور = خرجل، زغن
گوره = inselberg
گورَه = سد، خاکریز
گوز و گند = سخنان لاف و گزاف

گزمه : شبگرد
گزن = عمود آهنین، دبوس، مقمعه
گُزود = جعل
گزینه = باردان، صندوقچه، گنجه
گُژار = چینه دان مرغ
گشاده خواندن = کارنگ خواندن، ترتیلیدن
گشتا = بهشت، ویشتا
گشتی = پاتروی
گشفتن = پریشان شدن
گُشن = انبوه
گَشنا = زن غشنگ
گَل = بخش بالای چیزی
گل آریا : هالگاه
گل بهمن = گل غشنگ خودرو و سدرنگ که اندر برف روید
گل زدن (فوتبال) : بَه نشان رَساندن
گل سیاه = مغنیسیا pyrolusite
گِل هون = کلوخ زار، کلوخستان
گلاپ = بستر، زیرافکن
گلاویز = درگیر
گلایول : سنجار
گلبول : گویچه
گلزی = گلی نیکبو و رنگارنگ
گلن = شمعدان
گُلَندَه =زن بدکار
گمرک : باژ– کوستاک
گُنجُله = مچاله
گند(هندی) = توپ

گید(کردی ghidi) = محبوب– قرمساق، دیوث
گیز، غیره = درخت سَنَوبر
گیشا =؟ زن غشنگ تودلرونده و فریبا
گیلگرو = مینگ، خلنگ، یوشنی، چرامین جاروب
گیلی = پشته، تل
گیو = (زبان گویا) ظاهرا، غالبا
گیوتین : گردنزن
لاابالی : بی بند و بار– ولنگار– بی پندار
لابه = ارمغان، تحفه، گُزید
لابیرنت : پیچال
لاپه = تکهٔ بریده از چوب والوار
لاپه کردن = بریدن تیر از میان به درازا
لاتو = نردبانی از رسن
لاجرعه : به یک نوش– یکبار نوش
لاد = دیوار، چینه، اصل هر چیز
لاد و لاس = ابریشم ویژه و ناویژه
لادبن = بن دیوار
لارو : غَنج، کرمینه
لاس(لاج،لاچ) = ماده (ماچه) هر جانور
لاسیما : به ویژه
لاش = تاراج، چول (کردن)، فرویش(تاخت وتاز)
لاشیء : هیش
لاطایل (حرف) : گاف
لاغ = هزل ظرافت، شوخی، خوش طبعی، نشاط
لاغریدن = لاغر شدن
لاغیدن = هرزه و لطیفه گفتن
لالا، لَلَه (ترکی؟) =؟ غلام، بندهٔ زاور
لالس = پارچهٔ سپید وناز و غشنگ

گَوزَد، گوزده، گونژده = جُعل، جرواسک
گوزره = گاوکوهی، بزکوهی، گوزن
گَوزکلاغ = میوه درخت سرو
گوزهندی = نارگیل
گوسانیدن = پرکردن، آکنده کردن
گوشاد = جنتیانا
گوشالنگ = هزارپا، گوشخر، گوشخزه
گوشان = شیرهٔ انگور
گُوِشن = گوایی(گویایی)
گوشو سرودخرد = خرد اکتسابی
گوکاندن :؟ نابود کردن
الگول = دگمه
گولاک =خیزاب بزرگ
گولک = غلک
گُوَندَه =جوال،گالَه، ایزغُنج، بارجامه، تاچه، غُنج
گَوَه = فاد، چوبی که درشکاف گذارند
گِوِه کردن = شفا دادن، خوب کردن
گوهریدن = عوض کردن
گویجی،گونجی = شریف، ارجمند
گویر = پاکار، پیشکار
گویر = داغ، اندوه
گویش = نیمزبان ❋
گویه = گوی شناور
گهگیر = چموش
گی بُر = گونه ای تیر وپیکان
گیان = خیمه، چادر
گیبو = یکجور از پیکان تیر
گیتار : شش تار

لت = اسپی که هر دو دست در بالا برآورد وخود را
پیچاند هم اسپ و هم اسوار را سِج(خطر) باشد او را
بباید کشت پیش از آنکه اسوار را نابود کند و این
جنبش را لت خوانند
لت = مصراع، سیلی، لخت، توپ پارچه
لَتر = یکایی برابر 30 مثقال، رطل
لتنبار = طعامپرست
لَتو، لاتو = دام، تله
لَتَه = پارچَه کهن وژنده، رکو
لته = پالیز خربزه، هندوانه، خیار ومانند ان
لثه : گوشت دندان- پایه- بج- ژَم، آروک، زیَه
لجارّه = بیحیا وسلیطه(زن)
لجستیک : پشتیبانی
لجستیکی : سپاهکشی ، سپاهبری
لَچ = تیپا
لُچ =برهنه
لَچ =روی ،چهره
لَچَر = بسیار بخیل، فرومایه، چرکین هرزه
لحاف : دَواگ، شادیچه
لحد : گورابه، گور، دخمه
لحیم : کَبد
لخا = کفش، پاافزار
لخانه = یک جور سبزی، کلم؟
لخاوه، لخادو = یک جور مارمولک، کلپاسه
لخت = گرز، عمود، پاره، تکه
لخشیدن = لغزیدن، درخشیدن، اشتعال
لخلخ = ضعیف، لاغر
لدی الورود : همین که رسید/آمد، تا آمد

لالکجه = آش رشته
لالو = جاهای دور از چشم و پنهان
لام = کمربند-ژندَ یِ درویش-زیور، آرایش-خار،
شوک
لامیدن = رکوع، دوتا شدن
لان = بیوفایی، بی حقیقتی، بیصفتی
لانتوری = ضعیف وکم مایه-لات، تهیدست
لانجین = لاوک بزرگ سفالین یا مسین
لاندن، لانیدن = جنباندن، افشاندن
لانک، لالک = تاگ خروس، خواچه، خوچ، غوج، خوج،
کول، کویل
لایحه : پیشنهاد نامه- نیساک
لایحه قانونی : دات نامه- رستک نامه
لاینی = جامۀ کوتاه وپشمی که تهیدستان و درویشان
پوشند
لباب : ناب، ویژه، برگزیده
لَباچه = یکجور بالاپوش، مانتو
لُباد = یوغ
لبادَه = جامه دراز مردانه که روی جامه های
دیگرپوشند، پالتو، بارانی نمدین
لبّاف : زیلوباف - جوال دوز
لُبلُبو = هرزگی، لهو
لَبَنگ = دیوچه، دیوک
لبنیات، لبنی جات : فرآورده های شیری، شیرواره-
جیوان- شیرینَگان، شیرین ها
لّبیدن = جاویدن، خاییدن
لبیدن(مسدر جعلی) = سخنان لاف و گزاف گفتن

لَکا = گل سرخ

لکا،لخا = تیماج، سختیان چرمی که آنرا پوستپیرایی نکرده باشند و رهنوردان برکف پای بندند، چارق، پالیک(سغدی؟)، پاتابه

لکات = ضایع، زبون

لُکام = بیشرم، امرد دفزک

لکایی = گل سرخ- گلگونه

لکنت : گرانزبانی، زبان گرفتگی - تُپُغ

لکنت کلام : گیرسخن

لُکلُکانه = رشوه، انعام، حق وحساب-آنچه اضافه بر امری است مانندهٔ خوراکی که پس از خوراک لادین خورند

لُکیدن = لنگیدن و آهسته رفتن

لَگ = بند و زندان، رنج و محنت، تنبیه

لَم = آقطی

لَمبَر = تکان، لرزش

لَمتُر = تنبل کاهل فربه قوی هیکل

لمَشت (سنابادی) = کثیف، کِرِفت

لُملُمه = انبوهی وشلوغی شماربسیاری از هرچیز باشان جنبش؛ لملمه مگس،شپش، بچه

لُنبر = دامن

لنبوس = لپ

لنبه =گرد مدور-تخمی که مرغ گاه گاه کند پوستش نرم باشد

لنت : کفشک

لنف : آب میان بافت

لنف : خون بیرنگ

لنک = یکجور بازی کهن

لذت : ربوخه، خِوا، شادکامی

لَرد = میدان اسپدوانی، بیرون

لُرس = سیلی، کتک

لُرک = شیر ترش که به سبب جوشیدن چگال شده باشد

لزوم : اندربایستگی

لُژloge : جایگاه، فرگاه

لُس = حریص

لست = محکم، قوی

لَشتن = تماشا وتفرج کردن

لشک = شبنم، پاره

لَشَنی = مسطحی

لطافت : کشی، نرمخویی

لطایف الحیل : ترفندهای نغز

لعاب : لیزابه، گِلیز

لعنت : فرنه

لغن = نان

لف و نشر = پیچش وگسترش

لفافه : کارپیچ

لفتره = سفله، پست، فرومایه، گررا

لُفتک = اَروسک

لَفچَن = زن بدکار، نشمه

لقاح : همزامی، تخمیدگی

لقب : ورین نام

لُک = درشت باف، ستبر

لَک = رنج- زندان وسیاست

لک = سدهزار

لک لک : بلارج، اچوپیل، زاغور

لَک و پَک = اسباب خانه، کاچال

لون : وین

لووردراپه : پرداویز

لَه = بوی شراب

لهاشم = زشت و زبون

لهجه : زَوانواره، زَوانوش ❋ [زبان(اندام)

زوان(لسان)]

لُهنه = سنگ

لهو ولعب : هرزگی- زنبارگی- بدکاری

لی اوت : دیمه آرایی

لیا = روشنی

لیازانLiaison : پیوندآوایی

لیان = درخشان، نام بوشهر

لیپا، لیپان = درست ← کیپا،شیردان

لیپمی Lipämie : چرب خونی

لیرت، لیردlird = یکجور پوشش جنگی

لیزُم = کباده

لیساسینه : دانشیاب

لیف : کیسه ساوُن — پُرز

لیقه : تلِی(اسپهانی)، لیفه

لیم = بذله گو

لیمان = درست- برجسته- خوب

لین العریکه : سستنهاد، نرمخوی

لیو = خورشید

لیوه = خشک- بیمزه، لوس

لیلاج = منگیاباز وچترنگباز و نردگر زبردست

لیم = آرام وآب زیرکاه، آرام وموذی

ما هی مرکب : دَهپای

مابازاد : اندربرابر

لنکاک = سخن زشت

لنگا = چرم نرم، کفش

لنگجامه = تنبان، زیرشلواری ❋

لوبیا : غُندماش، ژاژُک

لوت = طعام لذیذ، طعام در نان تنک پیچیده

لوتو : بخت- بخته

لوچ = کسی که چشمش چپ است،کج چشم، احول،

دوبین، کَلکی(لوچی)

لوچاننده = کسی که چشم خودرا کج کند

لوخ = خمیده،گوژپشت

لوده (اسپهانی) = سبد، سله

لَوز = چسب

لوزه : بادامک

لوزی = بادامی

لوستر : پَیرُگ افشان

لوستر : فروغ افشان

لوسیدنpemper = بیخرد و بیهوش شدن

لوش = آنکه دهانش کج باشد

لوشاب = آب آمیخته با لجن

لوشگِن = گل آلود، لوشتاک

لوشیدن = بی خبر بیهوش شدن

لوغانیدن = دوشانیدن

لوکس : ویژه

لوکیدن = آنکه بزانو ودست راه رود.

لوگو : نشانواره

لَولَو = سبک، بی وقار

لوله : انبوبه، ماشوره

لولِهنگ = آفتابه گلی

ماژ = خوشی، شادمانی

ماژ وموژ = بانگی باشد که موش هنگامی که گربه را بیند یا ماری آهنگ گرفتن او کرده باشد کند

ماستیک = کندر رمی؟

ماشاالله : با نام و یاری بغ

ماشه : شستی– توته– زبانک

ماشین تحریر : نبشت کار– نویسار

ماشین حساب : رایانش‌گر

ماغ = گونه ای مرغابی

مافوق : فراتراز

ماکارونی : رشته فرنگی

ماکت maquette : نمونک، پیش ساز، گَرته، پیش انداز

مال، ثروت : آنچه دارند، داراک، هیر

مالک : ازنا، ازانند

مالوف : خوگرفته، همدم

مالیخولیا : بیماری مغزی– سودا و پندار خام

ماموت : فرپیل

مامور = دستوربَشول، فرموده

ماميران = گیاهی دارویی

مانتو : بالا پوش– جامه گشاد

مانِژ : میدان اسواری

مانکن : نوپوش، خوش اندام، بالادیس

مانورک = چکاوک

مأنوس : خو گرفته– اخت شده، دمساز

مانیتورینگ : رهگیری خبری، پایش

مانیفیست : آرماننامه، بنیادنامه

ماورا : فراسو

مابه اختلاف، مابه النزاع : مایهٔ گوش (گفتگو)/کشمکش

مات Mat : تار، کدر

ماتریال : کارپایه

ماتورنگ = سوسمار

ماچوچه = خنوری که بدان دارو به گلوی کودکان ریزند

ماحصل : چکیده – بازده – پایانه – سرانجام – فرجام

ماخ = زر ناسره،دون همت،مردم پیروحقیر

ماخت = پنهان، پوشیده

مادام : تا، تا زمانی که

مادام العمر : تا زیونده ... (است)

مادون : زیردست

ماده موی = خونسرد، بی پروا

مادی (اسپهانی) = رود

مادیات : ماتکیان

مار عینکی : آینکی– گرزه مار

ماردی = سرخ، گلگون، وشی

مارس : زبانزدی دربازی نرد– دوباخت

مارس شدن : باختن– ازدست دادن – دوباخته شدن

مارش : پهلوانی سرود–گام سربازی

مارکبرا : کفچه مار

مارگارین : کره گیاهی

مارونگ = گونه گیاه، خرزهره، دفلی

ماروبت = گونه ای چلپاسه، حربا

ماریره = مادراندر، زن پدر

مازن، مازه = ستون فقرات

مازو = درخت بلوت سربرکشیده

مازوت : نفت سیاه

مبل : کاچال– کَدابزار، کت
مبهوت : گیج
مبیّن : گویا– روشنگر– آشکارکننده-بازگوکننده
مُتاره = از مُت یا هر چیز گلوله شده، کُکُمه
متبادر : شتابنده–اندرآینده–زودرسنده–پیشی گیرنده
متبلور : بلور شده–درخشان– روشن
متتابع : پی سپار
متجاسر : سرکش– گردنکش
متجاوز : ویهزک، مرزگذر،ستمگر، فراتازنده–افزون
متحد = همغُند، یَکپارَه
متحصّن : بستی– دژپناه
متخال = پرگال، پرگاله
متخلق : خوگر، خوگرفته
متداعی : هماویز– همچم– دشمن پیش آینده
متداول : دست بدست گردانیده شده– همگانی– همه گیر
متداول، مرسوم : بهنجار، رواگدار
مترتب : استوار
مترسک = خوسه، داهول
مترصد : چشم به راه – گوش به زنگ– فراپای (نخیزیده)– امیدوار
متروپل : ابرشهر
متزلزل : دودل– لرزنده– سست رای– ناپایدار
متساوی الاضلاع : دوپهلو برابر
متسلسل : زنجیروار
متشبّث : دست به دامن– درآویزنده – چنگ آویز
متشتت : پراکنده – درهم ریخته – آشفته – نا به سامان

ماورالنهر : ورزرود، فرارود
ماونداد = ایزد آفریدهٔ ماه
ماه برگشتن = افول طالع
ماهریزشبند = یائسگی menopause
ماهو = بیشه، نیستان؟
ماهوت : پارچه پشمی پرزدار– اَکسون
ماهوت پاک کن : گَردبر
ماهیت، هویت : چه چیزی، چیستی، چه بود، بودمایه
مایتحلل : گواریده
مایحتاج : نیازاک، ونکول
مایگی = مادیت
مایل : کُروه، یَکسیُمِ فرسنگ
مایه ور = غنی
مباح : روا – شایست – انجام پذیر – سزاوار
مبادرت : پیشدستی کردن
مباشرت : پیشکاری– سرپرستی–کارپردازی
مبالات : باک داشتن، اندیشیدن
مُبالغه : گزافه گویی، فزونه گویی، بزرگ انگاری، فرانمایی
مبتدا : آغازه (دستورزبان)
مبتدی : نوزخمه، تازه کار
مبتکر : نوآور– تازه آور– نوآفرین
مبدل : واگردان، ترارسان
مبذول : بخشیده — پذیرفته
مبذول کردن(notice) : پرداختن
مبّرز : سرآمد
مبرم : دوتاه–استوار–فراوان–گزیرناپذیر– سخت – پابرجا

متمنی : واینده

متناقض : هَمبَسان–همیستار–پتیار

متناوب : پستاییک، آوامی

متنفذ : رَخنَه گر–چیره

متوازی : همسویه– رو به رو– همرو

متوازی الاضلاع : همروپهلو، همروبر

متوجه شدن : آگاه شدن، روی آوردن، دریافتن

متوسط الحال : میانمایه

متوقف کردن : وایستاندن

متولّی : کارگزار– سرپرست– برمک– کیشمند – دینکار

مته : برماه، برمه، گردبُر، پرما، غُندبُر

متهم : بزه ور، گناه آلوده، پاسمال، پلمسمند

متین : هشیوار

مثال : وارینه

مثقال : ده گرم – 24 نخود – اندازه کم

مَثَل : وانشان

مثلا : نمون مان

مثمرثمر : کارساز

مثنوی : دوبندی– دوپاره – دوتایی– جفته – دولختی

مجاب : پذیرا– پاسخ یافته–پاسخ پذیرفته

مجاب کردن : پاسخ دادن

مجازی : پاتخشیک،نمودین، هستِنما

مجال : توانایی،تاو–زمان

مجامعت : جفتگیری– همبستری

مجامله : چرب زبانی– چابلوسی

مجاهد : فرتای

مجاهده : فرت

متصدی : سرپرست– گمارده– گماشته– پیشکار– کارگزار

متصنّع :خودآرا– دلسوزنما – هنرمندنما

متضاد : همستِار– پادواژه

متضمّن : دربردارنده – دربرگیر

متظاهر : خودنما

متعرض : پیشگیر

متعصب : خشکسر، برنایشت

متعفن : شماگنده

متعلقات : وابسته ها، پیوسته ها، ازناها

متعهد : پذیرفتگار

متفرع : شاخه شاخه

متفرعن : خودخواه– خودبین– خودپسند

متّفق : همدست– همسو– هم اندیشه

متقابل : رویارو– روبه رو– رو در رو

متقابلاً : درپاسخ

متقارب : هم رس

متقارن : همال، همدوش، همالگیر(اندر پزشکی)

متقاطع : هَمبُر– ازهم گذر

متقاعد : باز نشسته– کناره گیرنده – پاسخ یافته

متکبر : بادسر، برتن، فَرود

متکلّم وحده : پرگو– تنها سخن گو

متل : راهسرا

متلاشی : کفیده

متلاطم : تپانچه زننده–توفانی–برهم پدکفنده– خروشان– پرموج

متمادی : دیرباز– دیرپا – دیرگاه

متمم : پیوست– پایانه– رساکننده

محبوب : دلدار– دلبر– دلداده– دوست، رایکا، دوشیت

محبوبیت : مردم پسندی – دوستداری، دوستناکی

محترز : خویشتن دار– پرهیزکار

محترق : سوزان– سوزا– آتشگیر

محتکر : انباربند– انبارگر– بُندار– سودجو– گران خواه– پنهانگر کالا

محدوده : مرزین، دیوار بند، میدان

محدودیت : کناراکْمندی، سّهمانْمندی

محذوریت : تنگنا

محراب : مهرابه

محرز : فراهم–پناه یافته–استوار، درست

محرّف : وُریب

محرم : اُستیک، رازدار–خودی، خویشاوند–آشنا، یار

محرم اسرار : همراز

محرمانه : موریه(امور محرمانه)، اُستیکیها، اُستیکانه، رازانه، پنهانی

محصوربه : فروگرفته

محصورفیه : فروگیرنده

محصول (کشاورزی) : کِشتَه

محضر : دفترخانه

محظور : رودربایستی– بن بست

محفظه : اشکاف– گنجه– دولاب

محقق : تاشت، راست ودرست شدن، دْرواییدن، دْروای

محک : زرسنج

محکوم : دادباخته – باخته–شکست یافته

محکم : خبوک، شَخ

محل : وَخر، گاس، سیت

محلول : آبیده

مجتبا : برگزیده

مجتمع : انجمن– همگرد– همایگاه–همتافت

مجتمع درمانیpolyclinic : بالینگاه

مجتهد : وچرکار–تخشا، پژوهشگر

مجذور : توان دویم

مجرد : لْغنْدر، یالغوز، بیزن، اماتک، سیامک

مجروح کردن : افگاردن، خسوردن

مجسّم : بازنمودن– نمودار– نمایان– دراندیشه آوردن

مجلس سنا : مِهِستان بزرگ

مجلس شورا، پارلمان : مِهِستان کوچک–گزینستان–انجمن نمایندگان مردم، سکالشگاه

مجله : پخشنامه، جنْگ، پوته

مجموع : کوالیده–الفغده، الفخته، خَبیوه، خبیوُره، خبیره، رُت

مجموعا : یکسره

مجموعه : گردایه، بیلفَخَند، پرگال، جُنگ، کوده

مجوز، جواز : بِتِک

مجوف : کاواک، میانتهی

مجهز، مسلح : هینی

مجیدن = شستن و پاک کردن

مجیز : سپران دهنده–سرپرست

مچل = تنقلات

محاذات : رودررویی– رو با رویی

محاسبه : مارش گری، اَفمارش

محافظ : پاسوَر

محاق : کاهماهی(اندرتازی)، بی ماهی (اندرپارسی)–پوشیده شده

محاکمه : دادرسی– دادگری– دادوری

مخنث : سابوره، پشت پایی، هیز، بغا، غراچه، پلوج، زنواره، پِندی
مخیدن = جنبیدن، اقتفا کردن، پیروی کردن، خزیدن (جانور)
مخیدن = چسبیدن
مُخین (سنابادی) = عهده
مدّ : فرازآب، برکشند، کشند– آبخیز
مد نظر : برابر چشم
مداد : کلک– خامه – زاگاب
مدادپاک کن : فُراغه
مدار : پَرگوار، واوین
مداوم : همیشگی
مداهنه : چاپلوسی، چرب زبانی، زبان بازی ، گزافه گویی، دورویی
مدت مدید : دیرگاه
مدخل : سرواژه
مدعی : داونده
مدعی العموم : دادستان، دهیوبد
مدعی علیه : پسیمار، پاداومند
مدفوع : پیخال، ککه
مدیر : سرپرست
مدیر عامل : ورزسالار
مدیر کل : فرنشین– فرسالار– فرمهان– سرمهان
مذبوحانه : نافرجام
مذمت کردن : نکوهیدن
مرابحه : بهره کاری
مرادف : همردگی– همرسته – درپی
مراعات کردن : گوش داشتن

محمل : کجاوه – پالکی – هودج
محمود : هَژیر
محمولات : ترآورده ها
محوطه : میدانگاه، دیل(نقطه)، پّرکان، پروست
محیط : تریست، فراگرد،پیرامون، فراگیر، ایرال، پیراگیر، پیراسنجه perimeter
محیطزیست = بوم زیست
مخ : مغزسر– مغزاستخوان، مغز پیشین
مَخ = آتش– زنبور
مُخ = بید(جانور)
مخاطب : شنونده– هم سخن– روی سخن– دوم کس
مخالفت : پادیاری
مخبط : کانا،بی خرد–تباه اندرهم آمیخته
مُخت = امید،امیدواری
مختصات : همارا
مختلس : دزد– رباینده– کش رونده
مخچه : مغز پسین
مخدر : سست گر، کَرَخت کننده
مخدوم : سرور– فرمانروا – خداوندگار
مخرج : واشدگاه
مخرجdenominator : برخه نام
مخروط : سروی–خراشه– سرودیس ❊
مخزن : انبار– گنجینه– پوته
مخلص : پاکراه
مخلفات : منداک ها– خرده ریز ها
مخلوط : هم آمیزه، آمیزه، یوماک
مخملک : مرگیجه
مخمور : خواب آلود– نیمه مست– خمار– ناویده

مرقوم : نوشته شده

مرکّب، حَبر : آمیغی– دوده — زکاب

مرکبات : پیوندیان– آمیختگان–نارنج گونه ها

مرکوب : رهوار، نَوَند، نارچیک — تندرو– پیک

مُرگ = خُلم، آب بینی چَگال، چِلّم

مرگ طلبانَه : انتحاری (عملیات)

مرمت : بهسازی

مرمِر = به جنبش آمدن وطغیان شناسک های گینه ای سرمستی وشور برآمده از آن(ویژه جانوران بویژه گربه پَن(اما) برای آدم نیز به کار برند)

مُرمما = تکان خوردن کشتی درهنگام توفان

مرنَو = سدای گربه به ویژه اندر دوره آمادگی برای جفتگیری

مَرو، مرو = مرماخور(گیاه)، مستار

مروارید (به‌رشته‌کشیده‌شده) : گَریواره

مروارید : کَسپرَج

مروسیدن = خوگرفتن به چیزی،ممارست

مرهم : ملهم ،نوشدارو ،پادزخم، بِریزه

مری : سرخ روده،سرخنای

مرید : وِرد

مریشُم = پارچه ونواری که برزخم بندند، خسته بند، باند

مُز = میخوش آنچه که مزه اش میان ترش و ناتلخ باشد

مزاح : گَواز

مزاحم : رنج‌رسان، سَرِخَر، دُنبیلَک (گویش خوان‌ساری)

مزاحم شدن : دردسر دادن، سرخرشدن، رَنج‌رساندن

مزاحمت : گَش

مراعات نظیر : همبستگی

مراغیدن : غلتیدن، لوله شدن

مراک = مرجان صورتی کمرنگ

مَرال : بزکوهی، غُرم

مراوده : مردم جوشی، رو وآی، فاوایی

مراوده، معاشرت : فاوایی کردن

مربع مستطیل : درازچارینه

مربی : اِرمگان، پرورنده

مرتب : به سامان، راسته

مُرَتبا : پی در پی، جوری، آراستگی

مرتجع : واپسگِرا

مرتضا : خرسندی یافته

مُرتک = مردارسنگ

مَرتَکو، مرگو = عصفور، گنجشک

مرجان : خروهک، پربال، بُسسَد

مرجع : مولگاه، بازگردگاه–خاستگاه

مرجون = همیشه بهار(گیاه)

مردخوش = گیاهی نیکبو و گیرا

مِردن = ریسیدن نخ با دوک

مردود شدن : واخوردن

مَرزاب = ناودان، کشتی دراز وبزرگ

مرزغن، مرغزن = گورستان، آتش دوزخ، آتشدان

مَرزه = چراغدان

مرسوم : نامه

مرغ حق : چوک، شباویز

مرغک = نان که از تنور بیافتد، تکه نان

مرغوب : دل نشان، پسندیده، آهْور

مرقع : پاره دوخته شده، ژَندَه–خوشنوشته

مستعمره کردن : زیرِ دست گرفتن (دهخـ←
زیردست)

مستفاد : دریافته – بهره گرفته–پی برده — برآمده

مستفیض : بهره مند — برخوردار

مستقل، خودمختار = خود وند، جداسر، خودایستا،
خودسالار

مستند : ترده دار، گواه، پروهان

مستوره : نمونه ی کالا

مستوفی : دبیر– دیوان دبیر– سرگنجوَر

مسجع : خوش آهنگ– خوش آوا

مسرف : دست ورباد(گناباد)

مسقط الراس : زادبوم

مسکاره = باده

مسکونی : زیستنی– زیست پذیر

مسکَه = روغن ناگداخته، چربیی که از شیر یا دوغ
گیرند.

مسکن : مانشت، نشیمه، زیومانه❋

مسکوت ماندن یا گذاشتن : فرابریدن

مَسگان❋ = شلوغ

مسلم : گردن نهاده

مسمار : بندآهن

مسند : گزاره

مسند الیه : نهاد

مسئول : پاسخده

مسواک : دندان شو، پیلو، چوچ ، روفان

مسهل : کارکن– روان کن– شکمروان – راننده،
رواننده

مزایده : بیش فروش – فزون فروش – فرا فزونی، هم
افزایی

مزایده : هم افزایی

مزبله : سرگین جای، کلچان

مَزکه = هوای تاریک

مزگ = بادام تلخ

مزن هردم = ماسماسک

مزید برعلت : پیش آمدی فزونتر– افزوده برانگیزه

مُژ = دمه ای است تاریکرنگ نزدیک به زمین، میغ

مَژمَژ = مگس بزرگ سبزرنگ، خرمگس

مسابقه : پیشی– آورد – زورآزمایی– همتازی– هم
آزمایی ❋، برترسنجی ❋، برترآزمایی ❋

مساعده : پیش مزد

مساعده، آوانس : پیش پرداخت، پیشمزد

مسافت : نوردمان ❋

مسافر : رهنورد، راه پیما، بوم نورد، رهسپر، گشتار

مسافرت : گشت و گذار– را هی گشتن – بوم نوردی

مسافرخانه : مهمانسرا

مستانف عنه/علیه : پژوهش خواسته/خوانده

مستحب : پسندیده — نیکو

مستحیل : ترفندگر– ناشدنی– یاوه – دگرگون شده –
ازمیان رفته

مستراح، مبرز، مبال، بیت الخلاء = بَدرَف ، وژن گاه،
سراندرون، آبریزگاه

مستطاب : پاک– پاکیزه – خوش آمده

مستطیل : راست گوشه

مستعد : بژارده، توانمند

مشته، مشتک = پوستین آستین دراز– ابزاری که بدان چنگ و ... نوازند

مشدّد : توانیافته– توانا کرده شده.

مَشرَب : آبخورد– آشامیدن – نوشیدنی – روش دینی– کیش– روش فرزانی

مشرف : برفراز– جای بلند – فراتر

مشرّف : سرافراز

مشروطه : مردم سالاری

مشروع بودن : سزیدن

مششای = چوبهایی که تیرهای سطحۀ کشتی برآنها گماشته است

مشعل : فروزانه – آتشدان–آتش فروزان

مشک گربه = زوباد غالیه

مشکل‌برمشکل : گره‌برگره

مُشکیدن = کمربند بستن

مِشگری = پاد رامشگری، درسوگواریها مردم را گریاندن

مشهور : روشناس، نام آور

مشیّت : خواست– خواسته – آرزو

مشیمیه : یوگان، پوستینه

مصادر : ریشه ها، سرچشمه ها، دستمایه ها، سرآمدها

مصادره : بازگیری، تاوانگیری

مُصاص = راز– سره

مصاف : پیکار– رزمگاه – آوردگاه – کارزار– رزم

مصاف : میدان رزمگاه

مصالح ساختمانی : سازمایه ها

مصب : دهانه – دهانگاه — ریزشگاه، پَیله

مِسیدن، مشتن = چمیدن

مسیدن،مشیدن = شستن وپاک کردن

مسیر : گُدَرگ، سَرپَی

مسیل : آبکند، آبراهه، خشکرود

مشاربالبنان : انگشتنما

مشارکت : همهنبازی

مشاع : بخش ناکرده – چند هنبازه

مشاعره : چامه خوا نی– سروده خوا نی

مشاور : سوبار

مشاهده : همبینی، برنگری

مشاهیر : بلند آوازگان– ناموران–نامداران

مشایعت : درپی کسی رفتن– همراهی– پسواز– بدرهه

مشت = پر و لبریز، انبوه، بسیار، فراوان

مِشت = جوی آب

مشت = زمین بی گیاه وهموار

مُشتاسنگ، مَلچَخ = سنگی که در فلاخن گذارند و پرتاب کنند

مشتبه : گول خورده – پرت

مشترک المنافع : همسود

مشترکات : چندوارگان، چندمانکان

مشتق : شکافته، جداشده، برگرفته

مشتن = سرشتن وخمیر کردن

مُشتَن = مالیدن؛ پارسی باستان marshtanay اوستاییmarəz

مُشتنگ = دزد،راهزن

مشتو = گل سرخرنگ

مطرح کردن : در میان نهادن

مطلس : نوشتهٔ ناپدید کرده شده

مطلع : آغازینه

مطلق : یَلَه، اَوَند

مطلق العنان : خودکام، خودسر، خیره سر

مطلوب : وَندا، دلخواه

مطمئن : دلپُر(کابل)، دل استوار

مظاهرت : پشتگرمی، یاری

مظنّه : گمان– بدگمانی– انگاره – نرخ – ارزش روز

مع الوصف : با آن که، با این که، با همهٔ این، از این روی

معادله ی خط : ترازش کشه، سمیره

معاش : زیوش، روزی

معاشرت : آمیزگاری، همنشینی، همدمی

معاف : درپِه(ه خوانده شود)darpeh

معامله : تراکنش

معامله به مثل، مقابله به مثل : واکنش هم ماننده

معاهده : غُنوند

معتبر : پادار، ویزورد

معتدبه : فراوان، هنگفت، بسیار

معتدل : دادوند، پلیمه نه گرم نه سرد

معتزل : گوشه نشین– کناره گیر

معتنابه : شایان، پرارزش–هنگفت، بسیار، فراخاده

معجزه : وَرج

معجون : درسرشته، خازیده، چندسوده، اَژدَهات

معدوم‌الاثر : بی‌نام‌ونشان

معده : شکبه، کُم، کومیگ، گُواره

معذالک، معهذا : بدینگونه، بدینروی

معذلک : با همهٔ این، با هستی این

مصداق : راستگوی– گواه راست–راست نماد، گواه، درست، برابر

مصدر : ستاک

مصدع : دردسردهنده– آزاررسان

مصدّق : باورشده – گواهی شده – راستگو پنداشته شده

مصراع : اَفسمَن، بند نیمی ازخان(بیت)–لنگه در

مصطبه : سکو

مصقله : بِزداغ، نژداغ، سوهان

مصلحت : نیک اندیشی– به نگری

مصوت : خوداوا، واکه

مضاجع : خوابگاه ها، آرامگاه ها

مضاف : بیش، افزا، دردستور، پیوند، افزوده

مضاف الیه : برافزوده

مضافاً : افزون براین– سوای این– جدا ازاین– جزاین – بااین که– گذشته ازاین

مضایقه، اهمال : کوتاهی– فروگزاری — سختگیری – خودداری– تنگی– خودداری، اَنفَر

مضراب : انگشتوانه، زخمه، سُکاف

مضطرب : هلهوش، بیمناک

مضمر : پوشیده، پنهان

مضمضه : شستن دهان

مضی ما مضی : گذشته گذشت

مطالبه : همخواهی

مطاوی : شکن ها، نوردها, پیچیدگی ها

مطبق : تواندرتو، سرپوشدار

مطبوع : خوشایند، دلپذیر

مطرح : غالی، بوب، زمینه، بستر، نهالی

مفهوم : مینش، اندریاب

مقارن شدن با : راست آمدن بَه

مقام : رُچَن (رتبه،درجه)، شِپل

مقاومت : پتوکی

مقت : دشمنازگی

مقتصد : میانه رو – سخت گیر

مقدار : اند، مّسای، آمُرغ، وَی

مقدمه چینی : زمینه سازی–زمینه چینی– آغازگری

مقدور : انجام پذیر– اندازه گرفته شدنی

مقررات : آیین‌ها، آتین ها {اوستایی}

مقسوم علیه : بخشیاب

مقضی المرام : کامیاب

مقطر : چکیده، چکانیده

مقطع : انجامینه

مقطوع النسل : بیفرزند

مقعد : پیزی، هَشدر، هَتَک

مُقعد : لنگ، زمینگیر

مقعر : تورفته، فرورفته،کاس

مقنعه : گُواشمه، مَکنَو، شاونی ، اشتک(؟)

مقوّا : بسلایه، شَخرُخنه

مقوله : گفته، باره

مقهور : باخته، شکست یافته

مکاره : بازارسالیانه

مُکاس = نهایت تاکید ومبالغه کردن، استقصا

مکاشفه : خودآشکاری

مَکال، هواکش = تلمبه ❊

مکانیزم : رایمان

مکانیسم : ساز و کار

معرض : نمودگاه، نمایشگاه

معرکه : انبوهیگاه، هنگامه، گیرودار–رزمگاه–گداغازی

معروشات : چفته– خنبیده

معزول شدن، مرخص شدن = ریویدن (فرنودسار)

معشوق : دوشست

معشوقه : مول، دوستگان

معصومه : نامویه، زنی که بیش از یک شوهر ندیده است

معضل : دشخوار

معطل : لفتمند ❊

معطّل کردن : چشم به راه گذاشتن– سر دواندن–امروز و فردا کردن

معطوف : خمانیده–بازگردانده

معماری : بنیادگری، مهرازی، والادگری

معمم : دستاربند

معمولی : روا، شونیک، رواک، انجامیده

معیشت : روزی، گذران، زیست

معین : ویاکته (سانسکریت)، نشان زد،

مغایر : ناساز

مغذی : پرنیرو، خوالمند

مَغل maql = استراحت و خواب

مغلق : دشخوار،پیچیده–بسته، فرازکرده، اَسکَندان

مفاجات : ناگاه – تاخت ناگهانی– شبیخون، ناگهانی

مفتول : تارتافته، بافه

مفصل : گسترده، دامنه دار، گوکانیک، گسیخته

مفصله الاسامی : نامبرده

مفلوج = فالج زده، لَس، شل، سست، زمینگیر، چنگوک

ملکوتی : مینوستانی

ملکوک : لکدار

ملکه : شهبانو

ملموس : پَسودنی

ملنجیدن = برکشیدن، آویختن

مَلَندوغ = جلف وسبک

ملنگ = مست، بیخود، بیهوش

ملواح : پادام، خروهه

ملوان =؟ دریاکار

ملوس = نازنین، نازکشیدنی

ملّی : مردمگرا– توده گرا– میهن پرست زادگانی، پاترمی

ملیحه : نمکین– نمکدار– گندمگون

ملیله = کناره دوزی از تارهای زر و سیم– زرینه و سیمینه

ملیت : پاترمینی

مماس : همسو، برابر، چسبیده

مماشات : سازش، همراهی

ممباسا = آفریکای خور آیی

ممتد : دراز،کشیده

ممترین : گمانمندان

ممتنع : ناشدنی، خویشتندار

ممتنع : نشدنی، ناشدنی، اشایند، سرباززننده

ممنوع : شفور، شهاد

مَموش = قرتی، ژیگولو

منّ : تَرَنگَبین

مناخ = فراخ

منادی : پیام آور

مکانیک : اندرفندشناسی

مکانیک ماشین : بسته کار(کابل)

مَکاوی = روس

مکتب : باورشیوَه ❊

مکرمت : جوانمردی، بزرگواری

مکشوفه : نویافته

مکعّب : توان سوم– ششپهلو، هشتکُنج

مَکل، مَگِل = زالو، ملق

مَکَنو = یکجور سرافکن زنان زرتشتی ایران

مکو (کرمانی) = ملخ

مگِل = زالو

مُل = گردن– کوهان گاو نر

مِل = مری

مَل = مو

ملاح : آب ورز، ملوان، کشتیبان

ملاحضه کردن : بوشیدن(آنندراج)

ملاط : آژند

ملاقات‌کننده : هام‌دیدار

ملاقه : آبگردان، خیه، خله

ملبوس : پوشیدنی

ملت : توده، ایرگان، پاترَم

ملتزم : پایبند

ملچَخ = سنگ فلاخن

ملزم : فریچوند، بایاوند

مَلَس = مزه ای میان ترش و ناتلخ

مِلک : دارایی، خواسته، هیر، دستکَرت، خواستک

مِلک = خجک های سپیدرنگی که هنگامی روی ناخن ها افتد

منجیدن = بسودن، برمجیدن

منحصرا : اندربند

مند = عنبر

مَندَبور، مندور (کردی mendelui) = ورشکسته، بی چیز

مندرج : آموده

مندرس : کهنه، رفنه، بشافته

مَندوس = باباآدم

منده = کوزه دسته شکسته

مندیر = یَزشگاه برهمنی

مندیل : دستمال

منشتی = عزم، قصد

منشور : نوشته ی سرگشاده

منشی، محرر : نویسا

منشیدن = قی کردن، هراشیدن

منطبق، مطابق : همپوش، همتاش، پَسَچاک

منطق : تَرَک (پهلوی از ترکه tarka سانسکریت)، دانش ترازو

منطقه حاره : گرمسار– گرمسیر– سرزمین گرم

منطقه معتدله : میانه سار

منطقه منجمده : سردسیر– سردسار

منطقی : چیم آورانه

منظوم : سَرواد

منظومه : درپیوسته، درازچامه

منظومه شمسی : خورهمبست، هرباسپان

منع، ممانعت : واداد، پنام، فروبندانی، بژکمی

منعقد : برپا، ساخته شده

مُنغُر = قدح بزرگی که اندر آن نوشند

مناره : چراغپایه

مناظره : نگرگویی

مناعت : زرین بودن – استواربودن – بلند نگر بودن – برین منشی

مناغد شدن = دور شدن، ناپدید شدن، گم شدن

منافق : ابلوک، ماخ

مناقصه : ارزان خری– کاهش گری – کم بهایی

مناقصه : نرخ آوری، کاهش نرخ

منبّت، منبّت کاری : برجسته کاری– کنده کاری، چوبنگاری– رویاننده– رُستن گاه گیاه

منبر : نه بام، نه آسمان، نه تاک(طاق)، نه روزن، نه پایه، نه سپهر

مَنتَر = مورد تمسخر یا بازیچه دیگران–معطل، منتظر–دعا و وردی که کس را توانا به تصرف اندر کسان وچیزها کند

منتقد : پَرژَنگر

منتهز : گزافخند، پروایابنده، زشت خندنده

منثور : اشپیخته، اشپوخته

مُنج (پهلوی munj) = درخت بادام تلخ، تخم و دانهٔ هرگیاه به گونهٔ عام

منج = چیز لس وسفت شده(مانند چرم)

مُنِج سیاه ودرشت =وَسب، وزب، وبزwabz

منجر : کشیده شونده– کشیده –پایان یافته

منجلی : پیدا، روشن

منجم : نهانی گشای (جهانگیری)

منجمد کردن : افسرانیدن (فرنودسار)

منجنیق : پَلکَن، بَلکَن، پلکه، کلکم

منجوق : ریز مُهره– مُهرک ریز–گوی های ریز

موت کاذب : بوشاسپ

موتور : میونده، میوانه، چرخانه

موتیف : انگیزه–نگاره–مایه یِ لادین

موجب بدبختی : بدبختی آور، بدبختیزا، بدبختی آفرین ❊

موجد : هستیده

موجُل = آنکه دستش شل باشد

مورّخ : گذشته نگار– کهن نگار

مورِش = مهره ریزه که در رشته کشند و زنان در گردن ومچ بندند، سکوی دکان

مورکک = برخاستن موی براندام ، مور مورشدن

مورن : یخرفت

موریا = آبراهه، تنبوشه

موزون : نواختی

موژان = چشم سیاه، پرکرشمه– چشم خواب آلودهٔ غشنگ– نرگس نیمشِکُفتَه

موسموس = تملق

موسیچه = موسی کو تقی

موش دوپا = اسغر، سغر، سگر، سغرنه، سکرنه، سغرمه، سکرمه، اُسغُر، اُشغُر ، سیخول، سیخور،

موش صحرایی : کلاکموش، کَلاکو

موشح : آراسته، براویز افکنده

موصول : پیوندگر

موضع : نهادگاه، جای، گال (آنندراج؛ زیر واژه خنگال)

موضع = جایه ❊

موضوع : دستمایه، برنِهاد، فرنِهاد، فرهل، ویفراس

موعدوقت : سررسید

موعظه : چاشش

مَنغُر = یکجور پول ریزه کوچک

منفجر کردن : ترکاندن– کفتانیدن

منفعل : پذیرا، سرشکسته، شرمنده، کها

منفی : نایی

منک = کستی، کمربند

منکر : ناپذیرا– ناباور

منکرشدن : ورسوریدن(هرات)، بستاده بستاوه پساوه شدن

منکوب : ویران، تباه، کوفته

مُنگ = ماش مازار

مَنگّل = شترگلو

منگل = یاره، دستبند

مننژیت : سرسام، آماس پرده های مغز، سرماخوردگی تیره پشت

منو : گزینه نامه ❊

منوط : بازبسته

منهی : آگاه کننده

منهیات : زشتیها

منی : گُشناب

مواد بیرون‌ریخته، مدفوعات : اشاناک

موازنه : سنجش، برابری

موازی : همپا–همراستا

مواصلاتی : دسترس

مواصله : دوستی ناب، پیوندزناشویی

مواضعه : برنهادگی

موافقت : دَمنانی، همپذیری❊

موالی : نیازادگان

الموت = آله موت

مهمیز : فخیز، غوشنگ، غاوشنگ- میخ آهنی بر پاشنه
مهنانه = بوزینه
مهندس : مِراز
مهیر = ماه
مَهینگان = کلیات
مؤذن : بانگی- نیاخوان
مؤسس : بنیادگر
میانگاه = کانون، مرکز
میچودن = برشته کردن
میدنmutate = نو بودن-پاک کردن- به چپ و
راست گراییدن- جنبیدن- تلو تلو خوردن- گریستن
مَیدَه = نانی که از آرد بی سبوس پزند، آرد گندم دوباره
بیخته
میراث : رِخن،گاوزاد، ماناک
میز : سِریت(نابینی)
میز = اوستایی maez شاشیدن میختن
میزد = نذر
میزه روی = مرض قند diabets
میشته = آموزگار خردمند
میشی = سبزروشن، ماشی روشن برنگی میان زاغ
وگندمرنگ
میعاد : دیدارگاه - پَشتگاه (پَشت به چیم، وعده)
میکروب : زیواچه
میکروفن : آوارسان
میکروفیشر : ریزبرگه
میکسر : هم زن، گمیزنده
میل کردن : پیسو کردن
میلاو = شاگرد، خدمتکار

موقعیت : پایگاه، ایستار
موکتmoquette : بوبینه، پروزینه ،پَلاس
موکل : کارسپار، کارسپارنده، پیوندار (در پرسمانهای
زناشویی)، کارده —کار آور — چاره جو — زاورگیر
مول = معشوق زن، فاسق-حرامزاده
مولد : زایا، زایش ده
مولکول : دزَه، مادیز، توداله
مولو = شاخ آهویی که غلندران و جوکیان هندوستان
نوازند، نایی که کشیشان ترسایی اندر کلیسا و دیر
نوازند
مولیدن = درنگ وتاخیر کردن، پایندن
مومن : برپروش
مومیایی = خوپخین
مون = گتش یک چیز
مونتاژ، تدوین : برهمنشانی، جفت کردن
موهبت : دهش-یان
موهن : خوارگر
مه کلات = محلات
مهاجم : تکنده، تازنده، پَتروتنده، افندگر
مهار : وَرْس
مهاره = کجاوه
مهر = میش، میشا، میسا، مشیها، مسیهر، مهلاب
مهره‌های گردن حیوانات : هار
مهریه : کابین
مهِستی = بانوی بزرگ
مهلت : مولش
مهما امکن : تا بتوان
مهمل : هَنجام

ناشی : تازه کار، بی آزمون، بی آروین

ناظم : یارسالار– آراینده

ناغول = زینه پایهٔ سغدار، پوشش که اندر بام خانه روی نردبان سازندتا برف و باران بارد

ناغول = نردبان، پلکان

نافقوا : دوسرگی کردند

ناقص : وَیدا، کم

ناقلا = گربز، محتال، حقه، زرنگ، متقلب

ناقُلوسی = سیب انسان

ناک = سغ دهان، فک

ناک(پهلوی anak) = آنچه اندر آن غشی راهیافته باشد– شریر، بد

نال = نی، مزمار(نیی که نوازند)، زماره

نام مستعار، تخلص : دگرنام

نامادری = مازید (فرهنگ شعوری)

نامتکلّف : بی پیرایه

نامتوازی : همرس

نامرتب : پساپیش، ناسیچیده

نامرئی : اویدا

نامنامه، نامیاب = پهرست اعلام

ناموس : سکه(سیرت وناموس)، شرم، یال، زن وفرزند

نان تست : نان برشته ای

نان قندی = نُکَه

نانپاره = اقطاع، تیول، جیره، روزییانه

ناوقه = سنجیدار آب اندر کهن

ناه = بوی نم

ناهد = دختر نارپستان، دختر غشنگ و فریبا

ناهمسان = متفاوت، متمایز

میمنت، شگون : فرخندگی– فرخی

میمیز، میویز = مَویز

مینا mynah : مرغ سنجدخوار، سنجدسوراخکُن

مینو = آسمان، فلک، آخرت، عالم روحانی، آبگینه سپید ورنگارنگ، زبرجد، زمرد

مینوت : پیشنویس

مینه = ایده

مینیاتور : ریزپردازی، سرخه نگاری

میکله = یک جور کاسه و خنور

میل جنسی : وَرَنSexuality

نا،نای = بوی کپک

نابغه : گُربُز

ناپادنیاد = دوستدار طبیعت ❇

ناتَو = متقلب، بدجنس، ناموافق

ناتور = دشتبان

ناجایگیر = لامکان

ناخُمَرده = ناشی

ناخنک = پرانتز

ناخوستن = چیزی را زیر پا کوفتن

نار = یکای گرانی

ناراحت : آزرده– اندوهگین– نژند

نارد = واتکی که به تن چسبد و خون مکد، کنه

ناروشک = بزرگ سرین

نازو = پرنده ای مانند فاخته

ناژ = درخت کاج، سَنَوبَر، گیز،غیره، سنابر، شادرخت، تتب

ناش = پوست انار

ناشور = پارچهٔ نخین چرکتاب

نحو : واچکشناسی

نُخ = گام به گام به دنبال کسی رفتن

نخاع : مغز تیره– مغز تیره پشت، پشتمغز

نخبه : سرامد

نخجوان(ارمنی؟) = لشکریان جوان؟

نخچیزیدن (pacxeezزانو زدن سغدی) = زانو زدن، غلتیدن، پیچیدن

نُخری = بچه نخست، ارشد

نخست وزیر = فروچیر، فرویچیر، بزرگ فرمُدار

نخشیدن = شکافتن کاسه سر

نخل : درخت خرما– کویَک– مُوگ

نخل = زمین خشک شکافته، گل خشک ترکیده

نخوت : خودستایی– خودخواهی– خودپسندی

نخورگان ؟

نَد = رشد ونمو، افزونی

ندا : پسخوانش

ندیمه : همدم – همنشین – همراز

نراک = همیشه

نرد narad = سنگی که نیادیوار (به طور طبیعی) از کوه فرو افتد

نرسه = فرشتهٔ زیبایی و نماد توانایی و گذشت

نرماشیر = کرمان

نروِست = غرش

نروک، نرک = درخت میوه بددار

نره = ورمهٔ آب

نره مچ = انگشت بزرگ، شست ← چُلک، کابلیج

نَزان = جهنده

نزدیکی جنسی : گُنشSex

ناهمگون = مختلف، غیرهمجنس

نایب الحکومه : فرماندار، استاندار

نایژه تبسی = bronchitis

نایش = نفی، نقض

نایلن : رشتار

نائب الحکومه : بخشدار

نائب السلطنه : بی تخش

نائب رئیس : یارسالار

نبات : سپید پانید، آبلوج، تَبَرزَد، رویا گزانگبین (پهلوی)

نبرده = مبارز

نبض : تپش رگ – زدن رگ

نَبک = تراوش آب از کنارچشمه ورودخانه

نبوغ : هوشمندی — فرهوشی

نبینه = فرزند نبیره، پشت پنجم

نپسه = دختردِختر، پسردِختر، دخترزاده

نتاربار = نوترون

نَتاری = بندکوچکیست که در کرانه به لنگر بندند

نتاسیدن = شاد بودن زیست را به پیراختن به سر بردن

نتف = اندک، مختصر

نتیجه : پسایَه

نثر : افشان

نجات یافتن : بوختن

نجس : ژیژ، ناپاکی، پلشت

نجق = نجک، تبرزین

نِجوان = گیاه نیکبو

نجیب : نیک گوهر– نیک نژاد– والاگوهر، نیکنهاد

نحریر : زیرک

نسیدن = ترک کردن

نسیه = مردم

نش = سایه

نَش = سایه، سایه گاه

نشاط، طرب : کروز، کروژ، کاغک، کاچه

نشتاک = جای گردآمدن آب، مدخل آب اندر زمین

نشتگی = نادانی

نَشتی = نیک، غشنگ، خوش، شادمان، فریبا

نشست وخاست = معاشرت

نَشک = درخت کاج

نشکنجیدن = گرفتن اندامی از تن با دو سر انگشت یا دو سر ناخن چنانکه بدرد آید.

نشکیاج = پیکان تیرو نیزه، تیغ بی دسته

نشمیدن = عیش ونوش کردن

نِشیبناکی = انحطاط *

نشید : سرود

نشیم nišidmân = لانه، آشیانه

نشیناک = آن چه در آن نشینند، خانه

نصّ : سخن آشکار– سخن روشن – سخن بی پرده

نصاب : آغاز هر چیزی– نژاد و گوهر هر چیزی– اندازه ای از چیزی– دسته کارد

نصب العین قرار دادن : اندر برابر چشم داشتن

نضج : پختگی، برسیدن

نطفه : تَنده، تخم، تخمه، تخمک، شوهْر

نظارت : بالابینی(کابلی)

نظامیان : نیساریان

نعره : ژغار

نعلبند = ویست کش

نزعنا : بیرون آهنجیم

نِزم، نژم = باران نرم، نم ابر، باران آرام

نَژغُرده = چوبی که با آن خاز گشایند، وردنه، نغروج، راوند ، نیواره، بَرغوده

نُژم = بخار، تاریکی، بانگ، سیلاب

نژو = پینه، شغه

نژه = پولک زر وسیم که بر سر اروس و داماد ریزند

نَژه = ساقه نو رسته

نژیدن = بیرون کشیدن

نژیده = عصاره

نَسا = لاشه، مردار

نَسار = سایبان و سایه

نسارش کردن = مکر وحیله کردن

نسبت : بستگی، هارِفت, بربند، همگر(رفوگر بهم کننده وپیوند دهنده چیزها)

نسبتا : همگونگی، سنجش برآوردی، نه چندان

نَسَبی : تباری

نِسبی : همگرایی– فراخور– هم اندازه

نسپرم = جایی که آفتاب بر آن نتابد، نسار، نسر، نسرم

نستر = نوستر

نسخه برداری : ترانویسی

نَسر : دال؟،کرکس

نسروشت = پلیدی

نسل : دودمان، نژاد، تبار، تخمه، آوادگ، دوتک، هنباتک، زّهّک، زایک، زهزاد

نسناس : دیو مردم – میمون آدم نما – بد زاد – دیوخوی

نسو، نشو = لطیف، نازک، لوری

نقطه : پنده، ژکه، خجک، تیل

نقطه ضعف : آسیبگاه، سستنا

نقطه عطف : چرخشگاه

نُقل : می مزه – گَزَک – مزه ی باده

نقل کردن، قرائت کردن : برخواندن

نقل ونبات : گاگا

نک = اینک

نک = بلکه، بل

نِکاپ = دستکش پوستی که میرشکاران بردست کنند تا بتوانند باز و شاهین وجزآنها را در دست گیرند

نکته : باواژه نوک هم ریشه(به نگر میرسد) نغزک، خرده، به گزین

نکث : شکستن، گرفتاری

نْکول : روگردانی، خودداری

نَگ = سغ دهان، کام

نگره، بینمان = تئوری، نظریه

نگزده =کوزه سفالین

نلم = زیبا

نَلم =خوب، زیبا، نخشگ، آدخ، وشت، وشته

نماچ بر = انگشت سبابه ← نره مچ، چُلک

نمازمغرب : نمازشام (ظهر =میانین)

نَماک = غشنگ، پرفروغ

نمانیه = فرشتهٔ نگاهبان آذرخش (برغ آسمان)

نمتک = گوهر

نمره mark : شماره، ماره، ارزه

نمشیدن = به مراد رسیدن دربرابر کِرشیدن

نمک = اوستایی نِمَذکَ

نَموسک = پرنده ای کوچکتر از کبک وتیهو

نعم البدل : بهتر از آن

نعمت : مُستَه، فَرّهدّهش، شِیدان، پّلاو، نیکبار

نعناع : نانوک– گیاه خوشبو– پَذُور–زفوده

نغز(سغدی) = هموار، صاف

نَغُل = ژرف، آغل

نغنغ = پیمانه ای است که غله بدان پیمایند، قفیز و آن برابر چهار خروار است

نغوشاکیدن = دین دگریدن

نِغوشه کردن = گوش فرا دادن

نغوله = زلف معشوق، گیسو

نفار : رمیدگی

نِفاغ (نغاغ) = قحف، قدح، مستی، لعنت

نفتالین : بیدکُش

نفس : زِهِشت، دمش

نفس اماره : چیره روان، روان فرماینده

نفس مطمئنه : استوان روان

نفس ناطقه : روان بخرد

نفقه : توشه– هزینه زندگی– گذرانه

نقاب : پیچه، روبنده، رخ پوشه، پَدام

نقاد، ناقد : به گزین

نقار : ستیزه، کینه

نقاره : کوس– دهل– تبیره

نقاهت : بهبودی– دوره ی پس ازبیماری

نقب : آهون،گُریج، اهون، سُمج

نقدا : اکنون

نقدینگی، نقدینه : پیسه، تنخواه

نقصان کردن : وَیدیدن

نقض : شکست، افت

نویچ، نیژ، لوک، پیچک = عشقه

نَویدن = جنبیدن، لرزیدن

نُویدن = نالیدن، زاریدن

نوییدن = نغ نغ کردن

نهاردن، نِهاریدن = ترسیدن–گداختن

نَهاریدن = چاشت خوردن–کاستن بدن

نهایی : کرانین

نهبانیدن = زیباساختن

نهج : راه، روش

نهستی = عدم،لاوجود

نَهُل = نهانگاه وگنجخانه

نهنبان = سرپوش دیگ ومانند آن–طبق تنور مانند آن سرتنور

نهود = زیب و زیور و آرایش و پیرایش

نهوست = بانگ وآواز بلند، صیحه

نهی کردن : کهرانیدن

نهیویدن = نهیب کردن

نیاک = دایی

نیایدن = بافروتنی وپاسداری در برابر کسی ایستادن وسخن گفتن

نیروابزاران = مهمات ❈

نیروانا : وارهش، رهایی از زادمرد یا بازتنیابی روان، نابودی

نیزه، نیفه = یکای دورنا

نیساری = سرباز داوطلب

نیشو = بکجور آلو، آلوتبری– نیشتر، سیخونک–نای نواختنی، نیشه

نیک محضر : خوش برخورد — خوشروی

نموش = راهنمایی

نمیدن = تعظیم، میل، توجه کردن

نواریدن = ناجویده فروبردن

نواسته = چینه

نوان = سایه، پناهگاه

نوانیدن = جنبانیدن، خرامانیدن، لرزانیدن، نالانیدن

نوبشتن = حفظ کردن

نوبیدن = غلتیدن مانند اسب

نوج، ناژ، نوژ، ناژو، نوژن، باستان پارسی nawchan(ah),nauchain(h) = کاج

نوچک = پیچک، چسبک، عشقه

نوخاسته = جدیدالبلوغ

نوراهان = ارمغان، هدیه، پیش کشی، داشن، داشاب، داشاد، پیشباره

نورنجه = استخر، تالاب

نورون : پِی یاخته

نوز = درخت همیشه سبز– کاج، سرو

نوژیدن = غریدن سیل ومانند آن

نوسان : بس آمد، نَوِش

نَوَشتن = از دور گذشتن و نالیدن و زاریدن

نَوَشتن = راه پیمودن

نوشگاه = بار، کافه

نَوغان = کرم ابریشم

نوف = آوا

نوفیدن = بازتاب آوا، پژواک، فریاد کردن، غریدن

نوک پستان = داره، دیک

نونیک، اکنونیک = مدرن ❈

نَویچ = گیاه درخت پیچ

وادایه = رهبری
وادریافتن = تلافی وجبران کردن
وادکیزه = پرنده ای کوچک
واده = اصل، بنا ،شالُدَه، ماتک
وار = عادت، رسم، دوره، طرز، نوبت
واراغ = داربند، چوب بند–ریسمان، رسن
واردکردن = اَندرانیدن
وارسی = ممیزی
وارغ = گلیم، پلاس
وارکار = پالیز، جالیز
وارمر : چراغک
وارنگ = مخالف، عکس
وارو،واروک = زگیل
وارونه پذیری = invertibility
واژیدن = بیان حالت وچگونگی سلامتی کردن
واسوخت = اعراض، بیزاری
واشبَنک = یک جور گیاه، خرفه
واشنگ = عسس
واقع، واقعیت : راستینه،راستکی، فَربود
واقِلیدن = از کاری که با شور بسیار پیش گرفته اند
روبرگردانیدن، فسخ وعزیمت کردن
واک = پرندهٔ کبودرنگ کنار دریا
واکاویدن = مجادله
واکس : مومه اندود– یرندج
واکسن : پادگن
واکسیل = دوشاویز
واکفیدن = چاک دادن وشکافتن میوگان رسیده، شکافتن
وتَرَکیدن پوست میوه رسیده، کفته شدن

نیل : رسیدن، دست یافتن
نیل = اسپند سوخته
نیلوفر = آبگون
نیمدار = چیز فرسوده لیک به کاررفتنی
نیمگاه (شمارشدانی) = منصف
نیمور = اندام زاداوری مرد
نیوندیدن = سرشتن، آمیختن، واسرنگیدن
نیوه = ناله، افغان
نیویگزاری = آژانس
نی نی = مردمک چشم
نَیواد(دساتیری؟) = دلیری
و قس علیذلک : و همچنین
وابجیدن = گسستن، بریدن
وابراستن = نظم وترتیب دادن، آماده کردن
وابردن = پهن کردن خمیرنان
وابند = جای تقاطع دو دیوار
وات : نیروی کهرب – توانه
وات = پوستین
واتولیدن = رویش درخت پس از بریدن
واثق : برجا– استوار– استوان – پایدار
واجار کردن = علنی کردن، فاش کردن
واجب، وظیفه : باینده، پتّیمار
واجب‌الوجود : ناچارباش، هرآینه‌بود، هرآینه‌هستی ، :
بایسته بود
واچرا = جزئی
واحه : آبادک، آباده
واخانیدن = واداشتن به برچیدن
واخیدن = از هم جدا کردن

وخشینه = پرنده ای سپیدرنگ که اندر بهار و باغها یافته شود، سپیدهٔ بامدادی – هر چیز سپیدرنگ و غشنگ

وخیم : دشخوار، ناگوار، بدفرجام

وَر = سبق وتخته کلوکان ور دادن، درس دادن، سبق دادن

ور = گرمی (یکجور دادرسی اندر ایران باستان)

وراثت : هم ریگی، مانداک، ماندبری

ورام = پارسنگ ترازو

ورام = عرض در برابر جوهر

ورپریده = دچار مرگ ناگهانی شده

ورپُلُغیدن = بیرون زدن، ازجای خود بیرون زدن

ورپوشه = روسری

ورتاج = خورشید، نیلوفر

ورجلا زدن = بیرون جستن(از دام، ورطه، لنجزار، مرداب)

ورجلا، ورجول = داد و فریاد راه افکندن، جار وجنجال تاشیدن

ورچلوزیدن = خشکیدن والفنجیدن، پلاسیدن، جوشیدن نفخ کردن مانندخاکی سرکه برآن ریزند.

ورچندیدن = ترسیدن و از جا پریدن

وَرَخچ = زشت، فرومایه، چرکین، ناراحت

ورده = برگ وبارو– برگ کبوتر

ورزانیدن = اعمال کردن

وَرزم = زبانهٔ آتش، گل آتش

ورس = چوبی که با سرنام مهار دربینی شتر کنند

ورساخیدن = زبان برچیزی مالیدن،لیسیدن

ورستاد، ورشاد = مدد معاش که به طالبان دانش، کارمندان و جز آنان دهند، وظیفه، مقرری

واگرد = ترجیع

وال = گل

والاد = سغ خانه، پوشش خانه، کالبد

والانه، ولانه = زخم

والاهمّت : بلندنگر– والاکوشا

والمیدن = درازکشیدن، نیبَستن

والوچانیدن = تقلید در آرنگ گفتگوی کسی، خنبانیدن

واله = اصرار وابرام– سراب

وان : آبزن، آبشنگ

وانگریستنscruntinize = به دقت نگریستن، مداقه

وانویس = یادداشت

وبا : ریتاک، نامگُم، میرگیر

وتد(میخ) نه ریشه ی اوتاد است

وَتک = پرندهٔ خوشرنگ پرنگار کوچکتر از تیهو

وثوق : استواری، پشتگرمی، استوانی

وجاهت : زیبایی– خوشگلی – خوبرویی

وجبspan = یکهشتم ذرع

وجدان، ضمیر : وروم، چِتَن (سانسکریت caitanya)

وجه وصفی : کنش واره

وچستشت = بیت

وحشیگری : بیابانیگری، تَوسَنگری

وحی : فرتاب، فرهش

وخامت : ناگواری – سختی– بدفرجامی

وخشی = تنپوش غشنگ و نازک و نرم

وخشی، وشی = یکجور پارچه

وخشیدن = فروزان و تابان بودن

وُژولیدن = شور کردن، برانگیراندن مردم– وزیدن باد– ورغلانیدن، اغوا کردن–گزاردن کارها
وژیدن = اندازه گرفتن
وسان = کبوترچاهی
وسائل نقلیه : ترابرها
وِستا = دانش، بینش
وِستی = ترجمه، شرح، تفسیر، پاچم
وسم، وشم = نشان زدن، مهر کردن
وسناد = بسیار وانبوه و فراوان
وسنده = خوشه
وُسنی = بناج، نباغ، دو زن که یک شوهر داشته باشند، هریک دیگری را بناغ است، هم شوی
وسواس درنظافت : تن چینَکی
وسواسی : دودل
وسوسه : 1– گمانکاری (فرهنگ پهلوی)، 2– گَش، دُشمَت، جُوم جُوم (گویش گیلکی)، بداندیشی– دیوکامگی – گَش
وسوسه کردن : برایستاد کردن
وَسیران = سپیدگلان سدبرگه
وَش = پنبه پاک نکرده–رقص، یکای کوچک سپاهیان
وَش آمدی = خوش آمدی
وُش داده = باردار کرده، لقاح داده شده، گشن داده
وشار = یکجور دیگ با ته پهن
وَشانی = سکه ای در خراسان کهن
وشت = غشنگ، خوب، نیکو، گروه کوچک سپاهیان(پهلوی)
وُشتیدن = سوت زدن هنگام آب دادن به اسپ
وَشفنَگ = رستنی وگیاه
ورسنگ = عجیب وغریب، معتبر
وَرَشتن = شستن
ورشک، ورشتک، وشرک = پارچه و کیسه ای که در آن دارو پیچند
ورطه : گرداب– منجلاب – مرداب
ورغست = گیاهی که اندر کنارهٔ جویها روید
ورغلاننده = وراج
ورغینه = درخشندگی، تابش
ورق : نفج
ورکار = دستاور بوته ای همچون خیار وخربزه ومانند اینها، صیفی، میوهٔ بیدرخت، میوهٔ زمینی
ورکاک = شیرگنجشک
ورگل = گل سرخ
ورم آپاندیس : آویزه تبسی
ورمال زدن = گریختن (از ترس)
ورمسکیدن = تفحص وجستُجو کردن
ورودیه : درآیه – پذیرانه
وروَرجادو = مشیای پرگو و روده دراز راگوند
وُروغ = تیرگی، کدورت
ورهمین = نان ساخته شده از آرد وگندم وجو
وریز = درخت و گل اغاغیا
وزن : سنج، کپل
وزن کردن : برکشاندن
وژداد = نیرومند، پرتوان
وژک = همیان، کیسه، بسته جامه، رزمه؟
وژن = آلودگی، وسن، کثافت
وژنگ = توژ–جگری رنگ، پیکان پیچ
وُژول = مزه شور شوربا، بجول، غوغا، تقاضا

واگذاری
وَکانا = پاره ای از خوشهٔ انگور
وکیل : داتگو، داتیار
ولاغیر : دیگرهیچ
وَلانی = نورسیده، بادهٔ ناب و گیرا– بادهٔ گلگون
ولخرج : گشادباز، پشت گوش فراخ
ولی، لیکن، لکن، اما : بیک، ویک، نَک، نکه، بِژ
ولیعهد : شاهیار
ومن العجایب : شگفت آنکه، جای شگفتی است که
ونانه، شونان = نان کلفت، قرص نان
وَنَج = گنجشک
–وند، جاوند = اهل ❊
وندادن = وندیدن، الفندن، بدست آوردن
وندیدن =کوشیدن
وَنکول = کار لازم امرضروری
ونگ = تهی
وُهل = درخت کاج و سرو کوهی
وهله : هنگام، بار
وهن : سستی، کم توانی
وِهنگ = یک غلپ آب
ویچاردن = تفسیر، گزارش، شرح دادن
ویدیدن = گم شدن
ویرا = باهوش
ویرَش = رنگ غشنگ
ویزیت : پایمزد
ویژ = بیهمتا، چست، چالاک
ویژه وات = اصطلاح ❊
ویژیدن = دعوت کردن، ویشانیدن

وشکدانه = درخت زبان گنجشک که برگ و میوه اش برای نیکبو کردن نوشابه ها به کار رود
وشکله = دانهٔ انگور
وشگرده = ماهر
وُشم = چلچله
وَشمَک = کفش چرمین
وشن = آلوده
وشناد = پر، انبوه، سرشار
وَشنگ = میوهٔ انباشته
وَشنه = شیهه بانگ اسب
وِشنه = گیاه کنب وشاهدانه
وشینه = جوشن، جلیتقه(❊)
وضع : نهِش– ایستش–شیوه
وضع ثابت : تختال
وضع کردن : واراندن، باز راندن
وطن : زانیچ
وظیفه خوار : روزی خوار – روزینه خوار
وَغد = بادَنگان(بادنجان)، اَنب
وغستن = آشکار کردن
وغنگیدن = واغ واغ کردن
وغیش = بسیار، فراوان، فراخاده
وفاداری : توختاری (← لان)
وقار : فرهمندی– گرانسنگی–ارجمندی
وقع : ارج، پایگاه، اَبرتنک، جای بلند–شکوه، سهمگینی
وقف : وَرَستاد
وقیحانه : بیشرمانه – با پررویی
وکالت : 1– نمایندگی، کارگزاری 2– جانشینی 3–

الهام : یان، وخش؟
هام غُندی کردن = گردهمایی و رایزنی کردن
هامالی = همال، قرین، نظیر
هامونه = قاره ❋
هاورکرافت : هواناو
هاوشت = طلبه، صحابه، امت
هاییدن = تصدیق یا تایید کردن
هبوب : وزش، برامدن، بیدار شدن
هپرو = ربودن چیزی از دست کسی،کپیدن (=قاپیدن)
هَپَلی = کثیف، نامرتب–ابله، بیعرضه
هتاکی : پرده دری، بدزبانی
هتک حرمت : آبروریزی
هتل : کاروانسرا
هَج = راست وافراشته، قایم، مستقیم
هجاء، سیلاب : آواواج– واج گفتن، واژه بخش
هجران : دوری، جدایی
هجی کردن : آوا گذار
هجیدن = خشکیدن گیاه
هدارش : تعریف
هدف : آماج، تموک
هدفون : گوشَکی
هدهد : شانه به سر، پوپک ، پوپُش
هذیان : سخن بیهوده، هله، هلگ
هَرا = زر و سیم زین
هراسه = مترسک
هراول : طلایه دار (ترکی)
هرآینگی بودن = وجوب
هرباسپ = ستارهٔ گردان، اختر

ویستا = دانش و فرهنگ
وَیَستود، بَیَستو = کافر، منکر، اگدین
ویک = جغد– لیکن
ویلانج = حلوا، شیفتنگ
ویلچر : چرخک
ویله = آوا،بانگ بزرگ، ژغند
ویوده = گیاه آفتابگردان
وِیلان = کاری که آغاز وپایان آن انجام شود ومیان آن انجام مشود. طفره
هات = تن اُست، استخوان (هندی)
هاتف : بانگ زننده
هاچانیدن = ربودن کنانیدن
هاداران پاداران = چَرت و پَرت و تَرت و پَرند
هادری، هادوری = گدای سمج
هادی : رسانا
هارمونیک : همنواخت، هماهنگ
هارمونی : هماهنگی
هازدن = پیاپی وبسیار زدن
هازشگاه = محل اجتماع
هازیدن = نگریستن، متوجه ومراقب بودن
هاژوپیدن = حیران ودرمانده شدن
هاس = ایضا
هاسیدن = بیم داشتن، هراسیدن، نهازیدن
هاک = دهان دره، خمیازه، بیاستو، فاژ، فنج، یازاک
هال = آرامش، سکون
هالوژن : نمکساز
هاله = عدل، لنگهٔ بار
هاله = مفسد، بدگوهر

هُفت = جرعه، قورت

هفت خط : هفت رنگ – نیرنگ باز– دغلکار

هکتار : گریب

هکذا : همچنین، همینجور

هکک = کجاوه

هُکَک، هُکچه = پریدن گلو، فواق

هکوی = فرومانده، حیران

هلا = برای آگاهانیدن، تحسین

هلال : ماه نو، اندرماه

هلال مجدد : ویشَفتَسvishaftas

هلالوش = فتنه، آشوب

هلالی : نو ماهی، مهداسی

هَلتاک = برف

هلوسیا = نام پیشین سویس

هلهال = غربال

هلیسه = پروانهٔ کشتی، چوبکی برای کشتیرانی

هلیم = هریسه

هم سطح : هم رویه،هم وار

هم مرتبه : هم پایه

هم، همان = taut/o

هما = مرغ خوشبختی

هُماس = هنباز، یار، دوست، همتا

هُمام : سرور، بزرگ

همانا = قطعا، به تحقیق، یقینا، ظاهرا، پنداری، چُنین پَیداست

هماویز = ستاره، اختر

همبر = قرین، نظیر

هُمبه، هُتُل = شَکم

هرج ومرج : تلاج

هردمبیل : درهم بر هم– هرکه هرکه

هُردود کشیدن = گروهی و با شلوغی و بانگ بسیار بجایی راهیافتن

هرست (سنابادی) = سدای کشیدهٔ پرت کردن یا افتادن چیزی

هرِفت = شدید

هرَم : گنبد، کوپله

هُرماس = شیطان

هرنج = دهانهٔ کاریز

هروانه = شکنجه، پادافراه

هروانه = عذاب

هروانه(هروانگه) = بیمارستان

هروله : لکهٔ روی، دویدن

هروله = سرود دسته جمعی

هزارچشم = هوفاریقون

هزل : تماخره

هسبند شدن = مفتون وگیجیده کسی شدن وهمه زمانهای خودرا برای او گساریدن

هسبند کردن = کسیرا در فشار نهادن وبا پافشاری و خواهش بکاری واداشتن

هستمند = انضمامی؟، مشخص، کنکرست

هسته پار = nucleon

هَسَر، هسیر = یخ

هسکیدن = نگریستن

هَشو = مغز استخوان–هوش، ذهن–دژ، حصار

هضم رابعه : گوارش پایانی

هف = دستگاه پارچه بافی

هود : هوابر

هورمون : گیزَن

هوزانی = وابسته به نرگس نوشکفته

هوژه = پرنده ای خوشنوا

هوش = نروک

هوشازیدن = به غایت تشنه شدن چمانها

هومست = بانگ باد وآنچه مانند باد آوا کند، هوهوی باد

هوی وهوس = ریژوکام

الهه : بغبانو

الهیات : بغشناسی

هیأت : یازند

هیات حاکمه : فرمداران

هیات منصفه : دادسنجان

هیاکیدن = دیوانه شدن

هیجان : انگیختگی، بِشولش، آشفتگی

هید = دستاویز خرمن به باد دادن، پنج شاخ، اسکو

هیدخت = ستارهٔ آناهیتا

هیدروژن : آبزانه

هیر (مازندرانی) = اینجا

هیر = آتش

هیراد = خوبخیم

هیلا = باشه را گویند، شکاری است کوچکتر از باز — نام یک ماده بغامه (غول)

هین = آگاه باش، بشتاب

هین = سیلاب

هیوانیدن = با شتاب بردن

هَیون : شتر، اسپ

همپیوند = خویشاوند ❋

همخوان = مطابق، موافق

همرس = یک جهت، متفاوت

همستارگرایی = دیالکتیک

همکژینه، همشیب = ناودیس syncline

همگروهی = اجتماع

همگی = کل

همگی ریخته باشد

همهلی، همگسینی (همگسلی)، پیوندگسینی = طلاق ❋

همی = کاملا، درست، محققا

هَناسَه = نَفَس

هَنبُیشن = بویایی

هنجام = اژکهان

هندبا =:؟ کاسنی

هَندَسَه = زمین سنجی

هنگ = پهلوی hang اوستایی(ایرانی باستان) thang بیرون کشیدن، تَریدن

هو = خُ

هَو(کردیHeou) = غانغریا، تباه اندامی، گندریش

هواجس = آرزوهای نفسانی

هوار (hutâram (skr)) = آواز

هواسیدن = خشکیدن

هوبره = پرندهٔ خاکستریرنگ

هوبره = مرغ میش

هوپره = نیکورفتار

هوختن، هوخیدن = برکشاندن، بیرون کشاندن

هوخیدن = بیرون کشیدن

یزک : مقدمه لشکر، دیده ور، پیش قراول، نُهاز، ویب
یس، یاسین(حبشی) : ای مرد (مانیک (های) بنیادین)
یشتن = پرستیدن
یعرشون : بچینانند
یقین : درواخ، واخ
یک مر = پنجاه
یکدویک = یک دوم
یکسریدن = با هم ملاقات کردن
یک قُل دوقل = کُل =حصه ، پاره
یگونه = یک گونه، یکسان
یَلمان = ضرباهنگ شمشیر
یمین : نیرو
ینفد : بن درآید
ینگ(ترکی) : آستین
یَوا = گمراه
یوبان = آرزومند، خواهنده
یوبه = آرمان نیک و آرزوی والا- راه و روش خوب
یورتمه : لوکه ، رهوار، چارگامه
یوسه = ارهٔ درودگری
یوشیدن = جُستن، طمع داشتن
یوشیدن(نادرست) = درست نیوشیدن
یوغیدن = گاو را به کشاورزی واداشتن
یوک = بالشتک خمیر، نانبند، رفیده
یوک = سیخ آهنی
یوم ازل : ناآغازروز
یوم الدین : روز پاداش
یوم المعلوم : رستاخیز

هیوند = شایستگی-پاکدامنی- پرهیزکاری، پارسایی
هیئت : بریه-یازند-اخترشناسی
هیئت تحریریه : نویساد
هیزه = قفا
الی غیر نهایه : بیفرجام
یاب = بی حاصل، به کار نیامدنی
یادمان = بنای عظیم، مونومان
یاده بَد = ذهن
یارک = دلبرملوس
یاسج = تیرپیکاندار
یاش آهن = انبر آهنگر
الیاف : تارچه
یافر = گویا همان یاور است،بازیگر،یاریگر، رقاص
یافه دَرای = ژاژخای، بیهوده گوی، اَیغُدَه،
یام(مغولی) : اسب چاپار، ایستگاه پیکها، سرویس پستی
یاور، یار = دستهٔ هاون
یاوند = سلطان
یَب (سمرکندی) = تیر
یتی : بغامه برفها
یتیم : سِک، هَیتو
یحمی : بتفسانند
یخشانیدن = تیمار کنانیدن اسپ
یَدره = گیاه پیچنده
یدک : کتل، یخنی، پالاد
یَرا = چین و چروک
یراق، حاشیه : ستام ، تِراز، فراویز، زِهوار(دیوار)
یرقان : آزارتلخه، زردیان

تُمُرروج = تب نوبه

تنگ گلو = کوزه کوچک

تَیچَه = یک لنگه خورجین

جِغِرِغ = چرخ پنبه دانه گیری

جغنَ = قوش، باز، شاهین

جوقله = دستاویز مهار کردن گاو

جیج چیَک = سوختن(موی سر)

چپ چِرقَه = کلاج چشم، در کنونه ناهنجار، تاب دار

چَروا = خر

چَل بَزَه = راه رودخانه بی آب

چولَه قِزک = مترسک، دُلهور

چونه = چرا

چَکلُک = ماست پوستی

حشو = بچه شتر

خاش = مادر زن

خُسور = پدرزن

خِلَمَ = گله بره گوسپند

خوردو = خرد کوچک،گِللی

دُستاق(ترکی) : دادگستری

دُشنَه = دیشب

دلَنگو = آویزان

دُلوچَه = روزنه ای که از سغ فروغ به کتک رساند.

دولاغ = سرما خوردگی گاو

رَخت = گاوآهن

رُفوند = فروکرد

زبک گردون = دهان به دهان گشتن

زبک = چانه، وک

زِقَرَه = ریز کوچک وکاری

یون = فلس(کُچَر)، پول خرد–نمدزین–نمد

یهیدن = ویرانیدن، ویران شدن خیمان

ییلاق : زمستانگاه

یالقوز : تنها، بی همسر، یکه، یالغوز؟

یغنیج = یک جور مار و اژدر

یوغور، یغور : چغره

یونجه : بیده ، اسپست

Nišâhpurik Vâžagân

اشکنه آوجیج = یکجور خوراک

اَلَفشِروُ = زالزالک

الیجک = دستکش پادخار

الیز = لگد زدن

الیفج = چسبناک

بوجچَه = نواله بزرگ در دهان جویدن

بوک = گونه

بینجیج = گهواره

پتتیخ = موی پریشان

پتَو = پیش خورشید نشستن

پَزَه = گریوه، پهنه (اوستایی بَزه)

پَزینَه = پلکان

پشینگ = ترشح

پی شون = ته هر چیز

تریخ = راست ایستادن، شخ

تِلَشَخ = چوبهای از رنده شده بزرگتر

کوز = جایی درون آغل(گاش) گوسپندان

کوَزپُسسَک = سوسک، غاچران(کردی)

کولِ وُن(ترکمنی) : کارگر آسیاببان

گَدَه = مزدور

گُرموشت = مشت زدن

گَودَه = تهیگاه

لَخَه = کفش کهنه

لُرتَه = زردی های خربزه

لَغلَو = ماهیتابه

لوَشَن = دهان بند بره هنگام گرفتن از شیر

لَولینج = کناره هر چیز

لوککَه = انباشته شده

لیچ = لخت بچه گنجشک کوچک که هنوز پر در نه آورده است.

مَحمَحی = بلکفد دادن

مزَغ = قورباغه

مَسکَه = کره

مُقروشُم = آغاز غروب

مَیم، مَو = درخت انگور

نسَر = جای سرد،سردی

نُسور = سرما

نُماشوم = سرشب

نُهُرم = گرما

نیلک = آلوچه

وبق = پس افکن، تهیه کار

ورِتُرنجییَه = جانفتاده چروک

ورِلیک = ایستاده

ورِمُختی = برعهده، بواسطه

زقَرَو = از شوری به تلخی زده

زقِریچ = بسیار سفت

زوحُل، جِربَح = لاغر،تکیده

زُولَه = تکه ای خاز

زولَه = سرتپه بلندی

سرِچلینگ = روی پنجه پا نشستن

سرسَکُل = در کنونه بیماری

سقیج = آدامس

سِو = سیب

سوم = جایی درزمین که برای گوسپندان کَنند.

سیهه = نوشتن

شَپپات(ترکی)، شرِقَستی : تو گوشی زدن

شُرتو = پر آب

شُو = زیر هر چیز

شَولَه = ترکه چوب تر ونازک

شَونی = پارچه

طخچه = مرغ به تخم رسیده

علیش = عوض کردن

قَبرقَ(ترکی) : دنده

قُشدلی = رشته

قلبِرچغِل = غربال ریز ودرشت

قوللوق(ترکی) : نخ سوزن

کَت = تختخواب چوبی

کتَو = سرماخوردگی خر

کُرپَه = بره آخر سال(کوچک دیر- فریشک بزرگ زود)

کلاغ غَجَه = سبزه قبا

کَلجوش = اشکنه کشک

کلِف = گاز گرفتن جانور

هُکچَه = سکسکه
یَیری = جاری، دو زن برادر، همپَیوگ

هَرای = داد وفریاد، قیبه
هولو = منزل